سلسله‌های اسلامی

راهنمای گاهشماری و تبارشناسی

ادموند کلیفورد باسورث

ترجمه: دکتر فریدون بدره‌ای



بسم الله الرحمن الرحیم

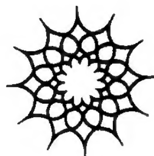
سلسله های اسلامی

نوشتهٔ

کلیفورد ادموند بوسورث

ترجمهٔ

فریدون بدره ای



موسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)

تهران : ۱۳۷۱

مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)
وابسته به
وزارت فرهنگ و آموزش عالی
سلسله‌های اسلامی
شماره: ۶۷۹

طرح روی جلد: قباد شیوا
ناظرچاپ: ابوالفضل صحتی
تاریخ انتشار: ۱۳۷۱
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
چاپ و صحافی: آرین
لیتوگرافی: پیچاز
بها: ۲۵۰۰ ریال

باسورث، کلیفورد ادموند.
Bosworth, Clifford Edmond
سلسله‌های اسلامی /
۱. کشورهای اسلامی - شاهان و فرمانروایان - نسبنامه
۲. کشورهای اسلامی - تاریخ. الف. بدره‌ای. فریدون، ۱۳۱۵ -
مترجم. ب. عنوان
DS ۹۰۹

فهرست مطالب

پیشگفتار مترجم

کتاب *The Islamic Dynasties* اثر سی.ای. بوسورث* که ترجمهٔ پارسی آن اینك تحت عنوان «سلسله‌های اسلامی» از نظر خوانندگان می‌گذرد ، می‌تواند یك کتــاب مراجعهٔ کوچك در زمینهٔ تاریخ اسلام به شمار آید ، و مراد من از کتاب مراجعه، آن‌چنان کتابی‌است که فرنگی‌ها بدان کتاب‌رفرانس می‌گویند، وتفاوت‌چنین کتابی‌باکتابهای‌معمولی که دربارهٔ تاریخ کشورهای اسلامی نوشته‌شده‌است دراین‌است که‌این کتاب، واصولاً همهٔ کتابهای‌مراجعه، برای‌آن‌نیست که‌خواننده‌ازآغاز تاانجام آن را یکباره مطالعه‌کند، بلکه برای آن است که برای رفع احتیاجات فوری خود بدان مراجعه‌کند، و جواب پرسش یا مشکل خود را درآن بیابد، و به‌این ترتیب، با صرف مقدار ناچیزی ازوقت به‌آنچه می‌خواهد برسد . مثلاً اگر خواننده‌ای در ضمن مطالعات خویش به‌نام **ادارسه** برمی‌خورد، و تصادفاً نمی‌داند اینان چه‌کسانی بوده‌اند ، با استفاده از فهرست مندرجات یا اعلام این‌کتاب می‌تواند بلافاصله این سلسله را بیابد، و از زمان حکومت، قلمرو حکومت، و نام حکمرانان‌آن اطلاعات مختصری به‌دست‌آورد. یا اگرمحققی درهنگام نوشتن مقاله‌ای یاکتابی درزمینه‌های تاریخی احتیاج دارد که‌مثلا زمان سلطنت فلان‌پادشاه سلجوقی‌را ذکر کند، ومراجعه به‌تواریخ‌آن عهد مدتی وقت اورا می‌گیرد، خیلی‌آسان می‌تواند بدین‌کتاب مراجعه کند ، و مطلوب خویش را بیابد . در حقیقت‌کتاب سلسله‌های اسلامی از زمرهٔ کتب مراجعه‌ای است که فرنگیان بدان *handbook* می‌گویند ، و ظاهراً باید درفارسی ازآن به «کتاب دستی» یا «کتاب دم دستی» تعبیر کرد .

---

* C. E. Bosworth, *The Islamic Dynasties : a Chronological and Genealogical Survey*. Edinburgh, 1967.

متأسفانه درکشور ما قدر و قیمت واهمیت این گونه کتب مراجعه ، و بلکه انواع دیگر کتب مراجعه ، زیاد دانسته نیست ، و با آنکه در قدیم به‌این گونه کتب اهمیت فراوان می‌داده‌اند ، و انواع مختلف کتب طبقات وکشافها ، وکشفها و فهرستها مبین توجه به‌این مسئله است ، ولی در دوره‌های اخیر چندان توجهی بدین نکته نشده، وباآنکه درکتب فرنگی ازاحصاءالعلوم فارابی به‌عنوان یکی‌ازقدیمترین دائرةالمعارفهای جهان نام برده شده ، ما تا چند سال پیش هنوز یك دائرةالمعارف معتبر به‌فارسی نداشتیم، وهنوز هم درقیاس بادائرةالمعارف بریتانیکا، و امریکانا، و بروکهاوس و غیره نداریم .

باری، واقف‌نبودن به‌اهمیت این گونه کتب درمطالعه وتحقیق سبب شده‌است که نه‌تنها ما خود به تألیفی دراین‌باره نپرداخته‌ایم ، بلکه به ترجمهٔ آثاری هم‌که فرنگیان، که ضرورت این‌کار را تشخیص داده بوده‌اند، نوشته‌اند توجهی نکرده‌ایم، وتازه وقتی هم‌کسی بدین‌کار دست یازیده ، چون قدر وقیمت این گونه کتب در نزد محققان و دانشمندان و خلاصه طبقهٔ کتابخوان ما معلوم نبوده ، و ازکتاب توقعی دیگر داشته‌اند، کتاب رونقی نگرفته و در بوتهٔ فراموشی افتاده است .کتاب **طبقات سلاطین اسلام** نوشتهٔ استانلی لین‌پول ، ترجمهٔ مرحوم عباس اقبال آشتیانی از این زمره است، که یاد دارم زمانی آن را درکنار خیابانها ریخته بودند و به‌ثمن بخس می‌فروختند وکسی نمی‌خرید. ولی خدای را سپاس، که بالاخره قدرآن شناخته شد، و به‌جلد زرکوب بیاراستندش ، و به‌قیمتهای گزاف فروختند . واینك چون ورق زر نایاب وگرانقدر است .

به‌هرتقدیر ، غرض ازآوردن این سخنان آن است‌که خوانندهٔ این‌کتاب نباید‌گمان بردکه تاریخ پیوسته‌ای ازسلسله‌های اسلامی را دراین‌کتاب می‌خواند، زیرا غرض‌اصلی‌ازتألیف‌آن هرگز این‌نبوده‌است، بلکه مؤلف دانشمندآن می‌خواسته است یك‌کتاب مراجعهٔ کوچك برای محققان و طلاب تاریخ اسلام فراهم آورد ، و چنانکه در مقدمهٔ فاضلانهٔ خود نیز متذکر شده است ، کار وی در این زمینه بدون پیشاهنگ نیست وکتب معتبر دیگری در این باب نوشته شده‌که اکنون نایاب، و از دسترس همگان بیرون است، وکتاب وی‌گرچه ازلحاظ وسعت، بدون تردید هرگز به‌پای اثر شگرف زامباور به‌نام **معجم‌الانساب** نمی‌رسد، ولی در محدودهٔ خود شاید ازآن دقیق‌تر و صحیح‌تر باشد، خاصه‌که برای هرسلسله شرح موجزی از چگونگی برآمدن و افول آن نوشته شده، ومؤلف‌که خود ازمحققان بنام تاریخ اسلامی، و از استادان دانشگاه منچستر است ، با تحقیقات و آثار جدیدی که توسط دانشمندان کشورهای مختلف نوشته شده‌آشنایی داشته، ونتایج این‌تحقیقات را در روشن‌ساختن

نکات‌تاریک‌تاریخ‌سلسله‌های اسلامی به‌کار گرفته‌است. ازهمین‌مؤلف‌آثاربسیار درتاریخ ایران و اسلام به‌چاپ رسیده‌که به‌نظرما یکی ازمعتبرترین آنها **تاریخ غزنویان**[1] اوست‌که جا دارد هرچه زودتر به زبان فارسی درآید ، و دیگر فصل دویست و سه صفحه‌ای او در جلد پنجم **تاریخ ایران‌کیمبریج**[2] به نام « تاریخ سیاسی و سلسله‌ای ایرانزمین » است.*

درترجمهٔ‌کتاب، چنانکه شیوهٔ‌کار این مترجم است، همه‌جا دقیقاً از مؤلف پیروی شده ودرضبط وثبت‌اسامی شاهان نیز، باآنکه‌گاهی روش مؤلف، برای مترجم ودرنتیجه برای خوانندهٔ ایرانی نیز نامأنوس بوده، اصالت متن حفظ شده، و تنها دریك مورد ازاین قاعده سرباز زده شده است ، وآن نامهای منولی وترکی است‌که متأسفانه محدودیتهای ناشی ازخط فارسی اجازه‌نداد‌که ضبطهای اصیل مؤلف راکه بازحمت زیاد تلفظ اسمهای ترکی و منولی‌را، چنانکه دراصل تلفظ می‌شده ، ضبط نموده در فارسی منعکس سازیم ، ولذا ، تاآنجاکه مقدور و مأنوس ذهن بود همان ضبطهای متداول درتواریخ فارسی را آوردیم .

درنقل اسمها از صورت لاتینی به‌فارسی‌کوشش فراوان شدکه ابوحامدی ، ابوحمیدویا حمداللهی، حامدالله‌نشود، اما ازآنجاکه امکان لغزش چشم‌در رؤیت این

1. C. E. Bosworth, *The Ghaznavids: Their Empire in Afghanistan and Eastern Iran 994–1040.* Edinburgh, 1963.

2. *The Cambridge History of Iran*, vol. v : *The Saljuq and Mongol Periods.* Cambridge, 1968.

* ازآثار دیگرمؤلف‌کتب ومقالات زیر راکه همه درتاریخ ایران است می‌توان ذکرکرد :

1–, Bosworth, C. E. " Ghaznevid military organisation. " *Der Islam*, vol. xxxvi. 1960.

2–, "The early Islamic history of Ghūr" *Central Asiàtic Journal*, vol. VI. 1961.

3–, "The imperial policy of the early Ghaznawids." *Islamic Studies, Journal of the Central Institute of Islamic Research,* vol. 1. no. 3. 1962.

4–, "Early Sources for the history of the first four Ghaznavid Sultans (977–1041). "*Islamic Quarterly*, vol VII. 1963.

5–, "On the Chronology of the Ziyārids in Gurgān and Tabaristān." *Der Islam*, vol XL. 1964.

6–, "Ghazna."and "Ghūrids"*Encyclopaedia of Islam.* 2nd ed. Leiden, London, 1960 –.

همه اسم ، که‌گاه بس نامأنوس هستند ، بسیار است شاید با همهٔ دقتی که کرده‌ام باز خطایی برقلم رفته باشد ، امید است کـه خوانندهٔ فاضل و نکته سنج از تذکر آن دریغ نورزد .

بر این کتاب می‌شد حواشی و تعلیقات نسبةً مفصلی نوشت ، اما از آنجا که چنین کارهایی دراین‌روزها به‌تظاهروسالوس گرائیده‌است ووسیله‌ای برای فضلفروشی شده ، مترجم روا دانست که کتاب بی‌هیچ پیرایه‌ای به حلیهٔ طبع درآید تا نشانی از کوشش خجستهٔ مؤلف دانشمندآن باشد نه مایهٔ فضلفروشی مترجم .

والسلام علی من اتبع‌الهدی

فریدون بدره‌ای

مقدمه

هر محققی که با تاریخ کشورهای اسلامی سروکار داشته باشد محتاج است که فهارس قابل اعتمادی از سلاطین، سلسله‌ها ، حکام، و دیگر مأموران دولت دراختیار داشته باشد . اما درآنجا که مورخان تاریخ بریتانیا و اروپا مدتهاست که منتخبات مختلفی از این‌گونه « ابزارها »[۱] در دسترس دارند ، میدان انتخاب برای مستشرقان بسیار محدود می‌باشد .

برای محققان تاریخ‌اسلام‌کتاب **طبقات سلاطین‌اسلام*** تألیف ستانلی لین‌پول اثری پیشگام و تحسین‌آمیز در این زمینه است . این کتاب زادهٔ تمایلات نویسنده به تحقیقات سکه شناسی ، و بخصوص نتیجهٔ کار او دربارهٔ فهرستهای سکه های سلاطین اسلامی وهندی درموزهٔ بریتانیا بود. سودمندی این کتاب سبب شدکه به سرعت به وسیلهٔ ویلهلم بارتلد تحت عنوان Musulmanskuja dynastiy (St. Petersburg 1899) به روسی ترجمه گردد . بارتلد که خود ازمحققان بزرگ تاریخ آسیای مرکزی بود ، صورت ارزشمندی ازاصلاحات و تصحیحات خود به‌کتاب‌ضمیمه نمود. بیستو

* The Mohammadan dynasties : Chronological and genealogical tables with historical introductions.

پنج سال بعد ، خلیل ادهم ، مدیر موزه‌های استانبول، کتاب لین پول را به ترکی ترجمه‌کرد ونام آن‌را **دول اسلامیه** (استانبول ۱۹۲۷/ ۱۳۴۵) گذاشت وی اطلاعات‌تازهٔ فراوانی دربارهٔ سلسله‌های ترك‌آناطولیا، منطقه‌ای‌که‌لین‌پول به طور سطحی به بحث ازآن پرداخته بود ، برکتاب افزود . دراین میان ، ایرانشناس آلمانی ، فردینانديوستی، کتاب **نامنامهٔ ایرانی*** خویش را منتشر کرد (ماربورگ ۱۸۹۵) قسمت اعظم این‌کتاب قاموس الفبایی نامهای‌ایرانی است ، ولی درآخرآن یوستی بخش مفصلی (ازصفحه ۳۹۰تا ۴۷۹) را به شجره‌نامهٔ سلسله های ایرانی اختصاص داده است . دراینجا کلمهٔ ایرانی به معنای وسیع‌آن گرفته شده است‌تاهم دورهٔ پیش‌ازاسلام وهم دورهٔ بعدازاسلام را شامل‌گردد ، وسلسله‌هایی راکه ازلحاظ نژادی غیرایرانی بودند اما تحت تأثیر فرهنگ‌ایرانی قرار داشتند ونامها والقاب ایرانی‌به‌کار می‌بردند (مانند سلسله‌های گرجی وارمنی در ماوراء قفقاز ، وسلسله‌های مختلف ترك درعراق واناطولیا وبایران ، و سلسله‌های مسلمان هند) در برگیرد . شجره نامه‌های یوستی دربسیاری‌از موارد مبتنی بربررسی عمیق متون تاریخی وادبی مربوطه است ، واز این‌بابت مبنای استوارتری از تحقیقات لین‌پول دارد ، و کتاب نامنامهٔ ایرانی به جهت شمول‌بردنیای ایرانی‌ونواحی پیرامون آن ازبسیاری ازجهات برطبقات سلاطین اسلام لین‌پول ترجیح‌دارد . همچنین نوشتهٔ‌ادوارد زاخو تحت عنوان« **فهرستی از سلسله‌های اسلامی**»** در اینجا قابل ذکراست. زاخو دراین نوشته‌نسبنامهٔ سلسله‌های‌کوچك مختلف سلاطین وحکمرانانی‌را

* Iranisches Namenbuch.

** "Ein Verzeichnis Muhammedanische Dynastien", Abhandlungen der Praussischen Akademie der Wissenschaften, Phil. Hist. Kl. (1923), No. 1,PP. 1—39.

که نامشان درکتاب لین‌پول نیامده ، آورده است ، و مأخذ وی در این کار **صحائف الاخبار**[۲] مورخ عثمانی احمدبن‌لطف‌الله، ملقب به منجم باشی(متوفی در۱۷۰۲/۱۱۱۳) است‌که این‌کتاب خلاصه‌ای به‌زبان ترکی از تألیف اصلی وی به زبان عربی به نام **جامع الدول** می‌باشد. منجم‌باشی درنوشتن‌این‌تاریخ عمومی ازمآخذ وکتبی استفاده‌کرده که‌اینك بهیچ وجه دردست نیست ، ودست کم درمتن‌عربی، شجره‌نامهٔ سلسله‌هایی‌راکه مورد بحث‌قرار داده باکمال دقت آورده است .

باری ، درچهل‌سال گذشته مورخی‌که باختصاص با تاریخ اسلام‌سرو کار داشته **راهنمای انساب و وقایع درتاریخ اسلام*** سکه‌شناس اطریشی ادوارد فن زامباور را که در ۱۹۲۷ در هانور به چاپ رسیده ، در دسترس داشته است . این‌اثر سترك ، چنانکه مؤلف درمقدمهٔ آن (صفحات ۵ـ۶) بیان‌داشته مبتنی برمدارك سکه‌شناسی وکتیبه‌ای و متون تاریخی، و بخصوص بررسی اصولی‌تاریخ عمومی ابن‌اثیر (متوفی در۱۲۳۴/۶۳۰) به‌نام **الکامل فی‌التاریخ،** می‌باشد . کتاب زامباور کاملترین تحقیق موجود در بارهٔ سلسله‌هایی است که در دنیای اسلام ازاسپانیا ومراکش تا هند حکومت‌کرده‌اند ، وعلاوه براین، فهرست هایی از حکام ، خلفا ، و وزرای بسیاری ازسلسله‌های بزرگ را دربر دارد . تألیف چنین اثری به وسیلهٔ یك‌تن موفقیتی شگرف محسوب می‌شود، ودیگرهرگزکسی‌نخواهد توانست به تنهایی‌دست به چنین کاری‌زند. زامباور هم یك‌سکه‌شناس وهم یك‌محقق عربیدان بود، وبا زبانهای فارسی وترکی نیز آشنایی داشت . اما با زبانهای نواحی واقع درحواشی دنیای اسلام، چون زبان هوسه وسواحلی و اردو وبنگالی ویا مالایایی‌آشنا نبود ، و درحقیقت

*Manuel de généalogie et de chronologie pour L'histoire de l'Islam.

هیچکس نمی‌تواند ادعاکند که برمنابع‌ومآخذ اصلی واساسی مربوط به‌تاریخ سنواتی همهٔ سلسله های اسلامی‌احاطه دارد . زامباور صریحا اعتراف می‌کند که‌کتاب وی‌به‌هیچ وجه‌کامل نیست ، وهرمورخی‌که درقسمتی از تاریخ اسلام تخصص داشته‌باشد، می‌تواند به‌کمبودها ونقائص‌آن اشاره‌کند. مثلاسلسله‌هایی چون مشعشعیان اهواز و لرستان ، سلاطین معبر یا مادورا در جنوب هند ، و خانهای سیبیر یا تیومن درسیبریهٔ غربی ذکرنشده‌اند، وتمام مناطق واقع در حاشیهٔ دنیای اسلامی چون امیر نشینهای عرب وهوسهٔ کنارهٔ جنوبی صحرا ، واندونزی (به استثنای یکی‌دومورد کوچك)کلاً حذف شده است . ترجمهٔ عربی‌کتاب زامباور به حمایت الادارة الثقافیه بجامعة الدول‌العربیه به وسیله زکی محمد حسن‌بك، حسن‌احمد محمود ودیگران تحت‌عنوان **معجم‌الانساب والاسرات‌الحاکمه فی‌التاریخ‌الاسلامی**، (قاهره ۱۹۵۱؛ ۱۳۷۰) صورت گرفت ، ولی دراین ترجمه هیچ‌گونه اقدامی‌برای تصحیح وتجدیدنظر درنوشتهٔ اصلی زامباور نشد . به نظرمی‌رسد که‌کار خطیر تجدیدنظر و اصلاح‌کتاب زامباور باید با همکاری‌عده‌ای ازمورخان اسلامی صورت‌گیرد، وهرقسمت ازاین‌کتاب بـه کسی‌که درآن زمینه‌صاحب تخصص است داده شود. امکان داردکه چنین طرحی را بتوان ملحق با تجدید چاپ **دائرةالمعارف اسلام** کـه اینك در دست عمل‌است* انجام داد.

ازمدتها قبل به نظر من‌می‌رسیدکه در سطحی‌کلی‌تر به نوشتن کتاب راهنمایی برای سلسله‌های اسلامی و تاریخ سنواتی آنها به صورت فشرده و مجمل اما مبتنی برآخرین تحقیقات ، احتیاج است ، واین‌چنین‌کتابی برای شرقشناسانی‌که تفصیل وتطویل‌کتاب زامباور را لازم ندارند، وبرای محصلینی که به مطالعهٔ تاریخ اسلامی‌روی‌آورده‌اند ، مفید خواهد بود . گذشته‌ازاین

چنین کتاب مرجعی برای مورخانی که درزمینه های غیر اسلامی تحقیق می کنند اما حوزهٔ تحقیق آنها گاه‌گاهی بادنیای اسلامی برخورد و تلاقی پیدا می کند (مانند مورخان شبه جزیره ایبریا ، بیزنطه ، افـریقا ، و هند) ، ارزشمند خواهد بود . من‌خود قسمتهایی دربارهٔ تاریخ وسلسله های هندو چین‌درکتاب **راهنمای تاریـخ شرق*** تألیف فیلیپس ،کتابی که برحسب تصادف بخش‌خوبی دربارهٔ شرق‌نزدیك و شرق میانه دارد یافته‌ام که فوق‌العاده برای مـراجعات فوری وضروری مفید بوده است .

درسی‌و نه سالی که‌ازانتشارکتاب زامباور وهفتادو سه سالی که‌ازانتشار کتاب لین‌پول گذشته است بردانش ما دربارهٔ بسیاری ازبخشهای تاریخ‌اسلامی وترتیب وقایع آن به نحو بارز افزوده شده است والبـته اگـرجز این‌مـی بود بسیار شگفت می‌بود . سلسله‌هایی کـه قبلا به اجمال چیزکی دربـارهٔ آنـها می‌دانستیم (چون قراخانیان ماوراءالنهر) اینك‌کاملا برتاریخ آنان آگاهیم . ازاین‌رو ، درنوشتن این‌کتاب من‌هرجاکه توانسته‌ام کوشیده‌ام تا از تحقیقات جدیدی‌که دربارهٔ سلسله های مختلف صورت‌گرفته بهره برگیرم و اصلاحات وتصحیحاتی‌را که در نتیجهٔ این تحقیقات مسلم شده است در فهرستهای خود وارد سازم . معهذا، دراین‌عصر هیچ‌کس‌نمی‌تواند امیدوارباشدکه برتمام‌تاریخ اسلامی‌احاطه یابد ، وازاین‌رو تقریباً تردیدی نیست‌که بسیاری از تحقیقات مهم جدیدی‌که دربارهٔ تاریخ وسکه شناسی اسلامی صورت گرفته ازنظر این مؤلف بدور مانده است . بنابراین هرگونه اصلاح یا اطلاع تازه‌ای راکه از جانب‌کسانی‌که درزمینهٔ معینی ازتاریخ اسلامی تخصص‌دارند عرضه گردد با اظهار امتنان می‌پذیرم .

* C. H. Philips, *Handbook of Oriental history*, London, *Royal* Historical Society 1951.

انتخاب سلسله‌ها برای درج درکتابی چنین‌محدود ومختصرمشکلات آشکاری به پیش می‌آورد. سلسله‌های بزرگ چون بنی‌امیه، عباسیان، فاطمیان، سلجوقیان، ممالیك، سلاطین‌عثمانی، صفویه و سلاطین دهلی‌البته بدون هیچ بحثی‌باید باشند. اما از اینهاکه بگذریم به جایی می‌رسیم که تعیین اهمیت واعتبار نسبی‌سلسله‌های باقی مانده دشوار ویا غیر ممکن است، وهرگونه انتخابی صورت‌گیرد، مبتنی بر ترجیح‌اختیاری است. مثلابه‌خوبی می‌توان‌ایرادکردکه چرا ازمیان‌سلسله‌های‌عربستان جنوبی‌صلیحیان ورسولیان یمن‌ذکرشده ونجاحیان وزریعیان ذکر نشده‌اند. یاچرا سلسله‌های اخیرمسلمان هندچون نوابان‌بنگاله و اوده وارکوت و نظامهای حیدرآباد وسلاطین‌میسور نیامده‌اند. تنها جوابی‌که من در مقابل این‌گونه ایرادات دارم آنست‌که من تقریباً جای مساوی به‌همهٔ نواحی ومناطق جغرافیایی‌مهم دنیای اسلامی‌قدیم، ازشمال افریقاگرفته تا هند اختصاص داده‌ام، وحال آنکه باکمال تأسف از پرداختن به افریقای سیاه واندونزی‌کلاً خودداری ورزیده‌ام.

لین‌پول درکتاب خود در مقدمهٔ فهرست هرسلسله از سلاطین شرح مختصری دربارهٔ آن‌سلسله آورده است، واین‌مقدمه چنانکه خودگوید «برای بیان تاریخ داخلی آن سلسله‌نیست بلکه‌فقط برای نشان دادن جای‌آن‌سلسله درارتباط با سلسله‌های دیگر، وروشن ساختن منشأ وخاستگاه آن، فتوحات وپیشرفتهای‌آن، وبالاخره زوال وانحطاط‌آن‌است. این‌گفتارها برای‌آنست که حدود قلمرو هرسلسله‌را معین‌کند، ومراحل اساسی عظمت وسقوط‌آن‌را نشان دهد.» (مقدمه، ص۶.) ازآنجاکه یکی از وجوه بسیار سودمند کتاب لین‌پول همین‌مقدمه های توصیفی‌است، من‌نیزاندیشیدم‌که بسیار بجا خواهد بود اگرچنین‌شرح‌هایی برفهرست سلاطین‌درکتاب خود بیفزایم. بدون‌تردید

اگر کتابی که دربارهٔ سلسله‌های اسلامی نوشته‌شده‌است بخواهد برای دانشجویان ومحققانی که رشتهٔ تخصصی آنان تاریخ اسلام نیست سودمند باشد ، چنین مقدمه های مختصری لازم‌است . درنوشتن این‌مقدمه‌ها هدف من همان هدف لین‌پول بوده است. من نمی‌خواسته‌ام‌که تاریخ مشروح‌آن سلسله‌را بیان‌دارم، زیرا صفحه‌یا صفحاتی‌که‌درمورد سلسله‌های بزرگ به‌این‌کار اختصاص‌داده‌شده، فقط‌اجازهٔ‌یك بررسی سطحی‌ومجمل‌را می‌دهد. منظورمن‌آن بوده‌است‌که‌جای هرسلسله را در زمینهٔ کلی تاریخ اسلام مشخص‌سازم ، وقایع عمدهٔ دوران‌آن را نشان دهم وهرجا مناسب باشد به‌بعضی ازموفقیتهای آن‌سلسله اشاره نمایم. دراینجا باید یادآوری کنم که ارجاعات کتابشناسی که در ذیل هرمقال آمده است تنها مآخذی است که درتدوین فهرست نام سلاطین یعنی روشن ساختن تاریخ و سنوات سلطنت و نام وعنوان آنان ، مورد استفاده قرار گرفته است نه‌مراجع مربوط به‌تاریخ‌کلی آن‌سلسلهٔ خاص. برای اطلاع ازچنین مراجعی باید به‌کتابشناسی‌هایی‌که در مقالات مربوط در **دائرةالمعارف‌اسلام** آمده ، ویا به‌آثاری‌که‌کلودکائن درویرایش‌کتاب معروف ژان‌سواژه به‌نام**مقدمه‌ای بر تاریخ شرق مسلمان: مبانی کتابشناسی**(پاریس۱۹۶۱*) توصیف‌کرده‌است مراجعه‌کرد.

من به پیروی ازلین پول تاریخها را هم براساس تقویم اسلامی‌که هجری قمری است وهم براساس سال مسیحی‌که میلادی شمسی است داده‌ام . محققانی‌که کارشان تحقیق در تاریخ اسلامی نیست باید بدانندکه با آنکه

---

* Jean Sauvaget, Introduction a l'histoire de l'orient Musulman : èlements de bibliographie.

این کتاب به انگلیسی نیز ترجمه شده است ، ولی متأسفانه ارجاعات‌کتابشناسی آن سطحی‌تر و اجمالی‌تر است.

Introduction to the history of Muslem East: a bibliographical guide (Berkeley and Los Angeles. 1965).

اعراب پیش ازاسلام تقویم شمسی داشتند حضرت محمد سال قمری ۳۵۴روزه راروی‌کارآوردکه ازدوازده ماه‌تشکیل‌می‌شد، وهرماه بنابراقتضا بیست‌وهشت، بیست‌ونه وسی‌روزداشت . بنابراین ، ماههای هجری با فصول چهارگانهٔ سال تطبیق نمی‌کنند ، بلکه هرسال اندکی زودترشروع می‌شود . به عنوان مثال ماه رمضان سال۱۳۸۷درسوم دسامبر۱۹۶۷ شروع می‌شود . چون سال هجری قمری یازده روز از سال شمسی مسیحی (بنا برتقویم‌گریکوری)کوتاهتراست رمضان سال بعد در۲۲ نوامبر ۱۹۶۸آغـازخواهد شد . به‌این ترتیب تقریباً سی‌ونه سال شمسی (مسیحی) طول می‌کشد تا ماه رمضان دوباره به‌اول‌دسامبر بیفتد . به‌این ترتیب ۹۷ سال شمسی (مسیحی) تقریباً برابر است باصد سال هجری قمری (اسلامی) .

تبدیل تاریخ شمسی مسیحی به‌هجری قمری و برعکس ،کاردشواری است ، و معمولاً باید به جدولهای تبدیل تاریخ مراجعه‌کرد[۳]. در واقع این نکته مسلم است کـه تقویم متغیرقمری برای تثبیت و تعیین موعـد عملیات کشاورزی ، و امورمالی مناسب نیست ، واز این‌روتقویم شمسی‌خیلی زود در دنیای اسلامـی برای مقاصد عملی مورد استفاده قرارگرفت . امـروز بیشتر کشورهـای اسلامی تقویم‌گریکوری اروپائیان را به‌کار می برند، ایـران و افغانستان نیزدارای یك تقویم شمسی هستندکه اززمان هجرت حضرت محمد ازمکه به‌مدینه، یعنی سال ۶۲۲ میلادی آغازمی‌شود . اما مدارك اصلی تاریخ اسلامی تا قرن نوزدهم ، خواه نوشته و یا سکه و یا کتیبه همه دارای تاریخ هجری قمری هستند ، وبنا براین تاریخ جلوس ومرگ پادشاهان به‌این تاریخ داده شده است .

ازآنجا که سالهای تقویم هجری مسلمانان با سالهای تقویم شمسی

مسیحیان خیلی کم با یکدیگر تطبیق می‌کنند ، ازاین‌رو بدون دانستن ماه وروز سال هجری ، غیرممکن است که بتوان تاریخهای معادل را دقیقاً به‌دستداد. اما درمآخذ ومنابع اسلامی همیشه روزوماه وقایع ذکرنشده است . ازاین‌رو، در این کتاب من از دو اصل اساسی در تبدیل تاریخ هجری به تاریخ مسیحی پیروی کرده‌ام :

· نخست آنکه تاآنجا که ممکن بوده است روز ویا دست‌کم ماه سالی راکه می‌خواسته‌ام تبدیل‌کنم یافته‌ام ، ودرموقع تبدیل تاریخ این‌روزوماه را درنظرگرفته‌ام ، وزامباوردقت‌کرده است‌که روزوماه وقایع را هرجاکه این‌دو براومعلوم بوده ذکرکند ، وحال‌آنکه لین‌پول چنین نکرده است .

دوم‌آنکه درمواقعی‌که روزوماه سال مورد نظردانسته نبوده است ، من معمولاً آن سال مسیحی را مأخذ قرارداده‌ام‌که قسمت بیشترسال هجری درآن قرارمی‌گرفته است . و اگرسال هجری درنیمهٔ سال مسیحی‌آغازمی‌شده (مثلا درماه ژوئن و ژوئیه) من‌آن سال مسیحی‌را مأخذ گرفته‌ام‌که نیمهٔ اول سال‌هجری درآن قرارگرفته است . واضح است‌که معادلهایی‌که به‌این ترتیب به‌دست‌آمده است همیشه درست نیست ، ولی به نظرمن این روش ، در متن حاضر، برشیوهٔ مطول نوشتن‌دوتاریخ ترجیح دارد . بنابراین، من‌سال مطابق با ۷۴۱ هجری قمری را ۱۳۴۰ نوشته‌ام نه ۴۱ـ۱۳۴۰ که البته دقیقتر است.

درتدوین‌کتابی‌که دربارهٔ وقایع سنواتی وانساب سلسله های اسلامی است مؤلف با مسائل ومشکلاتی روبه‌رومی‌شود کـه ناشی ازشیوهٔ نامگذاری در زبان عربی است[٤] . شمارهٔ نامهای شخصی عربی نسبةً محدود است ، و از این‌روا بهام وتشویش فراوان پیش می‌آید . همچنین پیچیدگی وبغرنجی شیوهٔ نامگذاری مشکلاتی درفهرست‌کردن نامها به‌وجود می‌آورد، وانسان‌نمی‌داند

که یك شخص را باید ذیل «اسم» یا «لقب» ویا«کنیه» ویا «نسب»اش بیاورد. در متن‌کتاب ، من برای صرفه‌جوئی درجا، ازآوردن نام‌کامل ولقب اشخاص خودداری ورزیده‌ام ، و خواننده برای اطلاع ازنام‌کامل سلاطین باید به‌کتاب زامباورمراجعه‌کند . اسم یا اسمهایی‌که من ذکرکرده‌ام بیشترآنهاست که حکمران مورد بحث بدان معروف است ، و اغلب بعضی از اجزاء اسم‌کامل‌را هم برای متمایزساختن وی از دیگر افرادآن سلسله در افزوده‌ام . این روش تا حد زیادی اختیاری است ، اما با توجه به‌گنجایش‌کتاب ضروری می‌نموده است. نامهای ترکی ومغولی نیزکه بعدازقرن یازدهم درنتیجهٔ گسترش سلسله‌ـ های ترك نژاد در سراسردنیای اسلامی از الجزیره تا یمن و بنگاله ، رواج روزافزون‌گرفت مشکل دیگری بوجود می‌آورد . این نامها اغلب در منابع ومآخذ عربی به‌صورت تغییرشکل یافته‌که‌گاهی به‌زحمت قابل تشخیص است آمده است . من هرجاکه یقین داشته‌ام این نامها را به‌صورت صحیح مغولی یا ترکی‌آنها نوشته ام ، اما هرجا که تفاوت میان صورت مغولی وترکی نامی با صورت معرب آن زیاد بوده صورت عربی را نیز در پرانتزآورده‌ام .*

دانشمندان مختلف با دانش اختصاصی خود مرا بهرمور ساخته‌اند ، وبادیدهٔ انتقاد به‌قسمتهایی‌ازاین‌کتاب‌که درقلمروتخصصشان بوده نگریسته‌اند. اینان عبارتند از: پروفسورعزیزاحمد (قسمت هند) ، دکتر ا . د . ه . بیوار (صفاریان) ، پروفسورکلودکائن (مصر، سوریه و عراق) ، دکترج . ف . پ . هاپکینز(شمال افریقا) ، پروفسور ر. م. سیوری(ایران جدید)، وآقای ج. ر. والش (آسیای صغیر یاآناطولیا) . دکترجرج سی . مایلز، موزه‌دارکل انجمن

---

* دراینجا مؤلف شرحی در بارهٔ چگونگی تحریر نامهای ترکی و مغولی به‌الفبای لاتین‌آورده است‌که چون برای خوانندهٔ فارسی زبان بی‌مورد بود حذف شد .

سکـه شناسی امـریکا ، محبت ورزیدند و نسخه‌ای از رسالـهٔ منفرد خـود ، **سکه‌های ملوك‌الطوائف اسپانیا** بـرای مـن فرستادند ، و پروفسور ا . بیرنباوم تذکرات سودمندی در باب این مقدمه دادند . مـن از همهٔ ایـن دانشمندان متشکرم . ودرعین حال اعلام می‌دارم مسئولیت هر نقصان و اشتباهی که در این کتاب‌دیده شود تماماً برعهدهٔ من است . بالاخره باید قدردانی وتحسین‌خودرا از تسهیلات فراوانی که‌کتابخانهٔ دانشگاه تورنتوبرای مستشرقان فراهم آورده است اظهاربدارم . این‌کتاب‌درمدت توقف یکساله‌ام ، به‌عنوان استاد میهمان، درآنجا سمت تألیف پذیرفت ونیزازچاپخانهٔ دانشگاه ادینبورگ‌که این‌کتاب را درسلسلهٔ « تحقیقات اسلامی » خود چاپ نموده است سپاسگزارم .

یادداشتهای مربوط به‌مقدمه .

1- E. g. A. M. H. J. Stockvis, Manuel d'histoire, de genealogie dt de chronologie de tous les etats du globe (3 vols. Leiden 1888–91); B. Spuler, ed. *Regenten und Regierungen der Welt* (2vols. Wurzburg. Minister–Ploetz 1962) ; F, M. Powicke *et al.* , eds. Handbook of British chronology2 (London, Royal Historical Society 1916).

۲ـ ظاهراً زاخو نمی‌دانسته است‌کـه نسخهٔ اصلی عربی این‌کتـاب درکتابخانه‌های استانبول وجود دارد (دراین‌باره رجوع‌کنید به:

A. Dietrich , Textkritsche Bemerkungen zu V. Minorsky's Studien Zur Kaukasischen Geschichte, Orientalia, N. S. XXVIII (1958), 262–8).

۳ـ این جداول‌را درچند جا می‌توان یافت، مثلا درنوشته‌های زیر:

Handbook of oriental history, 33–40 که در بالا مذکور افتاد ، و نیز :

T. W. Harg. *Comparative tables of Muhammadan and Christian dates* (London 1932),

G. S. P. Freeman–Grenville. *The Muslim and Christian Calenders* (London 1963);

H. G. Cattenoz *Tables de Concordance de eres Chretiennes et hegiriennes* (Rabat 1954). V. V. Tsybulskiy. *Soveemennye Kalendari Stran Blizhnetsa i srednego vostoka. Sinkronististieheskia Talitsy*

i poyas neniya (Moscow 1964).

کاملترین کتاب دراین باره تألیف وستنفلد و ماهلر است که چاپ سوم آن را ج. میر. و. ب. شپولر مورد تجدید نظر قرار داده‌اند.

Wustenfeld–E. Mahler, *Vergleichungs-Tabellen Zur mulimischen und iranischen Zeitrechnung.* 3 rd edn. (Wiesbaden 1961).

۴ـ مفصلترین بررسی را درباب نامهای عربی و اجزای سازای آن ل. کاتانی و گ. گابریلی انجام داده‌اند.

L. Caetane and G. Gabrieili, *Onomasticon arabieum ossia repertorio alfabetico dei nomi di persona e di Luogo contenuti nelle principlli opere storiche, biografiche e geographiche, Stampate e manoscritto, relative all. Islam. I. Fonti–Introduzione* (Rome 1915).

فصل اول

خلفا

۱

خلفای راشدین
۱۱-۴۰/۶۳۲-۶۶۱

۶۳۲/۱۱	ابوبکر
۶۳۴/۱۳	عمربن‌الخطاب
۶۴۴/۲۳	عثمان‌بن عفان
۳۵-۴۰/۶۵۶-۶۶۱	علی‌بن ابیطالب

خلفای اموی

چون حضرت محمد (ص) در سال یازدهم هجرت (مطابق ۶۳۲
:دی) رحلت فرمود، چهار تن از صحابهٔ او که همه یا از طریق خون یا از
یق ازدواج باوی نسبت داشتند، یکی پس از دیگری جانشین او شدند،
مام امور امت مسلمان را در دست‌گرفتند. اینان نام خلیفه برخویشتن نهادند
لغةً به معنای «جانشین» است.

ابوبکر پدر عایشه، زن محبوب حضرت محمد، یکی از کهنسالترین
طمئن‌ترین پشتیبانان وی بود. وقتی‌که قبایل بدوی از تبعیت حضرت‌محمد
از زدند (جنگ ردّه)، این ابوبکر بودکه سلطهٔ مدینه را بار دیگر بر سایر
ل شبه جزیرهٔ عربستان مستقر ساخت.

عمر نیز دختری داشت‌که وی را به حضرت محمد تزویج‌کرده بود.
زمان عمر وتحت راهبری مدبرانهٔ او بودکه نیروهای جنگی اعراب صحرا
ن برضد سرزمینهای رومی چون شام، فلسطین، و مصر، و سرزمینهای
سانیان چون ایران وعراق به‌کار گرفته شد. عمر سازمان دهندهٔ بزرگی نیز

بود ، نظامات ابتدائی مربوط به کشورداری در ایالات مغلوب را ، و نیـز اختراع دستگاه دیوان برای پرداخت وظیفهٔ جنگجویان عرب‌را به او منسوب می‌دارند . همچنین اوست که لقب امیرالمؤمنین‌را که هم متضمن پیشوایی مذهبی وهم متضمن پیشوائی سیاسی بود ، اختیار کرد .

عثمان داماد پیغمبر بـود ، و بعد از آنکه عمر به قتل رسید به وسیلهٔ شورای کوچکی از بزرگان اسلام ، به خلافت برگـزیده شد ، اما دوران خلافت وی براثر شورشی که عناصر ناراضی برپای ساختند ، و قتل او در سال ۳۵ هجری (مطابق ۶۵۶ میلادی) بـه پایان رسید . قتل عثمان در سال های بعد مایهٔ کشمکش و ستیزه های بسیار شد ، واز این رو بعد ها به عنوان «الباب‌المفتوح» به واقعهٔ قتل او اشاره شده است . واپسین خلفای راشدین ، علی ، علیه‌السلام ، بود که از سه جانب با پیغمبر نسبت داشت . علی پسر عم ، برادر رضاعی ، وداماد پیغمبر بود ، واز این رو در نظر عده‌ای از مومنان وی شایسته‌ترین فرد برای احراز میراث حضرت محمد محسوب می‌شد . اما علی هرگز نتوانست حکم خود را در سرزمینهای تحت حکمـرانی معاویه ، که حاکم شام بود ، روا کند . مرکز خلافت را به‌کوفه منتقل ساخت و کوشید تا اعراب عراق‌را به طرفداری خود برانگیزد ، وبا معاویه در جنگ صفین واقع برفرات علیا به مقابله پرداخت ، اما پیروزی قطعی به دست نیاورد . پس از آنکه علی در سال چهلم هجری (مطابق ۶۶۱ میلادی) به قتل رسید پسـرش امام حسن با بی‌میلی در عراق به جای او نشست ، ولی دیـری نگذشت‌که به تزویر معاویه از تمام حقوق خود نسبت به خلافت چشم پوشید .

در قرون بعد ، عهد این چهار خلیفه نخستین ، دوران طلائی نهضت اسلامی شمرده شد، دورانی‌که در آن فضایل اسلامی شکوفان شد، واز این‌رو به آنان لقب «راشدین» دادند تا از خلفای ناپاك و دنیا دوست بنی‌امیه که پس از آنها روی‌کار آمدند متمایزباشند .

مآخذ : لین پول ، ص ۳ـ۵ ؛ زامباور ، ص ۳ .

۲

خلفای اموی

۴۱–۱۳۲/۶۶۱–۷۵۰

۴۱/۶۶۱	معاویة بن ابی‌سفیان
۶۰/۶۸۰	یزید اول
۶۴/۶۸۳	معاویهٔ دوم
۶۴/۶۸۴	مروان‌بن‌الحکم
۶۵/۶۸۵	عبدالملك
۸۶/۷۰۵	ولید اول
۹۶/۷۱۵	سلیمان
۹۹/۷۱۷	عمربن عبدالعزیز
۱۰۱/۷۲۰	یزید دوم
۱۰۵/۷۲۴	هشام
۱۲۵/۷۴۳	ولید دوم
۱۲۶/۷۴۴	یزید سوم
۱۲۶/۷۴۴	ابراهیم
۱۲۷–۱۳۲/۷۴۴–۷۵۰	مروان دوم ملقب به‌الحمار
خلفای عباسی	

معاویه که در زمان علی علیه‌السلام ، به عنوان انتقام قتل عثمان ، علیه او علم طغیان افراشته بود ، پس ازاو به مسند خلافت مسلمین نشست (معاویه

وعثمان هر دو از قبیلهٔ مکی عبد شمس ، ودر نتیجه از اقربای یکدیگر بودند). معاویه مدت بیست سال در شام حکومت کرده ، وبرضد روم شرقی یابیزانس (بیزنطه) جنگها کرده بود . در نتیجه ، سپاهی منظم و تربیت یافته داشت، وبا این سپاه با اعراب بدوی تفرقه‌طلب پیرو علی به نبرد پرداخت .

سه خلیفهٔ بزرگ سلسلهٔ اموی ، یعنی معاویه ، عبدالملك ، و هشام هر سه در دمشق برای بیست سالی برجهان اسلام حکومت راندند ، و از مـردان مدبر و سیاست مدار درجهٔ اول امپراطوریی بودند که مسلمانان فتح کـرده بودند . آنان بخصوص به اتخاذ و تطبیق روشهای اداری و حکومتی یونانیان و ایرانیان که اینك اعراب جای آنها را گرفته بودند توجه داشتند ، ودر دوره های اخیر حکومت بنی‌امیه بعضی از فنون و آداب مملکتداری ساسانیان در دستگاههای حکمرانی آنان رواج یافت ، واین کاری بود که در دورهٔ عباسیان سرعت بسیار گرفت. فتوحات نظامی مسلمانان هنوز ، بخصوص در دورهٔ خلافت ولید اول ، پیش می‌رفت ، هـرچند سپاهیان مسلمان اکنون در مناطق بسیار دور کوهستانی ودر آب وهوای نامساعد می‌جنگیدند وغنائم جنگی‌بدان آسانی که در آغاز فتح اسلام به چنگ می‌آمد به دست نمی‌آمد . تمام منطقهٔ شمال افریقا که در غرب مصرواقع بود تسخیرشد، ودر سال۹۱ هجری (مطابق ۷۱۰ میلادی) سپاه مسلمانان از جبل‌الطارق گذشت و وارد خاك اسپانیا شد ، و بعدها از کوههای پیرنه گذشت ، و فرانسه را در زمان سلسلهٔکارولانژیان مورد حمله قرار داد. در آن طرف قفقازیه ، مسلمانان به خزرهای ترك برخوردند،و مرزهای یونانی درآناطولیای شرقی تاراج‌گشت. در مشرق ایران خوارزم مورد حمله قرار گرفت و ماوراءالنهر علیرغم مقاومتهای مردانهٔ فرمانداران ایرانی و هم پیمانان ترك آنها آهسته آهسته برای اسلام فتح شد . بالاخره یك حکمران عرب از طریق مکران به داخل خاك سند نفوذ یافت ، و برای نخستین بار تخم اسلام‌را در دل خاك هند بکاشت. تمام این فتوحات یك جنبهٔ بسیار مهم داشت و آن این بود که عدهٔ کثیری غلام وبرده وارد دنیای اسلام کرد . استفاده از

نیروی کار اینان اعراب را قادر ساخت تا در سرزمینهای فتح شده به عنوان یك طبقهٔ مالك و برده‌دار زندگی کنند و به بهره برداری از نیروهای اقتصادی سرزمین پربرکت هلال خصیب پردازند.

مع‌هذا این پیشرفتهای اداری و اقتصادی حکومت خلفای بنی امیه را از سقوط باز نداشت.

خلفای بنی‌امیه بامخالفتهای وحشیانهٔ قبایل وطوایف عرب در عراق، ومخالفت عناصر ناراضی که در مدینه متمرکز شده بودند، و بسیاری از آنان از داعیه‌های اعقاب و فرزندان علی، علیه‌السلام، یعنی امامان شیعه، یا شیعهٔ علی، برای حکومت جانبداری می‌کردند، روبرو شدند. از این گذشته، توده‌های کثیری از مسلمانان غیرعرب در سرزمینهای فتح شده، یعنی موالیان، از مقام خود در جامعهٔ اسلامی به عنوان شارمندان طبقهٔ دوم زبان به شکایت گشودند وبه جنبش و مخالفت قد برافراشتند. به این ترتیب خلافت بنی‌امیه در سال ۱۳۲ هجری (مطابق ۷۵۰ میلادی) براثر انقلابی که در خراسان یا مشرق ایران آغاز شد و به وسیلهٔ یك شورشی نابغه به نام ابومسلم خراسانی رهبری گشت، برافتاد. وی از عناصر ناراضی بسیار استفاده کرد، وخلافت را برای عباسیان به چنگ آورد. در قتل عام عمومیی که از افراد خانوادهٔ بنی‌امیه صورت گرفت یکی از چند نفری که از آن خاندان باقی ماند نوهٔ هشام، عبدالرحمان بود که به شمال افریقا گریخت، وبعد ها سلسلهٔ جدیدی از خلفای بنی‌امیه در آن سرزمین بنیاد نهاد (نگاه کنید به شمارهٔ ۴)

مآخذ: لین پول، ص ۴-۲، ۹. زامباور، ۳ وجدول ف. دائرةالمعارف اسلام، چاپ اول، مقالهٔ «امویان» به‌قلم جی. لوی دلاویدا (G. levi della vida).

۳

خلفای عباسی

۱ـ خلفای عباسی در بغداد ۱۳۲ـ۷۴۹/۶۵۶ـ۱۲۵۸

۱۳۲/۷۴۹	سفاح
۱۳۶/۷۵۴	منصور
۱۵۸/۷۷۵	مهدی
۱۶۹/۷۸۵	هادی
۱۷۰/۷۸۶	هارون‌الرشید
۱۹۳/۸۰۹	امین
۱۹۸/۸۱۳	مأمون
۲۰۱ـ۲۰۳/۸۱۷ـ۸۱۹	ابراهیم ابن‌المهدی ، در بغداد
۲۱۸/۸۳۳	معتصم
۲۲۷/۸۴۲	واثق
۲۳۲/۸۴۷	متوکل
۲۴۷/۸۶۱	منتصر
۲۴۸/۸۶۲	مستعین
۲۵۲/۸۶۶	معتزّ
۲۵۵/۸۶۹	مهتدی
۲۵۶/۸۷۰	معتمد
۲۷۹/۸۹۲	معتضد
۲۸۹/۹۰۲	مکتفی

۲۹۵/۹۰۸	مقتدر
۳۲۰/۹۳۲	قاهر
۳۲۲/۹۳۴	راضی
۳۲۹/۹۴۰	متقی
۳۳۳/۹۴۴	مستکفی
۳۳۴/۹۴۶	مطیع
۳۶۳/۹۷۴	طائع
۳۸۱/۹۹۱	قادر
۴۲۲/۱۰۳۱	قائم
۴۶۷/۱۰۷۵	مقتدی
۴۸۷/۱۰۹۴	مستظهر
۵۱۲/۱۱۱۸	مسترشد
۵۲۹/۱۱۳۵	راشد
۵۳۰/۱۱۳۶	مقتفی
۵۵۵/۱۱۶۰	مستنجد
۵۶۶/۱۱۷۰	مستضییء
۵۷۵/۱۱۸۰	ناصر
۶۲۲/۱۲۲۵	ظاهر
۶۲۳/۱۲۲۶	مستنصر
۶۴۰-۶۵۶/۱۲۴۲-۱۲۵۸	مستعصم

مغولان بغداد را غارت کردند .

۲- خلفای عباسی در قاهره ۶۵۹-۹۲۳/۱۲۶۱-۱۵۱۷

۶۵۹/۱۲۶۱	مستنصر

۶۶۰/۱۲۶۱	حاکم اول
۷۰۱/۱۳۰۲	مستکفی اول
۷۴۰/۱۳۴۰	واثق اول
۷۴۱/۱۳۴۱	حاکم دوم
۷۵۳/۱۳۵۲	معتضد اول
۷۶۳/۱۳۶۲	متوکل اول (نخستین دورهٔ خلافت)
۷۷۹/۱۳۷۷	معتصم (نخستین دورهٔ خلافت)
۷۷۹/۱۳۷۷	متوکل اول (دومین دورهٔ خلافت)
۷۸۵/۱۳۸۳	واثق دوم
۷۸۸/۱۳۸۶	معتصم (دومین دورهٔ خلافت)
۷۹۱/۱۳۸۹	متوکل اول (سومین دورهٔ خلافت)
۸۰۸/۱۴۰۶	مستعین
۸۱۶/۱۴۱۴	معتضد دوم
۸۴۵/۱۴۴۱	مستکفی دوم
۸۵۵/۱۴۵۱	قائم
۸۵۹/۱۴۵۵	مستنجد
۸۸۴/۱۴۷۹	متوکل دوم
۹۰۳/۱۴۹۷	مستمسك (برای نخستین بار)
۹۱۴/۱۵۰۸	متوکل سوم (نخستین دورهٔ خلافت)
۹۲۲/۱۵۱۶	مستمسك (دومین دورهٔ خلافت)
۹۲۳/۱۵۱۷	متوکل سوم (برای دومین بار)

غلبهٔ ترکان عثمانی

عباسیان از خاندان عموی پیغمبر ، عباس ، بودند و از خاندان مکی هاشم محسوب می‌شدند ، و به‌علت داشتن چنین نسبی توانستند حقانیت ادعای خود را برخلافت در چشم مؤمنان بیارایند ، وحال‌آنکه بنی‌امیه از این امتیاز محروم بودند . با وجود این ، خلفای اولیهٔ عباسی ناچار به مقابله با شورشها وطغیانهای علویان، یعنی اعقاب داماد حضرت محمد، علی علیه‌السلام ، بودند که درنظرپیروانشان ، معروف به‌شیعهٔ آل علی ، حقانیت بیشتری برای خلافت داشتند و این حقانیت را براساس نص حضرت محمدکه علی را به جانشینی خود برگزیده بود می‌دانستند .

عباسیان برای دفاع از خود به زودی یك سلسله القاب برای خود اتخاذکردندکه به محض آنکه به‌مسند خلافت می‌نشستند این القاب را برخود می‌نهادند ، و این عملی بودکه خلفای قبل‌ازآنها ، یعنی امویان ، ازآن آگاهی نداشتند . این القاب اتکای خلفای عباسی را به خداوند ، و تأیید خداوندی خلافت‌آنهارا نشان می‌داد . برالاهی بودن ماهیت خلافت بنی‌عباس از راههای دیگر نیز تأکید نهاده می‌شد ، و دستگاه مذهب سنت تا آنجا که ممکن بود از عباسیان طرفداری می‌کرد . امکان داردکه بسیاری از این گرایشها ناشی از اندیشه‌های کهن دینی و سیاسی ایرانی باشد ، زیرا انقلاب ابومسلم‌که باعث روی کار آمدن وبه‌قدرت رسیدن عباسیان شد ، دراصل یك جنبش ایرانی بود؛ انتقال مرکز خلافت از دمشق به بغداد خود نشانه‌ای از این گرایش جدید خاوری است .

درواقع امپراطوری اسلام در دوران بنی‌امیه و خلفای نخستین عباسی به‌نهایت بسط و توسعهٔ خود رسید ، و مرزهای آن تقریباً ثبات یافت . از میان خلفا ، معدودی عملا سرداران خوبی بودند ـ مأمون و مستعصم ـ با موفقیت علیه روم شرقی به‌آناطولیا لشکرکشیدند، اما در قرن دهم و آغاز قرن یازدهم میلادی (مطابق قرن پنجم هجری) این‌مسلمانان بودندکه درمقابل امپراطوران

نیرومند مقدونی به حالت دفاع درآمدند . در قرن نهم میلادی (سوم هجری) وحدت سیاسی دستگاه خلافت روی به تلاشی نهاد . شاخه‌ای از بنی‌امیه با استقلال تمام در اسپانیا به حکمرانی پرداخت ، و شمال افریقا دورتر از آن بود که بتوان دقیقاً بر آن نظارت داشت . در مصر طولونیان حالتی خودمختار داشتند ، ودرایران بعد از امرای طاهری سلسله‌های‌محلی ایرانی چون سامانیان و صفاریان روی کار آمدند که تنها خراجی به‌خلیفهٔ بغداد می‌پرداختند ، وجز آن ؛ استقلال کامل داشتند . قدرت سیاسی واقعی خلفا با پیروزی سیاسی نهضت شیعه در قسمتی از دنیای اسلام در قرن دهم (قرن چهارم هجری) ، منحصر به عراق شد . فاطمیان نخست شمال افریقا و سپس مصر و شام را گرفتند ، و در قاهره به عنوان خلیفه به حکمروایی نشستند . در ایران و عراق آل بویه که از دیلمیان بودند به قدرت رسیدند و در ۳۳۴/۹۴۵ بغداد را فتح کردند ، و خلفای عباسی به‌صورت عروسکان خیمه شب‌بازی درآمدند چنانکه از قدرت آنان جز نفوذ اخلاقی و روحانیشان باقی نماند . ظهور ترکان سلجوقی در ۴۴۷/۱۰۵۵ خلفای عباسی را از زیر این فشار نجات داد ، ولی سلجوقیان با وجود گرایش شدیدی که به مذهب سنت داشتند بر آن نبودند که بگذارند قدرت سیاسی خلفا از نو زنده گردد . این تنها در قرن دوازدهم (قرن ششم هجری) بود که با ازهم پاشیدن و سست شدن قدرت سلاجقهٔ بزرگ دولت عباسیان که روی به افول نهاده بود دوباره تحت فرمانروایی خلفای مقتدری چون المقتفی و الناصر اعتلا یافت . بدبختانه عمر این دورانرا بلیهٔ مغول کوتاه کرد و در ۶۵۶/۱۲۵۸ ه . هلاکوخان آخرین خلیفهٔ بغداد را مقتول ساخت .

سه قرن نخستین خلافت عباسیان ، یعنی از قرن هشتم تا یازدهم (مطابق قرن دوم تا پنجم هجری) ، اوج شکوفانی تمدن قرون وسطایی اسلام بود . تحت تأثیرات و نفوذهای ثمربخش ایرانی و یونانی ادبیات ، کلام ، فلسفه و علوم طبیعی رونق گرفت . بالاتر از آن ، پیشرفتهای اقتصادی و

بازرگانی در سرزمینهای کهن و ازقبل مسکونی‌چون‌ایران، عراق، ومصروسعت یافت ، و ارتباطات بازرگانی با مناطق خارجی چون دشتهای اروپاسیا ، شرق دور ، هند ، و افریقای سیاه برقرار گـردید . با وجود زوال و ناامنی سیاسی در قرن دهم (قرن ششم هجری) این پیشرفت در زمینه های مادی و فرهنگی ادامه‌پیدا کرد،وازاین‌بابت‌کاملا بجاست اگرآدم متز Adam Mez ، شرق‌شناس سویسی ، این دوره را «دورۀ رنسانس اسلام» بنامد . سلاله های ترکی که در قرن یازدهم (پنجم هجری) وپس‌ازآن روی‌کارآمدند جملگی درنسج فرهنگی اسلام تحلیل رفتند، این تنها مغولان، دشمن سرسخت اسلام وهمۀ چیزهایی که به‌اسلام تعلق داشت ، بودند که چند ده سال ضربه های شدید برپیکر این نسج فرهنگی وارد ساختند .

به‌این‌ترتیب خلفای بغداد را برافکندند، اما دیری نگذشت که بیبرس ، سلطان مملوك مصر ، برآن شد که خلیفه‌ای به‌روی‌کارآورده ، وعموی واپسین خلیفۀ عباسی بغداد را ، که یکی از افراد معدود خاندان عباسی بود که از قتل عام مغولن جان به‌در برده بود ، به قاهره دعوت کرد (۶۵۹/۱۲۶۱ هـ) . خلیفۀ جدید سپاهی‌گردآورد ، و کوشید تا بغداد را ازنو به تصرف آورد ، اما جان برسر این‌کار نهاد ، و سال بعد یکی دیگر از افراد خاندان عباسی به خلافت نشست . برداشتن یك خلیفۀ عبـاسی در قاهره به خلافت ، وسیله‌ای بود برای مشروع جلوه دادن حکومت سلاطین‌مملوك، ونیزسلاحی اخلاقی بود در دست آنها برای جهاد علیه صلیبیان و مغولان . علاوه برآن این خلفا ، مانند خلفای بغداد، پیشوایان و رهبران انجمنهای فتوت (یك نوع فرقۀ شهسواری) محسوب می‌شدند . جز این ، در دولت ممالیك قدرتی نداشتند ، و یقین است که اندیشۀ تقسیم قدرت با سلاطین مملوك در میان نبود . آخرین خلیفۀ عبـاسی قاهره ، المتوکل سوم ، را سلطان سلیم ملقب به یاوز (مهیب) در سال ۹۲۳/۱۵۱۷ به‌استانبول برد، واین داستان‌که وی حقوق‌خود را برخلافت به‌سلاطین عثمانی تفویض‌کرد افسانه‌ای بیش نیست‌که درقرن نوزدهم ساخته شده است .

مآخذ: لین‌پول ۸ــ۶ ، ۱۳-۱۲ . زامباور ۵-۴ و جدول G. دائرةالمعارف اسلام ، چاپ دوم ، مقالهٔ «عباسیان» به‌قلم ب. لویس .

فصل دوّم

اسپانیا و شمال افریقا

۴

امویان اسپانیا

۱۰۳۱-۱۳۸-۴۲۲/۷۵۶ هـ.

۱۳۸/۷۵۶	عبدالرحمان اول ملقب به‌الداخل
۱۷۲/۷۸۸	هشام اول
۱۸۰/۷۹۶	حکم اول
۲۰۶/۸۲۲	عبدالرحمان دوم المتوسط
۲۳۸/۸۵۲	محمد اول
۲۷۳/۸۸۶	منذر
۲۷۵/۸۸۸	عبدالله
۳۰۰/۹۱۲	عبدالرحمان سوم‌الناصر
۳۵۰/۹۶۱	حکم دوم‌المستنصر
۳۶۶/۹۷۶	هشام دوم‌المؤید (دورهٔ اول سلطنتش)
۳۹۹/۱۰۰۹	محمد دوم‌المهدی (دورهٔ اول سلطنتش)
۴۰۰/۱۰۰۹	سلیمان‌المستعین (دورهٔ اول سلطنتش)
۴۰۰/۱۰۱۰	محمد دوم (دورهٔ دوم سلطنتش)
۴۰۰/۱۰۱۰	هشام دوم (دورهٔ دوم سلطنتش)
۴۰۳/۱۰۱۳	سلیمان (دورهٔ دوم سلطنتش)
۴۰۷/۱۰۱۶	**علی بن حمود ملقب به‌الناصر**
۴۰۸/۱۰۱۸	عبدالرحمان چهارم ، المرتضی
۴۰۸/۱۰۱۸	**قاسم بن حمود ، المأمون (بار اول)**

۴۱۲/۱۰۲۱	یحیای حمودی المعتلی (بار دوم)
۴۱۳/۱۰۲۲	قاسم حمودی (بار دوم)
۴۱۴/۱۰۲۳	عبدالرحمان پنجم المستظهر
۴۱۴/۱۰۲۴	محمد سوم ، المستکفی
۴۱۶/۱۰۲۵	یحیای حمودی (بار دوم)
۴۱۸_۲۲/۱۰۲۷_۳۱	هشام سوم المعتد

ملوك الطوایف

لشکریان عرب و بربر در سال ۹۲/۷۱۱ از تنگهٔ جبل الطارق گذشتند و با سرعت ویزیگوتها ، اشراف نظامی آلمانی ، را که براسپانیا حکومت می‌راندند، برافکندند. دردهه‌های بعد، بازماندگان ویزیگوتهارا نیز به کوهستانهای کانتابری ، واقع در منتهی‌الیه شمال شبه جزیرهٔ ایبریه راندند ، و حتی خود از گذرگاههای پیرنه عبور کرده وارد خاك گلها که تحت حکومت فرانکها بود شدند تااینکه شارل‌مارتل آنهارادر پواتیه(یا تور)شکست داد (۱۱۴/۷۳۲). در سالهای نخستین ، سلسله‌ای از حکمرانان عرب که از مشرق منصوب می‌شدند براسپانیا فرمان می‌راندند، اما درسال ۱۳۸/۷۵۶ عبدالرحمان اول ، که بعدها به الداخل ملقب گشت ، ویکی از افراد معدود اموی بود که از قتل‌عام عباسیان جان سلامت بدر برده بود در اسپانیا ظهور کرد ، و امارت امویان را در آنجا تأسیس نمود .

در شبه جزیره‌ای که واقعیات جغرافیائی آن علیه هر گونه قدرت و نظارت‌مرکزی وحکومت پابرجا می‌ستیزد، تأسیس حکومت بنی‌امیه موفقیتی واقعی محسوب می‌شد. شالدهٔ امارت امویان در اسپانیا براشبیلیه وقرطبه نهاده شده بود ، وتسلط امرای اموی برایالات چندان شدید نبود . با آنکه قسمت اعظم جمعیت رومی واسپانیائی مملکت مسلمان شدند (مولدون) عده‌ای

همچنان بردین مسیحی باقی ماندند (Mozarabs) و برای کمك وپشتیبانی دینی و اخلاقی چشم به مسیحیان مستقل شمال دوختند . بخصوص طلیطله ، پایتخت باستانی‌ویزیگوتها ومرکز روحانیت و کلیسائی‌اسپانیا ،کانون انقلابات وعصیانها بود. در میان مسلمانان بسیاری از شاهزادگان محلی بودند که قدرت نظامی آنان به عنوان مرزبانان مملکت، به‌آنها توانایی می‌بخشیدکه در واقع مستقل از قدرت مرکزی قرطبه زندگی کنند . اینان بیشتر از همه‌جا در درهٔ ابرو ، واقع در شمال شرق ، یعنی ناحیه اراگون وکاتالونیای بعدی‌کارشان رونق‌گرفت (مانند امرای تجیبی در سرقسطه ، بنوقسی در تطیله) . در اواخر قرن نهم (قرن سوم هجری) دو مرکز وجود داشت که از آنجا انقلابات طولانی علیه حکومت مرکزی به وقوع پیوست . یکی در حوالی بداخوس (بطلیوس) به سرداری مروان گالیسی ، و دیگری در کوههای غرناطه به فرماندهی ابن حفصون .

باوجود این ضعف وفتور، وعلیرغم استقلال دولتهای کوچك مسیحی در شمال ، امویان اسپانیا قرطبه را مرکز تجارتی و صنعتی مهمی ساختند ، واین شهر به عنوان کانون فرهنگ و دانش عربی مقامی بعد از قاهره و بغداد به دست آورد . بزرگترین امیر سلسلهٔ امویان اسپانیا در قرن دهم حکومت می‌کرد ، واو عبدالرحمان سوم ، ملقب به‌الناصر بود که حکومتش مدت پنجاه‌سال (۶۱-۹۱۲/۳۵۰-۳۰۰) به‌طول کشید . وی قدرت سلطنت‌را به‌اوج خود رسانید؛ مراسم وتشریفات درباری‌را ، ظاهراً با توجه به شیوهٔ بیزانسیان، افزایش داد ؛ و برای مقابله با ادعاهای دشمنان فاطمی خویش عنوان خلیفه و امیرالمؤمنین برخود نهاد ، و به این طریق برعقیدهٔ شرعی مرسوم که قدرت خلافت‌یکی است وتجزیه‌پذیر نیست خط بطلان کشید . نیروی نظامی خودرا باداخل‌کردن بربرهای افریقا وبردگان مسیحی‌اروپا (صقالبه) در سلك سپاهیان افزون‌ساخت. مسیحیان شمال‌را منکوب کرد، ویك سیاست ضدفاطمی درشمال افریقا به راه انداخت . در واپسین سالهای قرن نهم (قرن سوم هجری) قدرت

واقعی مملکت به دست حاجب یا وزیر اعظم امویان ابن ابی‌عامر ، ملقب به منصور ، افتاد ، و این او بود که بارسلونا را تسخیر کرد ، و مقبرهٔ قدیس یعقوب کامپوستلائی را در گالیسیا غارت نمود .

باوجود این ، در قرن یازدهم (قرن پنجم هجری) ، به دلائلی که هنوز برما پوشیده مانده است ، شیرازهٔ خلافت امویان اسپانیا از هم‌گسیخت . یك سلسله خلافتهای کوتاه مدت که در بینابین آنها حکمرانان حمودی مالقه وبعداً امرای جزیرةالخضراء به امارت می‌نشستند روی کار آمد ، وعاقبت ، امویان در ۴۲۲/۱۰۳۱ از میان‌رفتند ، واسپانیای اسلامی دستخوش دورانی از تفرقهٔ سیاسی گشت که در طی آن امرای محلی وگروههای نژادی قدرت به دست آوردند (دورهٔ ملوك‌الطوائف) .

مآخذ : لین‌پول ۲۲–۱۹ ، زامباور ۴–۳ و جدول F

G. C. Miles, *The Coinage of the Umayyads of Spain* (American Numismatic Society, Hispanic Numismatic Series: Monographs, No. 1 New York 1950).

۵

ملوك‌الطوايف در اسپانيا

قرن يازدهم

دوران بين برافتادن كامل امويان اندلس وروی‌كار آمدن مرابطون ، كه نيم قرن يا در حدود نيم قرن طول كشيد ، دوران تفرق سياسی همراه با درخشش و تعالی فرهنگ در اسپانيا بود . در اين دوره تعدادی سلسله‌های محلی كه ا. ر. نيكل A R. Nykl آنهارا بيست وسه‌شمرده است در نقاط مختلف اندلس (اسپانيا) روی‌كار آمدند . بعضی از اين سلسله‌ها «شهردولت» هايی بيش نبودند، وبرخی چون افطسيان (يا بنی مسلمه) ، در جنوب غربی، برخطهٔ وسيعی حكومت داشتند . اين سلسله‌ها از نژاد های مختلف بودند ، وعدم تجانس طبقات نظامی عهد اموی ، وعصبيتها ورقابتهای قومی‌ميان اين گروهها را می‌نمایاندند . بعضی چون عباسيان اشبيليه وهوديان سرقسطه صرفاً عرب بودند ، وعده‌ای مانند افطسيان مكناسی در بداخوس (بطليوس) Badajoz وبنی ذوالنون هواره‌ای در طليطله (كه نام اصلی آنها بربر های ذوالنونی بود) بربر بودند . احتمال دارد كه امرای حمودی مالقه ، با آنكه تقريباً درقرن يازدهم «عرب مآب» شده بودند، ونسب خودرا از طريق ادارسهٔ مراكش به حضرت علی می‌رسانيدند ، بربر بوده باشند . بعضی از سلسله‌های ملوك‌الطوائف از سپاهيانی كه در اواخر قرن دهم (قرن چهارم هجری) در زمان منصور از افريقا وارد اسپانيا شدند ، به‌وجود آمده بودند، مانند زيريان البيرا Elvira كه از بربرهای صنهاجه بودند . و عده‌ای از بنی‌عامر و پيروان واعقاب منصور ، در بلنسيه روی كارآمدند . در بعضی از نقاط جنوب شرقی مثل طرطوشه ، دانيه ، ومقدم از همه در بلنسيه سركردگان نظامی كه اصلا از صقالبه بودند برای مدتی صاحب قدرت شدند .

دولتهای ملوك الطوائف بزرگ سیاست تهاجمی در قبال همسایگان خود داشتند . عباسیان تقریباً سلطهٔ خودرا تا طلیطله گستردند ، و برای آنکه نقشهٔ خودرا پیش برند در یك مرحله مردی را که ادعا می‌کرد آخرین خلیفهٔ اموی ، هشام سوم ، است تقویت کردند . عده‌ای از سلسله‌ها کاملا راضی بودندکه با مسیحیان علیه رقبای مسلمان خود همداستانی‌کنند ، وحتی آنهارا به کمك بخوانند . آخرین حکمران افطسی ، عمرالمتوکل ، حاضر بود که بیشتر قلمرو خودرادر پرتقال به‌الفونسوی ششم، شاه لئون وکاستیل ، در ازای کمك در برابر مرابطون بدهد .

در اواخر قرن یازدهم ظاهراً ورق علیه مسلمانان در اسپانیا برگشت . طبقات مذهبی‌علیه لذتجویی وبی‌کفایتی‌این‌همه حکمرانان محلی سربرداشتند، و آمادهٔ پذیرفتن حکومت پرهیزگارانهٔ مرابطون شدند . از قضا تسخیر طلیطله در ۴۱۸/۱۰۸۵ به وسیلهٔ مسیحیان ، پادشاه شاعر منش عباسی ، معتمد ، را ناگزیر از توسل به مرابطون نمود .

مهمترین سلسله‌های ملوك الطوائف به شرح زیر است (برای تفصیل کامل بنگرید به زامباور ۷-۵۳ ونقشهٔ ۱):

حمودیان در مالقه والجزیره (۵۷-۱۰۱۰/۴۹-۴۰۰)

عباسیان ، در اشبیلیه (سویل) (۹۱-۱۰۲۳/۸۴-۴۱۴)

زیریان ، در غرناطه (۹۰-۱۰۱۲/۸۳-۴۰۳)

بنویحیی ، در نبله (۵۱-۱۰۲۳/۴۳-۴۱۴)

بنومزین ، در شلب ، الغرب (۵۳-۱۰۲۸/۴۵-۴۱۹)

بنورزین ، در البراسین ، سهله (حـ ۱۱۰۷-۱۰۱۱/ حـ ۵۰۰-۴۰۲)

بنوقاسم ، درالفنت(البونت یا الفونت) (۹۲-حـ ۱۰۲۹/۸۵-حـ۴۲۰)

جهوریان ، در قرطبه (۶۹-۱۰۳۱/۶۱-۴۲۲)

افطسیان یا بنومسلمه در بداخوس (بطلیوس) (۹۴-۱۰۲۲/۸۷-۴۱۳)

بنی‌ذوالنون در طلیطله (۸۵ - پیش از۱۰۲۸/۷۸ - پیش از ۴۱۹)

بنوعامر ، در بلنسیه (۹۶-۱۰۲۱/۸۹-۴۱۲)
بنوصمادح ، در المریه (۸۷- ح ۱۰۳۹/۸۰- ح ۴۳۰)
امرای تجیبی و بعد هودی ، در سر قسطه ، لارده ، تطیله ، قلعة ایوب، دانیه ، طرطوشه ، (۱۱۴۲-۱۰۱۹/۵۳۶-۴۱۰)
بنومجاهد و بنو غانیه در میورقه (۱۲۰۵-۱۰۲۲/۶۰۱-۴۱۳)
غلبهٔ مرابطون بر اسپانیای مسلمان ۱۰۹۰/۴۸۳

۱- حمودیان یا بنی حمود در مالقه

۱۰۱۰/۴۰۰	علی الناصر
۱۰۱۶/۴۰۷	قاسم اول ملقب به المأمون (دورهٔ اول سلطنت)
۱۰۲۱/۴۱۲	یحیای اول المعتلی (دورهٔ اول سلطنت)
۱۰۲۳/۴۱۳	قاسم اول (دومین دورهٔ سلطنت)
۱۰۲۳/۴۱۴	یحیای اول (دومین دورهٔ سلطنت)
۱۰۳۶/۴۲۷	ادریس اول المتأید
۱۰۳۹/۴۳۰	یحیای دوم
۱۰۳۹/۴۳۰	حسن المستنصر
۱۰۴۳/۴۳۴	ادریس دوم العالی (دورهٔ اول سلطنت)
۱۰۴۶/۴۳۸	محمد اول المهدی
۱۰۴۸/۴۴۰	محمد دوم المعتصم
۱۰۴۸/۴۴۰	قاسم دوم الواثق
۱۰۵۴/۴۴۶	ادریس سوم الموفق
۱۰۵۴/۴۴۶	ادریس دوم (دورهٔ دوم سلطنت)
۱۰۵۵-۷/۴۴۷-۹	محمدسوم المستعلی

شاخهٔ اصلی حمودیان درمالقه به‌وسیلهٔ بنی‌زیری ، حکمرانان غرناطه،

برافتادند ، وشاخهٔ الجزیره را در ۴۵۰/۱۰۵۸ عباسیان منقرض ساختند .

[تبصره . جدول بالامبتنی برتحقیق Prieto y Vives می‌باشد (نگاه کنید به مآخذ) وبا آنچه زامباور (۴-۵۳) آورده است تفاوت قابل ملاحظه‌ای دارد .]

۲ـ عباسیان اشبیلیه

۴۱۴/۱۰۲۳	محمد اول ابن عباد
۴۳۳/۱۰۴۲	عبادالمعتضد
۴۶۱ـ۸۴/۱۰۶۹ـ۹۱	محمد دوم المعتمد
غلبهٔ مرابطون	

۳ـ جهوریان قرطبه

۴۲۲/۱۰۳۱	جهور
۴۳۵/۱۰۴۳	محمدالرشید
۴۵۰ـ۶۱/۱۰۵۸ـ۶۹	عبدالملك
غلبهٔ عبادیان (بنی عباد)	

۴ـ افطسیان (بنی‌افطس) بداخوس (بطلیوس)

۴۱۳/۱۰۲۲	عبدالله المنصور
۴۳۷/۱۰۴۵	محمدالمظفر
۴۶۰ـ۸۷/۱۰۶۸ـ۹۴	عمرالمتوکل
غلبهٔ مرابطون	

۵ـ بنی‌ذوالنون در طلیطله

؟	عبدالرحمان بن ذی‌النون
۴۱۹/۱۰۲۸	اسماعیل‌الظافر
۴۳۵/۱۰۴۳	یحیی‌المأمون

۴۶۷–۷۸/۱۰۷۵–۸۵ یحیی القادر

غلبهٔ انفونسوی ششم، شاه لئون و کاستیل

۶– بنی‌عامر در بلنسیه

۴۱۲/۱۰۲۱ عبدالعزیز المنصور

۴۵۳/۱۰۶۱ عبدالملک المظفر

۴۵۷–۶۸/۱۰۶۵–۷۶ غلبهٔ بنی‌ذوالنون

۴۶۸/۱۰۷۶ ابوبکر

۴۷۸/۱۰۸۵ قاضی عثمان

۴۷۸–۸۳/۱۰۸۵–۹۰ یحیی القادر از بنی‌ذوالنون

۴۸۳–۹/۱۰۹۰–۶ قاضی جعفر

غلبهٔ السید و پس از آن استیلای مرابطون

۷– بنی تجیب و بنی‌هود در سرقسطه

۴۱۰/۱۰۱۹ منذر اول المنصور

۴۱۴/۱۰۲۳ یحیی المظفر

۴۲۰/۱۰۲۹ معزالدوله منذر دوم

بنی‌هود

۴۳۰/۱۰۳۹ سلیمان المستعین

۴۳۸/۱۰۴۶ احمد اول المقتدر

۴۷۴/۱۰۸۱ یوسف المؤتمن

۴۷۸/۱۰۸۵ احمد دوم المستعین

۵۰۳/۱۱۱۰ عمادالدوله عبدالملک } تحت قیمومت

۵۱۳–۳۶/۱۱۱۹–۴۲ احمد سوم المستنصر } مرابطون

غلبهٔ آلفونسوی اول و رامیروی دوم آراگون

مآخذ : زامباور ۷–۵۳ ؛ لین‌پول ، ۶–۲۳
A. Prieto y Vives· *Los Reyes de Taifas, estudis histo·rico·numismati-code los Musulmanes españoles en el siglo V de la Hégira* (XI ed J. C.) (Madrid 1926) .
G. C. Miles, *Coins of The Spanish Muluk al-Twā'if* (Am Erican Numismatic Society, Hispanic Numismatic Series : Monographs, No. 3, New York 1954).
دائرهالمعارف اسلام ، چاپ اول، مقالات «سرقسطه» و «بنوتجیب» به قلم ا. لوی‌ـ پروانسال .
دائرةالمعارف اسلام ، چاپ دوم ، مقالات « عباسیان » و «افطسیان» به‌قلم ا. لوی‌ـ پروانسال ، «بنی ذوالنون» به‌قلم د. م. دانلوپ ؛ «جهوریان» و «حمودیان» به‌قلم آ. هـ. میراندا .

٦

نصیریان یا بنوالاحمر

۱۴۹۲-۱۲۳۰/۸۹۷-۶۲۷

غرناطه

۶۲۹/۱۲۳۰	محمداول الغالب مشهور بهابن‌الاحمر
۶۷۱/۱۲۷۲	محمد دوم‌الفقیه
۷۰۱/۱۳۰۲	محمد سوم‌المخلوع
۷۰۸/۱۳۰۸	نصر
۷۱۳/۱۳۱۳	اسماعیل اول
۷۲۵/۱۳۲۵	محمد چهارم
۷۳۳/۱۳۳۳	یوسف اول
۷۵۵/۱۳۵۴	محمد پنجم الغانی (دورهٔ اول سلطنت)
۷۶۰/۱۳۵۹	اسماعیل دوم
۷۶۱/۱۳۶۰	محمد ششم
۷۶۳/۱۳۶۲	محمد پنجم(دورهٔ دوم سلطنت)
۷۹۳/۱۳۹۱	یوسف دوم
۷۹۷/۱۳۹۵	محمد هفتم المستعین
۸۱۰/۱۴۰۷	یوسف سوم
۸۲۰/۱۴۱۷	محمدهشتم المستمسک(دورهٔاول سلطنت)
۸۳۱/۱۴۲۸	محمد نهم الصغیر
۸۳۳/۱۴۳۰	محمد هشتم(دورهٔ دوم سلطنت)

۸۳۵/۱۴۳۲	یوسف چهارم
۸۳۵/۱۴۳۲	محمد هشتم (دورهٔ سوم سلطنت)
۸۴۸/۱۴۴۴	محمد دهم الاحنف
۸۴۹/۱۴۴۵	سعدالمستعین
۸۵۰/۱۴۴۶	محمد دهم(دورهٔ دوم سلطنت)
۸۵۷/۱۴۵۳	سعد (دورهٔ دوم سلطنت)
۸۶۶/۱۴۶۲	علی (دورهٔ اول سلطنت)
۸۸۷/۱۴۸۲	محمد یازدهم (دورهٔ اول سلطنت)
۸۸۸/۱۴۸۳	علی (دورهٔ دوم سلطنت)
۸۹۰/۱۴۸۵	محمد دوازدهم الزغل
۸۹۲-۷/۱۴۸۷-۹۲	محمد یازدهم (دورهٔ دوم سلطنت)
غلبهٔ اسپانیائیها	

پس از آنکه موحدون اسپانیارا ترك گفتند بیشترشهرهای مسلمانان به سرعت به‌دست مسیحیان افتاد. قرطبه در ۶۳۵/۱۲۳۶ واشبیلیه در ۶۴۶/۱۲۴۸ سقوط کرد . یکی از رؤسای مسلمان به نام محمد الغالب که اصلا عرب بود توانست زمام ایالت کوهستانی و دفاع‌پذیر غرناطه‌را به دست گیرد ، وارگ شهر غرناطه معروف به الحمراء را مرکز خود سازد ، و موافقت کرد که به فردیناند اول ، شاه کاستیل ، وجانشین او آلفونسوی دهم خراج بپردازد . سلاطین بنی نصیر کوشیدند تاسیاستی متعادل بین مسیحیان وامرای مرینی فاس که آرزو داشتند به نام اسلام براسپانیا حکومت برانند ، اتخاذ نمایند ، اما آرزوی دخالت موفقانهٔ مرینیان باشکست سلطان ابوالحسن علی از آلفونسوی یازدهم ، شاه کاستیل ، در ریوسالادو در ۷۴۱/۱۳۴۰ نقش برآب شد .

غرناطه با وجود موقعیت متزلزل وخطرناکی که داشت مدت دو قرن

ونیم مرکز تمدن اسلامی باقی ماند ، وکانون دانشمندان و ادبای سراسر عـالم اسلامی مغرب بود. مورخ معروف ابن خلدون مقام سفیر سیاسی محمد ششم‌را داشت. و لسان‌الدین خطیب وزیر که تاریخ غرناطهٔ وی از منابع معتبر تاریخی است ، از شخصیتهای بزرگ ادبی این دوره محسوب می‌شود . اما ازدواج فردیناند پنجم، شاه آراگون ، باایزابلا ، ملکهٔ کاستیل، در ۱۴۶۹ سبب وحدت اسپانیا تحت یك تاج وتخت شد ، وافق روشن غرناطه برای احیا تیره گردید. مسلمانان با امتناع از پرداخت خراج مرسوم ، وبا اشتغال به مشاجرات داخلی بر سرجانشینی، در واقع به سقوط خویش کمك کردند . در سال ۸۹۷/۱۴۹۲ غرناطه به‌دست مسیحیان افتاد ، و آخرین امرای بنی نصیربه مراکش گریختند.

مآخذ : لین پول، ۹ــ۲۸ ؛ زامباور، ۹ــ۵۸



ادریسیان یا ادریسیه یا ادارسه

۱۷۲ـ۳۱۴/۷۸۹ـ۹۲۶

مراکش

۱۷۲/۷۸۹	ادریس اول
۱۷۷/۷۹۳	ادریس دوم
۲۱۳/۸۲۸	محمدالمنتصر
۲۲۱/۸۳۶	علی اول
۲۳۴/۸۴۹	یحیای اول
؟	یحیای دوم
؟	علی دوم
؟	یحیای سوم المقدام
۲۹۲/۹۰۵	یحیای چهارم
۳۱۰ـ۱۴/۹۲۲ـ۶	حسن الحجام
غلبهٔ فاطمیان	

ادریسیان نخستین سلسله‌ای بودند که سعی کردند عقاید شیعی‌را ، البته به‌صورتی بسیار ضعیف ، درمغرب رواج دهند . تا زمان آنها خوارج مساوات طلب افراطی براین منطقه حکمروایی داشتند .

ادریس اول نوهٔ امام حسن ، فرزند علی‌بن ابیطالب ، بود و از این لحاظ با سلسلهٔ امامان شیعه مرتبط بود . وی در قیام ۱۶۹/۷۸۶ علویان برضد عباسیان شرکت داشت ، و مجبور به فرار به مصر وسپس شمال افریقا گردید .

در آنجا حیثیت و اعتبار او از جهت نسبش سبب شد که عده‌ای از رؤسای بربرهای زناتهٔ شمال مراکش او را به پیشوایی خود برگزینند. گمان می‌رود که این ادریس اول بوده است نه پسرش ادریس دوم که بنای شهر فاس‌را بر جایگاه شهر باستانی رومی، ولوبیلیس Volubilis آغاز نهاده است. این شهر مهاجران اسپانیای مسلمان و افریقیه را جلب کرد وشهری پرجمعیت گشت و پایتخت ادارسه شد. نقش آن به عنوان یك شهر مقدس، موطن شرفاء یااعقاب ممتاز نواده‌های پیغمبر ـ حسن و حسین ـ از همین زمان آغاز شد، و از این زمان به بعد شرفاء عامل مهمی در تاریخ مراکش شدند. دورهٔ حکمرانی ادریسیان از جهت انتشار فرهنگ اسلامی در میان قبایل تازه مسلمان شدهٔ بربر نیز مهم است.

اما دردورهٔ حکومت محمد المستنصر سلطهٔ ادریسیان از لحاظ سیاسی دستخوش تفرقه واقع شد. شهرهای مختلف آنها میان برادران متعدد محمد به عنوان تیول تقسیم شد. استیلای ادریسیان اساساً برشهرها بود نه برسرزمینهای بیرون از شهرها. به این ترتیب بنی ادریس هدف حملات دشمنان بربر خود واقع شدند. اما در قرن دهم دشمنان مصممتر و خطرناکتری برای آنها پیدا شدند، و آنها خلفای فاطمی بودند. یحیای چهارم به تفوق و فرمانروایی عبیدالله مهدی گردن نهاد، و در ۳۰۹/۹۲۱ سپاهیان فاطمی شهر فاس را تسخیر کردند. بعد از این‌زمان حکومت شاخه‌های دیگرادریسیان در بخشهای پیرامون مراکش، از تمدوله در جنوب تا سرزمین بربرهای غماره در ریف در شمال، ادامه داشت، ولی تاریخ این سلسله‌ها نامعلوم است. ادریسیان ریف وقتی که امویان اسپانیا در مقابل دشمنان فاطمی خود سیاست پیشروی در مغرب‌را اتخاذ کردند وسبته‌راگرفتند مورد تهدید قرارگرفتند، ودر ۳۶۳/۹۷۴ آخرین افراد خاندان ادریسی به قرطبه برده شدند. در دورهٔ انحطاط وزوال امویان، یعنی چند ده سال بعد، بنی حمود که شعبهٔ دوری از ادارسه بودند زمام امور الجزیره ومالقه‌را به‌دست آوردند، وبه عنوان یکی از ملوك‌الطوائف

اسپانیا ، در آنجا حکومت کردند .

مآخذ : لین‌پول، ۳۵ ؛ زامباور، ۶۵ وجدول A

H. Terrasse, *Histoire du Maroc des Origines à l'établissement du Protectorat français* (Casablanca 1949-50), 1.



رستمیان

۱۶۰–۲۹۶/۷۷۷–۹۰۹

الجزایر غربی

۱۶۰/۷۷۷	عبدالرحمان‌بن رستم
۱۶۸/۷۸۴	عبدالوهاب(یاعبدالوارث)بن‌عبدالرحمان
۲۰۸/۸۲۳	ابوسعید افلح
۲۵۸/۸۷۲	ابوبکربن افلح
؟	ابوالیقظان محمد
۲۸۱/۸۹۴	ابوحاتم یوسف (دورهٔ اول سلطنت)
۲۸۴/۸۹۷	یعقوب‌بن افلح
۲۸۸/۹۰۱	ابو حاتم یوسف (دورهٔ دوم سلطنت)
۲۹۴–۶/۹۰۷–۹	یقظان‌بن محمد

فتح تاهرت به‌دست داعی فاطمی ابوعبدالله

رستمیان در تاریخ اسلامی افریقای شمالی دارای اهمیتی هستند که با مدت سلطنت و وسعت قدرت سیاسی آنها به هیچ وجه مناسبت ندارد. در قرن هشتم اکثر بربرهای شمال افریقا، به‌عنوان اعتراض به سلطهٔ اربابان عرب سنی مذهب خویش،مذهب خارجیان مساوات‌طلب افراطی‌راکه فرقه‌ای سیاسی ودینی بودند پذیرفتند. در مشرق فرقهٔ خوارج اقلیتی افراطی وفوق العاده متجاوز بودند، وحال‌آنکه درمغرب نهضت‌آنها نهضت تودهٔ مردم، وبنابراین بسیار معتدل‌تر بود.

اباضیه که یکی فروع خوارج بودند پیروان عبدالله‌بن اباض بودند و مرکز اصلی آنها در شمال افریقا درمیان بربرهای زناتهٔ جبل نفوسه، در تریپولیتنیای جدید قرار داشت. پس از فتح موقتی قیروان، که مرکز قدرت اعراب و مذهب تسنن در مغرب بود، گروهی از اباضیه به‌رهبری عبدالله‌بن رستم که نامش می‌تواند دال برایرانی بودن او باشد به الجزایر غربی گریختند و یك دولت خارجی که مرکز آن تاهرت یا تیهرت (تیاره جدید) بود تشکیل دادند (۱۴۴/۷۶۱). در ۱۶۰/۷۷۷ عبدالله امام اباضیه در شمال افریقا شد. این هسته، که در اطراف تاهرت به وجود آمد، با جوامع اباضی اورس (Aures) تونس جنوبی، وتریپولیتنیا، ارتباط داشت، وحتی گروههایی که در جنوب تا واحات فزان پراکنده بودند امامان رستمی را به عنوان پیشوایان روحانی خود قبول داشتند. رستمیان چون از هر طرف در محاصرهٔ دشمنان بودند- ادریسیان شیعی درغرب واغالبهٔ سنی درشرق- جویای اتحاد با امویان اسپانیا شدند، ومورد کمك واستعانت آنان قرارگرفتند. اما برآمدن فاطمیان شیعه مذهب در مراکش، برای رستمیان و نیز سلسله‌های محلی مغرب خطری هلاکت بخش بود. در سال ۲۹۶/۹۰۹ تاهرت به دست بربرهای کتامه که سپاهیان داعی فاطمی ابوعبدالله‌را تشکیل می‌دادند افتاد، بسیاری از رستمیان قتل عام شدند، وبقیه به سمت جنوب به Wargla گریختند.

از زمان رستمیان تاهرت، که در منتهی الیه شمالی یکی از راههای کاروانرو ماوراء صحرا واقع بود، رونق مادی بسیار گرفت، و به «عراق کوچك» معروف شد. از همهٔ نقاط جهان جمعیت بدان روی نهاد، و در آن میان عنصر ایرانی و مسیحی در خور ملاحظه بود. تاهرت مرکز علم وتحقیق بود. نقش بزرگ تاریخیش در آن بود که محل اجتماع ومرکزعصبی جنبش خوارج درسرتاسر شمال افریقا وحتی ماورای آن محسوب می‌شد. با آنکه از نظرسیاسی در مقابل فاطمیان برافتاد، اماعقاید اباضی مدتها در مغرب به قوت خود باقی ماند، وحتی تا این روزگار در بعضی نقاط چون واحات

مزاب در الجزیره، وجزیره جرباء در تونس، وجبل‌نفوسه زنده مانده است .

مآخذ : زامباور ، ۶۴ . دائرةالمعارف اسلام ، چاپ اول ، مقالهٔ « رستمیان » به‌قلم ژ. مارسه G. Marcais نیز رجوع‌کنید به :

Chikh Bekri, «Le Kharijisme berber : quelque aspects du royaume rustumide», *Annales de l'Institut detudes Orientales*, XV (Algiers 1957), 55-105 .

۹

بنی اغلب یا اغالبه

۱۸۴ـ۲۹۶/۸۰۰ـ۹۰۹

افریقیه ، الجزائر ، سیسیل (صقلیه)

۱۸۴/۸۰۰	ابراهیم اول ابن الاغلب
۱۹۷/۸۱۲	عبدالله اول
۲۱۰/۸۱۷	زیادةالله اول
۲۲۳/۸۳۸	ابوعقال الاغلب
۲۲۶/۸۴۱	محمد اول
۲۴۲/۸۵۶	احمد
۲۴۹/۸۶۳	زیادةالله دوم
۲۵۰/۸۶۳	ابوالقرانیق محمد دوم
۲۶۱/۸۷۵	ابراهیم دوم
۲۹۰ـ۶/۹۰۳ـ۹	زیادةالله سوم
غلبهٔ فاطمیان	

پدر ابراهیم ، ابن الاغلب ، یك سردار خراسانی بود که در ارتش عباسیان خدمت می‌کرد . در سال ۱۸۴/۸۰۰ هارون‌الرشید حکومت ایالت افریقیه (تونس جدید) را در مقابل خراج سالانه ۴۰/۰۰۰ دینار به ابراهیم واگذارکرد. این واگذاری باخود مختاری بسیار همراه بود ، ودوری فاصلهٔ شمال افریقا از بغداد به بنواغلب اطمینان‌می‌دادکه دستگاه خلافت نمی‌تواند زیاد درکار آنان دخالت‌کند. امرای نخست اغلبی شورشهای خوارج بربررا

در قلمرو خود فرو نشاندند ، و آنگاه در زمان زیادةالله‌اول که یکی از مقتدرترین و نیرومندترین امرای اغلبی بود ، به فتح صقلیه (سیسیل) که در تصرف بیزنطیان بود پرداختند (۲۱۷/۸۲۷) . اغالبه ناوگان وسیعی ترتیب دادند که مایهٔ تفوق آنها در مدیترانهٔ مرکزی شد ، وبا آن سواحل جنوبی ایتالیا ، سردانیه ،کورسیکا وحتی‌آلپهای ساحلی Maritime Alps (رشته‌ای از سلسلهٔ الپ که بین ایتالیا وفرانسه قرار دارد) را غارت کردند . مالتا Malta در ۲۵۵/۸۶۸ فتح شد . احتمال داردکه اغالبه از آن جهت به فتح صقلیه پرداخته باشند که نیروی گروههای افراطی و متعصب را به جهاد با کافران معطوف سازند، زیرا امرای اولیهٔ اغلبی بیشتراوقات در افریقیه‌گرفتار مخالفت شدید فقهای‌مالکی قیروان بودند. در ۲۶۴/۸۷۸ سرانجام فتح صقلیه به پایان رسید ، و این جزیره تا زمان غلبهٔ نورمانها در اواخر قرن یازدهم همچنان تحت حکومت مسلمانان ، ابتدا اغالبه و سپس فاطمیان، باقی‌ماند ، ویکی از مراکزمعتبرومهم انتشار فرهنگ اسلامی در اروپای مسیحی‌گشت . امرای اغلبی به عمارت‌کردن و ساختن بنا نیز شور وشوقی داشتند. زیادةالله اول مسجد بزرگ قیروانرا ساخت، واحمد مسجد بزرگ تونس‌را تجدیدبنا نمود ، علاوه براین‌آثار بسیار برای آبیاری وکشاورزی ، خاصه در نواحی جنوب افریقیه‌که چندان حاصلخیز نبود ، ساخته شد.

باری ، موقعیت اغالبه در اواخر قرن نهم رو به زوال گذاشت ، تبلیغات شیعی‌ابوعبدالله، پیشرو ومنادی عبیدالله مهدی‌فاطمی، درمیان بربرهای کتامه سخت مؤثرافتاد . اینان به قیامی نظامی دست یازیدند ، وآخرین امیر اغلبی، زیادةالله سوم ، پس ازکوششهای بی‌نتیجه برای جلب‌کمك عباسیان، به مصرگریخت (۲۹۶/۹۰۹)

مآخذ : لین‌پول ۸-۳۶ ، زامباور ۸-۶۷ ، دائرةالمعارف اسلام ، چاپ دوم . مقالهٔ « اغالبه » به‌قلم ژ. مارسه.

۱۰

بنی زیری وبنی حماد
۱۱۵۲-۹۷۲/۵۴۷-۳۶۱
افریقیه والجزائر شرقی

۱ـ بنی زیری

۳۶۱/۹۷۲	یوسف بلگین اول ابن‌زیری
۳۷۳/۹۸۴	منصوربن بلگین
۳۸۶/۹۹۶	ناصرالدوله بادیس
۴۰۶/۱۰۱۶	شرف‌الدوله المعز
۴۵۴/۱۰۶۲	تمیم
۵۰۱/۱۱۰۸	یحیی
۵۰۹/۱۱۱۶	علی
۵۱۵ـ۴۳/۱۱۲۱ـ۴۸	حسن

غلبهٔ نورمانها وسپس موحدون

۲ـ بنی حماد

۴۰۵/۱۰۱۵	حمادبن بلگین‌اول ابن‌زیری
۴۱۹/۱۰۲۸	قائد
۴۴۶/۱۰۵۴	محسن
۴۴۷/۱۰۵۵	بلگین دوم
۴۵۴/۱۰۶۲	ناصر
۴۸۱/۱۰۸۸	منصور

۴۹۸/۱۱۰۵ بادیس

۴۹۸/۱۱۰۵ عزیز

۵۲ـ۱۱۲۴یا۱۱۲۱/ ۴۷ـ۵۱۸یا۵۱۵یحیی

غلبهٔ موحدون

زیریان یا بنی زیری از بربرهای صنهاجه بودند و در قسمت مرکزی المغرب می‌زیستند . اینان در آغاز خودرا با جنبش فاطمیان منطبق ساختند، و هنگامی که پایتخت فاطمیان المهدیه در ۳۳۴/۹۴۵ در محاصرهٔ ابویزید خارجی قرارگرفته بود بانیروی نظامی خود آنرا از محاصره نجات دادند . از این رو، وقتی‌که خلیفهٔ فاطمی المعز به‌جانب مصر رفت بلگین‌بن زیری‌را به حکومت افریقیه گماشت. وی دشمنی قدیمی قوم خودرا باقبایل بیابانگرد زناته از سرگرفت وسراسر مغرب‌را تا سبته به زیر استیلای خود در آورد . ولی این مستملکات سنگین‌تر از آن بودکه مردی بتواند بر آنها حکومت کند، واز این‌رو در زمان حکومت نوادهٔبلگین ، بادیس ، تقسیم شد . نواحی غربی به بنی حماد که از شاخه های همین خاندان بودند تعلق گرفت ؛ اینان قلعهٔ بنی‌حماد را پایتخت خود قرار دادند ، ولی افریقیه دردست شاخهٔ اصلی زیریان که پایتخت آنها قیروان بود ، باقی ماند .

ثروت ومنابع فراوان افریقیه شرف‌الدوله معززیری‌را اغواکرد تاسر از فرمان خلیفهٔ فاطمی بپیچد . وی در سال ۴۳۳/۱۰۴۱ خود را تابع خلیفهٔ عباسی خواند (اما بنی‌حماد در این هنگام همچنان به خلفای فاطمی وفادار ماندند). از این‌رو، اندکی‌بعد فاطمیان‌گروههای نامتجانس بدویان بربر قبایل هلال و سلیم را علیه زیریان آزاد ساختند ، وآنان از مصر سفلی به المغرب کوچ‌کردند . اینان به تدریج راه خودرا در روستاها بازکردند ، وشهرها را به وحشت افکندند ، وزیریانرا ناچار ساختند که قیروان را تخلیه کنند وبه مهدیه که در ساحل قرار داشت بروند . حمادیان نیز به بندر بجایه‌که‌کمتر

قابل دسترسی بود عقب نشستند . زیریان چون زمام امور خشکی از دستشان رفت روی به دریا آوردند وناوگانی بساختند . در واقع همین دوره است که آغاز عصر دریازنان بربری است . باوجود این ، زیریان نتوانستند ازافتادن صقلیه به دست نورمانها جلوگیر کنند ، هرچند کـه بعدها بـا شاهان نورمان روابط صلح‌آمیز تجارتی پیدا کردند . بـه هرحال در قرن دوازدهم بنی‌زیری سخت تحت فشار قرار گرفتند ؛ راجر دوم ، شاه سیسیل ، مهدیه و سواحل تونس‌را تسخیر کرد ، وحسن زیری را مجبور به دادن خراج نمود ، و دیری نگذشت که قلمرو زیریان وحمادیان به دست موحدون افتاد .

مآخذ : لین‌پول ، ۴۰ــ۳۹ ، زامباور ، ۱ــ۷۰ ، دائرةالمعارف اسلام ، چـاپ اول . مقالـۀ « بنی‌زیری » به‌قلم ژ. مارسه . نیز رجوع کنید به :
H. R. Idris, LaBerberie orientale sous les Zirides Xe-XIIe sieele, 2 vols. (Paris 1962).
که دارای جداول تاریخی وشجره نسب مفصل است ، وتصحیحات بسیار بر زامباور دارد .

۱۱

مرابطون
۴۴۸-۵۴۱/۱۰۵۶-۱۱۴۷
افریقای شمالی واسپانیا

؟	یحیی‌بن ابراهیم	رؤسای بربرهای صنهاجه که به‌اقتدار روحانی عبدالله‌بن یاسین گردن نهادند.
؟	یحیی‌بن عمر	
۴۴۸-۸۰/۱۰۵۶-۷۳	ابوبکر اللمتونی	
۴۵۳/۱۰۶۱	یوسف‌بن تاشفین	
۵۰۰/۱۱۰۶	علی	
۵۳۷/۱۱۴۲	تاشفین	
۵۴۰/۱۱۴۶	ابراهیم	
۵۴۰-۱/۱۱۴۶-۷	اسحق	
غلبهٔ موحدان		

مرابطون در یکی از نهضت‌های روحی نشأت یافتند که‌گاه وبیگاه ، در تاریخ المغرب ، اقوام بربررا فرا می‌گرفت . در قسمت اول قرن یازدهم رئیس بربرهای صنهاجه ، یحیی‌بن ابراهیم ، برای زیارت به عربستان رفت. در آنجا سخت تحت تأثیر احساسات مذهبی قرار گرفت ، وچون بازگشت یکی از علمای نامبردار مراکش‌را به اسم عبدالله‌بن یاسین دعوت کرد تا در میان رعایای او به‌تبلیغ پردازد . رباط یا قلعه‌ای در دهانهٔ رود سنگال ساخته شد، واز آنجا مجاهدان دین وایمان صورت ابتدایی وساده‌ای ازدین اسلام‌را در سودان غربی منتشر ساختند . این مجاهدان راه دین مرابطون خوانده

می‌شدند که لغةً به معنای « کسانی است که در قلاع مرزی ساکن هستند » واز همین واژه است که لفظ اسپانیایی Almoravides و واژهٔ فرانسوی morabout (به معنای عابد وناسك) مشتق شده است . این بربرهای صحرا نقاب برچهره می‌زدند ، همچنانکه طوایف طوارق که از اعقاب آنها هستند اکنون چنین می کنند، واز این‌رو مرابطونراگاه متلمثون نیزخوانده‌اند . اینان به رهبری ابوبکر وسردار وی یوسف‌بن تاشفین علیه مراکش به سمت شمال راندند، وشمال افریقارا تاشهر الجزایر فتح کردند (۱۰۶۲/۴۵۴) . مرابطون خلفای عباسی‌را به عنوان پیشوایان روحانی اسلام قبول داشتند ، واز مذهب مالکی که از مذاهب محافظه کارانهٔ اهل تسنن بود ، پیروی می کردند .

دراین هنگام‌اسپانیای مسلمان دوچار تفرقهٔملوك‌الطوائف بود ، وچون فتوحات مسیحیان در اسپانیا از نو آغاز شد ، معلوم گشت که تنها نیروی تازه نفس مرابطون می‌تواند حکومتهای مجزا و کوچك مسلمانرا که دائم با یك دیگر در نزاع بودند نجات دهد . از این رو یوسف‌بن تاشفین در سال ۱۰۸۶/۴۷۹ از افریقا به اسپانیا وارد شد ، ودر نبرد زلاقه، نزدیك بطلیوس (بداخوس) پیروزی بزرگی بر آلفونسوی ششم، شاه لئون وکاستیل ، به دست آورد ولی متأسفانه این پیروزی را دنبال نگرفت، وطلیطله در دست مسیحیان باقی ماند . در طی چند سال بعد ، یوسف تقریباً تمام ملوك‌الطوائف را برانداخت ، و تنها امرای هودی اجازه یافتند که در سرقسطه باقی بمانند . اما درنخستین سالهای قرن دوازدهم‌موقعیت مرابطون در المغرب ، با برآمدن نیروی تازه‌ای که همانا موحدون باشد ، به خطر افتاد ، وبه علت فشاری‌که از پشت سر بر مرابطون وارد می‌شد آنان نتوانستند در ۱۱۱۸/۵۱۲ سرقسطه را از افتادن به چنگ مسیحیان نجات دهند .

در ۱۱۴۷/۵۴۱ آخرین امیر مرابطی مراکش ، اسحق ، کشته شد و موحدون از [جبل‌الطارق گذشته] وارد اسپانیا شدند . هنگامی که یحیی‌بن غانیه ، آخرین حکمران مرابطی در اسپانیا ،که از طریق ازدواج بامرابطون

نسبت یافته بود در ۱۱۴۸/۵۴۳ درگذشت قدرت مرابطون درواقع به‌سررسید. ولی‌شعبه‌ای ازآنان به‌نام‌بنوغانیه‌که در میورقه اززمان فتح آن در۱۱۱۵/۵۰۹ حکومت داشتند همچنان تا افتادن آن به‌دست شاه آراگون در ۱۲۲۸/۶۲۵ به حکومت خود ادامه دادند ، وپس ازآن نیز تا ۱۲۸۶/۶۸۵ به عنوان امـرای دست نشاندهٔ آراگون در میورقه حکومت‌کردند .

مآخذ : لین‌پول ، ۴۱-۴ . زامباور ، ۷۳-۴
دائرةالمعارف اسلام ، چاپ اول ، مقالهٔ «مرابطون» به‌قلم ا. بل (A. Bel)
دائرةالمعارف اسلام ، چاپ دوم ، مقالهٔ «غانیه ، بنو» به‌قلم ژ. مارسه .

۱۲

مرینیان و وطاسیان

۵۹۲-۹۵۶/۱۱۹۶-۱۵۴۹

مراکش

۱- شاخهٔ مرینیان (بنی‌مرین)

۵۹۲/۱۱۹۶	ابومحمد عبدالحق اول
۶۱۴/۱۲۱۷	عثمان اول
۶۳۷/۱۲۴۰	محمد اول
۶۴۲/۱۲۴۴	ابویحیی ابوبکر
۶۵۶/۱۲۵۸	ابویوسف یعقوب
۶۸۵/۱۲۸۶	ابویعقوب یوسف
۷۰۶/۱۳۰۷	ابوثابت عامر
۷۰۸/۱۳۰۸	ابوالربیع سلیمان
۷۱۰/۱۳۱۰	ابوسعید عثمان دوم
۷۳۲/۱۳۳۱	ابوالحسن علی اول
۷۴۹/۱۳۴۸	ابوعنان فارس
۷۵۹/۱۳۵۹	محمد دوم السعید
۷۶۰/۱۳۵۹	ابوسالم علی دوم
۷۶۲/۱۳۶۱	ابوعمر تاشفین
۷۶۳/۱۳۶۱	عبدالحلیم (ابتدا در فاس، سپس در سجلماسه)
۷۶۳/۱۳۶۲	ابوزیان محمد سوم

۱۳۶۶/۷۶۸	ابوفارس عبدالعزیز اول
۱۳۷۲/۷۷۴	ابوزیان محمد چهارم
۱۳۷۴/۷۷۶	ابوالعباس احمد(دورهٔ اول سلطنت)
۱۳۸۴/۷۸۶	موسی
۱۳۸۶/۷۸۸	ابوزیان محمد پنجم
۱۳۸۶/۷۸۸	محمد ششم
۱۳۸۷/۷۸۹	ابوالعباس احمد (دورهٔ دوم سلطنت)
۱۳۹۳/۷۹۶	ابوالفارس
۱۳۹۷/۷۹۹	عبدالعزیز دوم
۱۳۹۸/۸۰۰	عبدالله
۱۳۹۹/۸۰۱	ابوسعید عثمان سوم
۸۲۳-۳۱/۱۴۲۰-۸	**دورهٔ فترت که در نتیجه سلطنت ابوملك‌عبدالوحیدزیانی یاعبدالوادیی پیش آمده است .**
۸۳۱-۶۹/۱۴۲۸-۶۵	ابومحمد عبدالحق دوم

۲ـ شاخهٔ وطاسیان

۱۴۲۸/۸۳۱	ابوزکریاء یحیی	نایب السلطنه‌های عبدالحق دوم مرینی
۱۴۴۸/۸۵۱	علی	
۱۴۵۹/۸۶۳	محمد اول الشیخ	
۱۴۷۰/۸۷۵	محمد دوم البرتقالی	
۱۵۲۵/۹۳۱	احمد (دورهٔ اول سلطنت)	
۱۵۴۵/۹۵۲	محمد سوم القسری	

۹ــ۱۵۴۷/۶ــ۹۵۴ احمد (دورهٔ دوم سلطنت)
شرفای سعدی

مرینیان وارث ماترك موحدان در مراکش والمغرب‌الاوسط بودند ، و سرزمینهای آنها را با حفصیان تونس قسمت کردند . بنو مـرین قبیله ای از بربرهای چادر نشین زناته بودند . سطح فرهنگ آنان بسیار نازل بود ، وآن شور مذهبی که نیرو بخش فتوحات مرابطین و موحدان بود در قدرت طلبی آنها وجود نداشت . این واقعیات ، همراه با ظاهراً کمبود تعداد آنها ، بدون تردید علت طولانی بودن مجادلات ونزاعهای آنها با آخرین امرای مــوحدی است . آنان نخست در سال ۶۱۳/۱۲۱۶ از صحرا به مراکش حمله بردند ، ولی ابوسعید موحدی جلو آنها را گرفت ، و مرینیان تا سال ۶۶۹/۱۲۶۹ نتوانستند مراکش را تصــرف کنند . سجلماسه نیز چهار سال بعد از این به دست آنان افتاد .

مرینیان چون مستقر شدند فاس را پایتخت خود قرار دادند ، واین احساس برایشان پیدا شدکه وارثان امرای موحدی هستند، واز این‌رو کوشیدند تا از نو دولت خود را در المغرب بنیان نهند . نیـز روح جهاد در آنها پیدا گشت و رؤیای فتح مجدد اسپانیا را در سرپروراندند دورهٔ مرینیان در حقیقت عهد توسعهٔ دینداری وشور عامیانهٔ مذهبی بـود . چند تن از سلاطین مــرینی شخصاً در اسپانیا به‌جنگ پرداختند . ابویوسف یعقوب به درخواست نصیریان غرناطه از [جبل‌الطارق گذشت] و در نبرد اسیجه Ecija پیروزی بزرگی به دست آورد (۶۷۴/۱۲۷۵) . بعد از آنکه اسپانیائیها جبل الطارق را در ۷۰۹/۱۳۰۹ تسخیر کردند سپاهیان مرینی بار دیگر در اسپانیا ظاهر شدند ، ولی قوای الفونسوی یازدهم ، شاه‌کاستیل ، وآلفونسوی چهارم، شاه پرتقال ، ابوالحسن علی را در ریوسالادو در ۷۴۱/۱۳۴۰ شکست دادند ، واز آن پس مرینیان درامور اسپانیا دخالت نکردند. درشمال افریقا امرای‌مرینی همسایگان

خود ، امـرای عبدالوادی تلمسان را شکست دادنـد و پایتخت آنـان را در ۱۳۳۷/۷۳۷ ونیز درسال‌های بعد از آن متصرف شدند، اما نتوانستند حفصیان را از تونس بیرون برانند .

در اواخر قرن چهاردهم ، انحطاط دولت مرینیان ظاهـر گشت . در سال ۱۴۰۱/۸۰۳ هانری سـوم ، شاه کاستیل ، به تطوان حمله برد ، ودر ۱۴۱۵/۸۱۸پرتقالیان سبته‌را تسخیر کردند ، واین‌تهاجم مسیحیان موج عظیمی از احساسات مذهبی در المغرب برانگیخت که منجـر به اعلام جهاد علیه کافران شد . این عکس‌العمل ، افتادن قدرت واقعی‌را به دست بنو وطاس ، یکی از شاخه‌های فرعی مرینیان‌که در زمان سلاطین مرینی‌صاحب مقامات‌عالی شده بودند ، آسان ساخت . ابوزکریاء یحیی در ابتدا به عنوان نایب‌السلطنهٔ سلطان جوان مرینی ، عبدالحق دوم ، به حکومت نشست و با پـرتقالیان به جنگ پرداخت . در ۱۴۵۸/۸۶۲ عبدالحق مرینی سعی کـرد تا مستقیماً به سلطنت پردازد ، اما چهار سال بعد به قتل رسید . محمد اول وطاسی ملقب به الشیخ در سال ۱۴۷۲/۸۷۷ در فـاس سلطان اعلام شد ، وشهررا از شرفاء ادریسی بگرفت. اما بعدها وطاسیان تاب مقاومت دربرابر قدرت رو به‌توسعهٔ شرفاء سعدی‌را نیاوردند ، واینان شهر فاس‌را در ۱۵۴۹/۹۵۶ تصرف‌کردند . اقدام وطاسیان برای‌آنکه به‌کمك ترکان عثمانی، از شرفاءِ سعدی‌انتقام بستانند با شکست مواجه شد ، وسلسلهٔ وطاسی برای همیشه برافتاد .

مآخذ: لین پول، ۹ـ۵۷ ؛ زامباور، ۷۹

دائرةالمعارف اسلام ، چاپ اول، مقالهٔ « مرینیان » به‌قلم (ژ. مارسه) ، ومقالهٔ «وطاسیان» به قلم ا. لوی‌ـ پروانسال (E . Levi - Provencal) نیز نگاه‌کنید به :

H. de Castries, ed. *Les sources inedites de l'histoire de Maroc de 1530 a 1845*, Series 1, *Dynastie Saadienne* 1530–1660, Vol. IV, Part 1 (Paris–Madrid 1921),

همراه با جدولهای مشروح انساب د. صفحات ۳ـ۱۶۲ .

H. Terrasse, *Histoiro du Maroc, II*

۱٤

حفصیان یا حفصیون
۱۵۷۴–۱۲۲۸/۹۸۲–۶۲۵
تونس والجزایر شرقی

۶۲۵/۱۲۲۸	ابوزکریاء یحیای اول
۶۴۷/۱۲۴۹	ابوعبدالله محمد اول المنتصر
۶۷۵/۱۲۷۷	ابوزکریاء یحیی دوم الواثق
۶۷۸/۱۲۷۹	ابواسحاق ابراهیم اول
۶۸۱/۱۲۸۲	**غصب امارت به وسیلهٔ احمدبن ابی عماره**
۶۸۳/۱۲۸۴	ابوحفص عمر اول (در تونس)
۶۸۴/۱۲۸۵	ابوزکریاء یحیای سوم المنتخب (در بجایه وقسطنطین تاسال ۱۲۹۹/۶۸۹)
۶۹۴/۱۲۹۵	ابوعبدالله (یا ابوعاصیده) محمد دوم المنتصر
۷۰۹/۱۳۰۹	ابویحیی ابوبکر اول الشهید
۷۰۹/۱۳۰۹	ابوالبقاء خالد اول الناصر
۷۱۱/۱۳۱۱	ابویحیی زکریاء اول اللحیانی (در تونس)
۷۱۷/۱۳۱۷	ابوضربه محمد سوم المستنصر (در تونس)
۷۱۸/۱۳۱۸	ابویحیی ابوبکر دوم المتوکل
۷۴۷/۱۳۴۶	ابوحفص عمر دوم
۷۴۸/۱۳۴۸	**فتح تونس به وسیلهٔ امرای مرینی برای بار اول**

۷۵۰/۱۳۴۹	ابوالعباس احمد اول الفضل المتوکل (در تونس)
۷۵۰/۱۳۵۰	ابواسحاق ابراهیم دوم المستنصر (دورهٔ اول سلطنت)
۷۵۸/۱۳۵۷	**فتح تونس به وسیلهٔ امرای مرینی برای بار دوم**
۷۵۸/۱۳۵۷	ابواسحاق ابراهیم دوم (دورهٔ دوم سلطنت) [در تونس تا ۷۷۰/۱۳۶۹ ؛ دیگر امرای حفصی در بجایه وقسطنطین]
۷۷۰/۱۳۶۹	ابوالبقاء خالد دوم (در تونس)
۷۷۲/۱۳۷۰	ابوالعباس احمد دوم المستنصر (قبلا در بجایه وقسطنطین)
۷۹۶/۱۳۹۴	ابوفارس عبدالعزیز المتوکل
۸۳۴/۱۴۳۴	ابوعبدالله محمد چهارم المنتصر
۸۳۹/۱۴۳۵	ابوعمر عثمان
۸۹۳/۱۴۸۸	ابوزکریاء یحیی چهارم
۸۹۴/۱۴۸۹	عبدالمؤمن
۸۹۵/۱۴۹۰	ابویحیی زکریاء دوم
۸۹۹/۱۴۹۴	ابوعبدالله محمد پنجم المتوکل
۹۳۲/۱۵۲۶	ابوعبدالله محمد الحسن (دورهٔ اول سلطنت)
۹۴۱/۱۵۳۴	**نخستین غلبهٔ ترکان عثمانی بر تونس به سرداری خیرالدین بارباوسا**

۹۴۲/۱۵۳۵	الحسن (دورهٔ دوم سلطنت) (به عنوان دست نشاندهٔ امپراطور شارل پنجم)
۹۵۰/۱۵۴۳	احمد سوم
۹۷۷/۱۵۶۹	**دومین غلبهٔ ترکان عثمانی برتونس به سرداری علوج علی**
۹۸۱/۱۵۷۳	ابوعبدالله محمد ششم (به عنوان دست نشاندهٔ اسپانیا)
۹۸۲/۱۵۷۴	**سومین‌غلبهٔ ترکان عثمانی که غلبه قطعی آنهاست برتونس به‌سرداری سنان‌پاشا**

حفصیان یا حفصیون یا بنی حفص مهمترین سلسله در تاریخ اواخر قرون وسطای افریقیه هستند. نامشان مأخوذ از نام شیخ ابوحفص عمر (متوفی ۵۷۱/۱۱۷۶) یکی از شاگردان ابن تومرت ، مؤسس نهضت موحدان و یکی از سرداران عبدالمؤمن موحدی می‌باشد . اولاد شیخ ابو حفص در دستگاه موحدان مقامات مهمی ، از جمله حکومت افریقیه ، داشتند . یکی از این حکمرانان حفصی ، یعنی ابوزکریاء یحیای اول، درسال ۶۳۴/۱۲۳۷ بدعتهای خلاف دین خلیفهٔ موحدی ، عبدالوحید ، را دستاویز قرار داد وسر از اطاعت او باز زد ، وقدرت خودرا در جانب مغرب ، در المغرب الأوسط ، بسط داد وقسطنطین ، بجایه ، والجزیره را گرفت ، وامرای عبدالوادی تلمسانرا خراج گزار خود ساخت ، ومرینیان را مجبور کرد که فرمانروایی اورا تصدیق کنند، واز مسلمانان جنوب اسپانیا که در محاصره افتاده بودند تقاضای کمك دریافت داشت. قدرت حفصیان در زمان پسر وی، المنتصر ، نیز همچنان در اوج خود باقی بود ؛ وی حملهٔ لوئی نهم ، شاه فرانسه ، وشارل دو آنژو را دفع کرد (۶۶۸/۱۲۷۰)، وعنوان امیرالمؤمنین وخلیفه از شریف مکه دریافت داشت،

وادعا کرد که وارث عباسیان بغداد است . در صد وپنجاه سالهٔ بعد از مرگ المنتصر قدرت حفصیان دستخوش نوسانات شدید بود ، و در دوره‌های ضعف حکومت‌حفصی شهرهای المغرب‌الأوسط، وافریقیهٔ جنوبی وناحیهٔ جرید بر آن بودند که سر از ربقهٔ آنان باز کشند .گاهی برای تصرف تاج و تخت حفصیان چندین منازع ، با مدعیانی که در شهرهای مختلف حکومت داشتند وجود داشت . درقرن شانزدهم سلسلهٔ حفصی آشکارا رو به‌انحطاط داشت، وقدرت آنان اغلب فقط محدود به منطقهٔ خود تونس بود . استقرار ترکان عثمانی در الجزایر ودیگر بنادر ، و ناتوانی حفصیان در جلوگیری از غارت و چپاول این دریازنان سبب حملات و انتقامجوئیهای مسیحیان‌گشت . امپراطور شارل پنجم در۹۴۱/۱۵۳۵ سپاهی ازمحافظان اسپانیائی برتونس بگماشت . آخرین امرای حفصی باکمك اسپانیائیها قدرت ناپایدار ومتزلزلی در مقابل ترکان عثمانی به دست آوردند ، اما در ۹۸۱/۱۵۷۴ سنان پاشا تونس را تصرف کرد ، وآخرین امیر حفصی به اسارت به استانبول برده شد .

تونس در زمان حفصیان از رونق و آبادانی برخورداری یافت . قبل از آنکه فعالیتهای زیان‌آور دریازنان بربر مایهٔ از هم‌گسیختن ارتباط شود حفصیان با شهرهای ایتالیائی وفرانسوی وبا مملکت آراگون معاهدات تجارتی وسیعی داشتند. سرزمین‌تونس ازموج‌مهاجران مسلمان اسپانیایی نیزبهره‌مندی یافت ؛ در میان این مهاجران اجداد مورخ معروف ابن‌خلدون را باید نام برد . تونس یکی از مراکز هنری وفکری گردید ، واین حفصیان بودند که در قرن سیزدهم مدرسه را که از قبل در سرزمینهای شرقی اسلامی سابقه داشت ، وارد جریان تعلیم وتربیت تونس کردند .

مآخذ : لین پول ، ۵۰–۴۹ ، ۳–۵۲ ؛ زامباور، ۶–۷۴.
دائرةالمعارف اسلام ، چاپ دوم ، مقالهٔ « حفصیان » (به قلم هـ . ر . ادریس) .
نیز نگاه‌کنید به :
R. Brunschvig, *La Berbérie orientale sous les Ḥafṣides de orijines à la fin du XVᵉ siècle*, 2 vols. (Paris 1940 – 7).

۱۵

شرفای مراکش

۹۱۷ – /۱۵۱۱–

۱ ـ شرفای سعدی (حسنی)

۹۱۷/۱۵۱۱	محمدالمهدی القائم بامرالله (درسوس)	
۹۲۳/۱۵۱۷	احمدالأعرج(تا ۱۵۴۰/۹۴۷ درمراکش)	
۹۲۳/۱۵۱۷	محمد الشیخ المهدی بن محمد المهدی (نخست در سوس ، سپس در فاس)	
۹۶۴/۱۵۵۷	عبدالله الغالب	
۹۸۱/۱۵۷۴	محمدالمتوکل المسلوخ	
۹۸۳/۱۵۷۶	عبدالملک بن محمدالشیخ المهدی	
۹۸۶/۱۵۷۸	احمدالمنصور	
۱۰۱۲ـ۱۷/۱۶۰۳ـ۸	محمدالشیخ المأمون	پسران احمد که بر سر جانشینی پدر با یکدیگر در نزاع بودند.
۱۰۱۲ـ۱۷/۱۶۰۳ـ۸	عبدالله الواثق (در مراکش)	
۱۰۱۲ـ۳۹/۱۶۰۳ـ۲۸	زیدان الناصر (نخست فقط درفاس)	
۱۰۳۴/۱۶۲۳	عبدالملک بن زیدان	
۱۰۴۲/۱۶۳۱	ولید	فقط در مراکش
۱۰۴۵/۱۶۳۶	محمدالاصغر	
۱۰۶۴ـ۹/۱۶۵۴ـ۹	احمدالعباس	

۲ـ شرفای فلالی

۱۰۴۱/۱۶۳۱	محمد اول الشریف (در تافلالت)
۱۰۴۵/۱۶۳۵	محمد دوم ابن محمد
۱۰۷۵/۱۶۶۴	رشید
۱۰۸۲/۱۶۷۲	اسماعیل السمین
۱۱۳۹/۱۷۲۷	احمد الذهبی
۱۱۴۱/۱۷۲۹	عبدالله
۱۱۴۷–۵۸/۱۷۳۵–۴۵	**غاصبان و مدعیان متعدد به مبارزه با قدرت عبدالله برخاستند .**
۱۱۷۱/۱۷۵۷	محمد سوم ابن عبدالله
۱۲۰۴/۱۷۹۰	یزید
۱۲۰۶/۱۷۹۲	هشام
۱۲۰۷/۱۷۹۳	سلیمان
۱۲۳۸/۱۸۲۲	عبدالرحمان
۱۲۷۶/۱۸۵۹	محمد چهارم ابن عبدالرحمان
۱۲۹۰/۱۸۷۳	حسن اول ابن محمد
۱۳۱۲/۱۸۹۵	عبدالعزیز
۱۳۲۵/۱۹۰۷	حافظ
۱۳۳۰/۱۹۱۲	یوسف
۱۳۴۵/۱۹۲۷	محمد پنجم ابن یوسف (دورهٔ اول سلطنت)
۱۳۷۲/۱۹۵۳	محمد بن عرفه
۱۳۷۵/۱۹۵۵	محمد پنجم (دورهٔ دوم سلطنت)
۱۳۸۱ـ/۱۹۶۲ـ	حسن دوم ابن محمد

از قرون وسطی به‌این طرف ، شرفای مراکش نقش مهمی در تاریخ این کشور داشته‌اند. سرزمین مغرب (المغرب) همیشه نسبت به پیشوایان نهضت های مهدوی، و کسانی که خودرا مؤید من‌عندالله می‌دانستند احساس پذیرندگی داشته است ، و یکی از مشخص ترین صور دین اسلام به گونهٔ عامیانه‌اش در آنجا آئین و اسطورهٔ مردان مقدس و اولیاء الله ومرابطان ، وتشکیل انجمن‌های مذهبی در اطراف مراکز دینی ونظامی ، یعنی زوایا (جمع زاویه) ، بوده است . شدت تقوی ودینداری ، وتفوق اجتماعی یافتن شرفاء از مشخصات ویژهٔ دین اسلام در آن سرزمین است ، زیرا مراکش براثر آنکه قسمتی از آن درکرانهٔ دریای اتلانتیك قرار دارد، ونیز به علت نزدیکیش به اسپانیا وپرتقال دائم در زیر ضربات حملهٔ مسیحیان قرار داشته ، وعکس‌العمل مسلمانان نیز به همان نسبت شدید بوده است .

شرفاء به طور کلی از اعقاب پیغمبراند ، اما در مراکش بیشتر سلالهٔ شریفان نسب خود را به نوهٔ پیغمبر ، حسن‌بن علی ، می‌رسانند ، و بخصوص شریفان سعدی و فلالی از طریق نوهٔ آن حضرت محمدالنفس‌الزکیه (متوفی در ۱۴۵/۷۶۲) این نسبت را به ثبوت می‌رسانند . ادریسیان نخستین سلسله از شریفان بودند که در مراکش به قدرت رسیدند ، ولی در قرنهای بعد قدرت‌در دست سلسله هایی از اقوام بربر بود . باری در قرن شانزدهم ، هنگامی که قدرت وطاسیان در فاس آشکارا رو به زوال داشت اقبال به شرفاء روی آورد . شرفای‌سعدی از پایگاهی در ناحیهٔ سوس، واقع در جنوب مراکش، به تدریج استیلای خودرا برنواحی شمالی‌گستردند ، و وطاسیان را در سال ۹۵۶/۱۵۴۹ از فاس بیرون کردند . نام کامل والقاب مؤسس سلسله ، یعنی محمدالمهدی‌ـ القائم بامرالله نشان می‌دهد که چگونه سعدیان در ابتدا از انتظارات مردم برای ظهور مهدی موعود و احساسات آنها در اعتلای مذهب و جهاد علیه مسیحیان سود جسته‌اند . اینك قدرت آنها ، تقریباً برتمام مراکش ساری بود ، وبلاد المخزن ، ناحیه‌ای که فرمان دولت در آن نافذ بود و از آنجا مالیات وسپاه

گرد آوری می‌شد به نهایت بسط خود رسید . ترکان از الجزایر وپرتقالیان از سرزمینهای ساحلی دفع شدند ، و احمد المنصور ، تیمبوکتو Timbuctu را تصرف کرد ومملکت افریقائی گائو Gao (واقع بررود نایگر ، در جمهوری جدید مالی) را منقرض ساخت ، و بنابراین اقتدار او برای مدتی از سنگال تا بورنو امتداد داشت . اکنون امتیازات مادی و اجتماعی شـرفاء با روی کار آمدن هر سلطان جدیدی استحکام وثبات بیشتری می‌یافت .

مع‌هذا، وحدت سلطنت در قرن هفدهم ،که نهضت‌های استقلال‌طلب در گوشه و کنار مراکش پیدا شد ، رو به ضعف نهاد ، و آخرین امیر شرفای سعدی با وجود کمکهای انگلیسیها وهلندیها در ۱۰۶۹/۱۶۵۹ از میان رفت . اما شرفایِ فلالیِ تافلالت، درشرق مراکش، ازتجزیهٔ‌کامل مراکش‌جلوگیری کردند . رؤسای این دسته از شریفان ، مولای الرشید و مـولای اسماعیل بار دیگر قدرت شرفاء را برتمام سرزمین مراکش جاری ساختند ، و لشکر ثابت و معظمی به وجود آوردندکه سپاهی از غلامان سیاه پوست که آنهارا عبید البخارا یا بواخر می‌نامیدند در آن خدمت می‌کردند . اینان در قرن هیجدهم آخرین متصرفات پرتقالیان‌را از دست‌آنها بیرون‌آوردند، وبا قدرتهای اروپای شمالی معاهدات بـازرگانی بستند . اما در قرن نـوزدهم جلو تمام نفوذهای خارجی را به مراکش سد کردند . مع هذا در این دوره اغتشاشات داخلـی افزونی‌گرفت ، ومراکش دو جنگ مصیبت بار با فرانسه (در ۱۲۶۰/۱۸۴۴) و اسپانیا (در ۶۰-۱۲۷۷/۱۸۵۹) کرد . در ۱۳۳۰/۱۹۱۲ مـراکش تحت الحمایه فرانسه شد، وبه این طریق از بروز هرج‌ومرج در آن‌کشور وتجزیه آن به وسیله قدرتهای اروپایی جلوگیری به عمل آمد . هر چند که تصرف کشور به وسیلهٔ فرانسه که به تقاضای سلطان وقت مراکش صورت گـرفت حدود بیست سال طول‌کشید ولی سرانجام در ۱۳۷۵/۱۹۵۶ مراکش خودرا از تحت‌الحمایگی فرانسه‌آزاد ساخت‌وبار دیگر کشوری مستقل شد، وشرفای فلالی همچنان سلطان آن باقی ماندند .

مآخذ : لین‌پول، ۱ــ۶۰ ؛ زامباور ، ۸۱ وجدول C .
دائرةالمعارف اسلام ، چاپ اول ، مقالهٔ « مراکش » به قلم G. Yver ؛ « شریفان سعدی »
به قلم آ. کور A. Cour ، و « شرفاء » به قلم ا. لوی پروانسال .

H. Terrasse, *Histoire du Maroc*, II.

H. de Castries ed., *Les sources inédite de l'histoire du Maroc de 1530 á 1845*, Series 1, *Dynastie Suadienne* 1530 – 1660, vol.1، Part 1 (Paris 1905)

به اضافهٔ نسبنامهٔ مشروحی در بین صفحات ۳ــ۲۸۲

۱۶

سنوسیان یا سنوسیه

-۱۸۳۷/ – ۱۲۵۳

لیبی

۱۸۳۷/۱۲۵۳	سید محمدبن علی‌السنوسی الکبیر ، مؤسس‌فرقه سنوسیه
۱۸۵۹/۱۲۷۶	سیدالمهدی
۱۹۰۲/۱۳۲۰	سید احمدالشریف (در ۱۹۱۸/۱۳۳۶ سیادت نظامی وسیاسی خود را از دست داد ، ولی سیادت روحانی خود را تا ۱۹۳۳/۱۳۵۱ حفظ کرد)
۱۹۱۸/۱۳۳۶ـ	سید محمد ادریس (در آغاز پیشوای سیاسی‌ونظامی بود ، در۱۹۵۱/۱۳۷۱ به‌مقام سلطنت رسید وپادشاه لیبی‌شد)

محمد بن علی معروف به «سنوسی کبیر» در اواخر قرن هیجدهم در الجزایر متولد شد. هنگامی‌که در فاس به تحصیل اشتغال داشت تحت تأثیر درویشان یا صوفیان مراکشی ، بخصوص صوفیان طریقهٔ تیجانیه قرار گرفت وبعداً هنگامیکه در حجاز در پی‌مطالعات و تحصیلات بیشتری بود به چند طریقه از طرایق صوفیه پیوست . محمدبن علی علاوه بر تمایلات صوفیانه ، اندیشه های اصلاح طلبانه و بدعت آمیز نیز در سر می‌پرورانید ، و در سال ۱۲۵۳/۱۸۳۷ در مکه خود طریقه‌ای بنام طریقه سنوسیه به وجود آورد . در

این زمان ، فرانسویان دست اندر کار گرفتن موطن وی الجزایر بودند . از این رو ، محمدبن علی خودرا در سیرنائیك مستقر ساخت . در آنجا چند زاویه (زاویه مرکز دینی و تربیتی سنوسیان محسوب می‌شد) تأسیس کرد ، واز آن جمله در سال ۱۲۷۲/۱۸۵۶ زاویه‌ای در جغبوب ، واقع در مرز مصر، ایجاد نمود . این زاویه تاسال ۱۳۱۳/۱۸۹۵ پایگاه ومرکزفرقهٔ سنوسی بود، ودر این سال مرکز آنان به واحهٔ صعب‌الحصولتر کفره ، در جنوب ، منتقل شد. رسالت سنوسیان‌برای صحرانشینان شمال افریقا وسودان گیرندگی فراوان داشت . احترام وبزرگداشتی که مردم این نواحی برای شخص محمدبن علی سنوسی قائل بودند متناسب بود با تقوی ودینداری آنان و درجهٔ اعتقادشان به اولیاءالله، اما سازمان منظم واستوار فرقهٔ سنوسی به‌این شور واحساسات‌هدف و اثر پابرجائی بخشید . بعلاوه ، مردم در این نواحی در انتظار آمدن مهدی موعودی بودندکه دین اسلام‌را مانند زمانهای قدیمترپیروزی وچیرگی بخشد، واین امر از حوادثی که در دونگولا به هنگام نهضت مهدیه ، در اواخر قرن هیجدهم ، روی داد بخوبی مستفاد می‌شود . سنوسیان خواهان آن بودند که تمام مسلمانان را باز در زیر یك لوا متحد سازند ، و سلطان عبدالحمید دوم ، سلطان عثمانی امیدوار بودکه بتواند پشتیبانی آنهارا به طرفداری از یك جهاد اسلامی جلب کند . سنوسیان در واقع مبلغان پرشوری برای نشر اندیشه‌های خویش بودند ، وزاویه های آنها در حجاز ، مصر ، فزان ، ودر ناحیهٔ جنوب تا وادی Wadai ودریاچهٔ چاد دایر بود .

سنوسیان جلودار مخالفت مسلمانان با پیشرفت فرانسویان در سودان مرکزی بودند ، و نزدیك به‌سی‌سال ، نیروی محرك نظامی و روحانی لازم را برای مقاومت در برابر ایتالیای مهاجم ، در لیبی ، بخصوص در سیرنائیك ، تدارك می‌دیدند . داخل شدن ایتالیا در سال ۱۹۱۵ در جنگ جهانی اول به طرفداری از قوای متفقین خواه و ناخواه سنوسیان را متمایل به دولت عثمانی کرد ، و رئیس فرقه سنوسی ، سید احمد ، تا سال ۱۹۱۸ در سیرنائیك

ماند و سپس به استانبول رفت . رهبری نظامی نهضت مسلمانان در سیرنائیك از این پس بدست رهبران محلی سنوسی افتاد . در طی جنگ جهانی دوم ، دولت بریتانیا محمد ادریس را که مدت بیست سال در مصر به‌حال تبعید به‌سر برده بود ، نه تنها پیشوای روحانی بلکه رهبر سیاسی و نظامی ، یعنی امیر سنوسیان سیرنائیك شناخت . در ۱۳۷۱/۱۹۵۱ محمد ادریس پادشاه کشور متحد لیبی ، که سیرنائیك و تریپولیتانیا وفزان را شامل می‌شد ، شد . در ۱۳۸۲/۱۹۶۳ لیبی به صورت مملکت واحدی در آمد . باین ترتیب پیشرفت وترقی خاندان‌سنوسی از پیشوائی یك نهضت دینی به‌ریاست یك‌مملکت عربی جدید تا حدی یاد آور ترقیات وهابیه و آل سعود در عربستان می‌باشد .

مآخذ : زامباور ، ۸۹ ؛ دائرةالمعارف اسلام ، چاپ اول ، مقالهٔ « السنوسی ».

E. Graefe, «Der Aufruf des Scheichs der Senūsīja zum Heiligen Kriege,» *Der Islam*, III (1912), 141 – 50, 312 – 13.

E. E. Evans – Pritchare, *The Sanusi of Cyrnaica* (Oxford 1949).

N. A. Ziadeh, *Sanusiyah , a study of revivalist movement in Islam* (Leiden 1958).

فصل سوّم

هلال خصیب: مصر، شام و عراق

۱۷

بنی طولون
۲۵۴–۹۲/۸۶۸–۹۰۵
مصر وشام (سوریه)

۲۵۴/۸۶۸	احمدبن طولون
۲۷۰/۸۸۴	خمارویه
۲۸۲/۸۹۶	جیش
۲۸۳/۸۹۶	هارون
۲۹۲/۹۰۵	شیبان

بهدست سردار خلیفهٔ عباسی ، محمدبن سلیمان ، برافتادند

بنی طولون اولین سلسلهٔ محلی در مصر وشام هستند که از جانب خلیفه بغداد خود مختاری و استقلال داشتند . احمدبن طولون (طولون از واژهٔ ترکی dolun به معنای « ماه تمام » یا « بدر » گرفته شده است) سرباز ترکی بود که پدرش را همراه خراج در آغاز قرن نهم از بخارا به دربار خلافت فرستاده بودند . احمد نخست به عنوان نایب‌الحکومه به مصر آمد ؛ وسپس خود مقام‌حکمرانی یافت وسلطهٔ خویش‌را برفلسطین وشام نیزبگسترد. اشتغال موفق، برادر خلیفه، که حکمران واقعی دستگاه‌خلافت به‌شمار می‌رفت، به سرکوبی شورشیان زنج که در عراق سفلی طغیان‌کرده بودند ؛ راه‌را برای جاه طلبیهای احمد بازگذاشته بود ، زیرا احمد می‌دانست که در چنین اوضاع واحوالی نمی‌توانند اورا از مغرب برانند . در زمان حکومت پسر احمد ، خمارویه ، دولت طولونی همچنان راه ترقی‌را می‌پیمود . معتضد خلیفهٔ جدید

عباسی، درهنگام نشستن‌برمسند خلافت درسال ۲۷۹/۸۹۲ ناچار شد حکومت مصر وشام را تا کوههای طوروس والجزیره (بین‌النهرین شمالی) به استثنای موصل بـرای مدت سی سال در مقابل ۳۰۰،۰۰۰ دینار خـراج به خمارویه و وارثان او واگذارد . این پیمان بار دیگر ، به صورتی که زیاد به منفعت بنـی طولون نبود ، تجدید شد ، اما تا زمان مرگ خمارویه در ۲۸۲/۸۹۶ ، دولت طولونی همچنان استوار ماند . پس از مرگ خمارویه ، دولت طولونی که به علت زیاده رویهای بی‌باکانهٔ خمارویه دوچار ضعف شده بود ، از هـم پاشیدن گرفت . ناتوانی آخرین فرمانروایان طولونی در سر کوبی و مهار کردن شورشیان قرمطی صحاری شام سبب شد که خلیفه لشکری بدانجا بفـرستد . سپاهیان خلیفه شام را متصرف شدند ، وسپس ، فسطاط پایتخت طولونیان را گرفتند ، وباقی ماندهٔ اعضای خاندان طولونی را به بغداد بردند .

از نظر مورخان مصری دورهٔ طولونیان یکی از اعصار طلایی تاریخ مصر محسوب می‌شود . احمد قدرت وتسلط خود را به وسیلهٔ سپاهی گران از غلامان که در آن سربازان ترك ویونانی وسیاهان نوبی اکثریت داشتند ، حفظ می کرد ، وباری را که از نظر مالی به خاطر نگهداری این سپاه برمردم مصر تحمیل می‌شد، باجلوگیری ازاجحافات‌عمال دولتی‌تخفیف می‌داد. تنها درزمان خمارویه اغتشاش و نافرمانی در ادارهٔ امور و در سپاه ظاهر گشت . از آنجا که از راه دریا بهتر می‌شد از مصر بـرامور شام نظارت کرد ، احمد نیـروی دریایی نیرومندی تشکیل داد . علاوه براین ، وی به آبادانی و عمارت علاقه داشت ، ودر پایتخت خود فسطاط عمارات بسیار ساخت که از آن جمله است القطائع که جایگاه قشون بود ، ومسجد معروف وی که برای جا وپناه دادن به سپاهیانی که در مسجد عمروبن عاص جا نمی‌یافتند ، ساخته شد .

مآخذ: لین پول ، ۶۸ ؛ زامباور ، ۹۳
دائرةالمعارف اسلام ، چاپ اول ، مقالهٔ « بنی‌طولون » به قلم ه . آ. ر. گیب .
Z. M. Hassan, *Les Tulunids : étude de l' Égypte Musulmane à*

la fin du XV^e siècle (Paris 1933).
O. Graber, *The Coinage of the Tulunids* (American Numismatic society, Numismatic Notes and Monographs, No. 139, New York 1957).

۱۸

اخشیدیه یا آل اخشید
۳۲۳-۵۸/۹۳۵-۶۹
در مصر وشام

۳۲۳/۹۳۵	محمدبن طغج اخشید
۳۳۴/۹۴۶	اونوجور (؟ ان اویغور)
۳۴۹/۹۶۱	علی
۳۵۵/۹۶۶	کافور ، در اصل نایب‌السلطنهٔ علی
۳۵۷-۸/۹۶۸-۹	احمد

فتح مصر به دست جوهر ، سردار فاطمیان

محمدبن طغج از خاندانی ترك بود که مدت دو قرن در خدمت‌خلفای عباسی بودند. وی‌در سال ۳۲۳/۹۳۵ به حکومت مصرمنصوب شد ، والراضی بالله ، خلیفهٔ عباسی ، بدو لقب اخشید داد . در مآخذ عربی توضیح روشنی دربارهٔ معنای این کلمه داده نشده است. ولی این نکته آشکار است که محمدبن طغج آن را لقبی افتخارآمیز می‌دانسته است که اجداد وی در موطن خود ، آسیای مرکزی ، آنرا داشته‌اند (در واقع این یك لقب ایرانی است به‌معنای « شاه و فرمانروا » ودر اصل عنوان فرمانروایان ایرانی سغد وفرغانه بوده است). محمدبن طغج از حکومت خود در برابرمحمدبن‌الرائق ، امیرالامرای خلیفه ، وحمدانیان شام‌دفاع می کرد ، وتا دمشق‌را تحت سلطهٔ خویش داشت. اما دو پسر او حکمرانان اسمی بیش نبودند ، و لذا قدرت واقعی به دست کافور، غلام سیاهی از مردم نوبی افتاد‌که وی قبل از مرگ او را نایب‌السلطنهٔ پسران خویش ساخته بود . وقتی که علی در سال ۳۵۵/۹۶۶ در گذشت‌کافور

حکمران مطلق‌العنان شد. کافور جلو پیشرفت فاطمیان را در شمال افریقا گرفت، ونیز مانع پیشرفت حمدانیان در شام شمالی شد، اما پس از مرگ او در ۳۵۷/۹۶۸، که سلطنت به دست نوهٔ ناتوان و سپنجی محمد بن طغج افتاد، دولت اخشیدی بلافاصله در مقابل حملهٔ فاطمیان سقوط کرد. کافور به حمایت از ادبیات و هنر شهرت داشت، ومتنبی، شاعر معروف، مدتی در دربار او به سرمی‌برد.

مآخذ: لین پول، ۶۹؛ زامباور، ۹۳
دائرةالمعارف اسلام، چاپ اول، مقالهٔ «اخشیدیه» به‌قلم سی. اچ. بکر (C. H. Becker)

۱۹

فاطمیان

۲۹۷–۵۶۷/۹۰۹–۱۱۷۱

افریقای شمالی ، و سپس مصر وشام

داعی ابوعبدالله شیعی در ۲۹۸/۹۱۰ اقدامات مقدماتی خود را برای استقرار خلافت فاطمیان به انجام رسانید .

۲۹۷/۹۰۹	عبیدالله مهدی
۳۲۲/۹۳۴	قائم
۳۳۴/۹۴۶	منصور
۳۴۱/۹۵۳	معز
۳۶۵/۹۷۵	عزیز
۳۸۶/۹۹۶	حاکم
۴۱۱/۱۰۲۱	ظاهر
۴۲۷/۱۰۳۶	مستنصر
۴۸۷/۱۰۹۴	مستعلی
۴۹۵/۱۱۰۱	آمر
۵۲۴/۱۱۳۰	**دورهٔ فترت : در این دوره حافظ نیابت خلافت داشت .**
۵۲۵/۱۱۳۱	حافظ
۵۴۴/۱۱۴۹	ظافر
۵۴۹/۱۱۵۴	فائز

۷۱-۱۱۶۰/ ۶۷-۵۵۵ عاضد
غلبهٔ ایوبیان

فاطمیان مدعی بودند که از اعقاب علی ، علیه السلام ، هستند ، و نام خود را از نام حضرت فاطمه ، دختر پیغمبر وهمسر خلیفه چهارم علی (ع) ، گرفتند ، اما رقبای سنی آنها معمولاً آنان را عبیدیون، یعنی از اعقاب عبیدالله مهدی ، می‌نامیدند و نسبت علوی آنها را انکار می کردند . حتی بعضی از دشمنان معاصرشان آنهارا ازاصل یهودی می‌دانستند(دادن نسبت یهودی به افراد، یکی از تهمتهای شایع در قرون وسطای اسلام بود) . نسبت وارتباط آنان با اسماعیل ، پسر امام جعفر صادق ، کاملا روشن نیست ، اما این نکته واضح است که خلافت فاطمیان موفقترین وبادوامترین پیروزی سیاسی نهضت افراطی شیعی اسماعیلی بوده است .

نخستین خلیفهٔ فاطمی ، عبیدالله ، از شام به شمال افریقا که انتشار تبلیغات شیعی اوضاع را برای ورود او مساعد ساخته بود آمد . عبیدالله با پشتیبانی قبایل بربر کتامه، حکمرانان اغلبی افریقیه و رستمیان تاهرت راکه از خوارج بودند ، برافکند ، وبنوادریس را که در فاس حکومت داشتند خراج گزار خود نمود. سیسیل فتح شد، وفاطمیان از راه دریا وارد مبارزه با دولت بیزانس شدند . فاطمیان از المهدیه ، پایگاه خود در افریقیه ، تجهیزات لازم را برای پیشروی به سوی مشرق تدارك دیدند ، و در سال ۳۵۸/۹۶۹ سردار آنان جوهر وارد فسطاط (قاهرهٔ قدیم) شد ، و آخرین امیر اخشیدی را برافکند . آنان همچنانکه در افریقیه شهر المهدیه را ساختند و پایتخت خود قرار دادند ، در مصر نیز شروع به ساختن پایتخت جدیدی کردند و آن را قاهره نامیدند .

فاطمیان از مصر استیلای خودرا برفلسطین وشام بگستردند، وحفاظت وپاسداری اماکن مقدس را در حجاز در دست گرفتند . در دوران خلافت

طولانی مستنصر (۹۴-۱۰۳۶/۸۷-۴۲۷) ، قدرت آنان به اوج خود رسید . خلفای فاطمی در ابتدا برسرشام با بیزانسیان از در ستیز در آمدند ، اما بعدها عموماً بادولت بیزانس روابط دوستانه داشتند . در قرن یازدهم که خطرترکان سلجوقی وماجراجویان ترکمان شام و آسیای صغیررا تهدید می کرد، دولتهای فاطمی وبیزانس به یکدیگر نزدیکتر شدند .

داعیان فاطمی تا یمن وسند به کار دعوت اشتغال داشتند ، و در ۱۰۵۹/۴۵۱ بغداد موقتاً به دست فاطمیان افتاد. شروع نخستین جنگ صلیبی در آخر این قرن بیش از آنکه فاطمیان را مورد تهدید قرار دهد ، موقعیت امرای ترك را به مخاطره انداخت ، زیرا فاطمیان در این زمان در فلسطین چیزی از سرزمینهای واقع در شمال عسقلون در اختیار نداشتند . بعضی از مورخان مسلمان فاطمیان‌را مسبب پیاده شدن فرنگان بدان سرزمین دانسته‌اند، ولی چنین چیزی احتمال ندارد .

وزرای فاطمی نیمهٔ قرن دوازدهم با نورالدین زنگی ، فرمانروای حلب، برضد صلیبیان همکاری داشتند ، مع هذا عسقلون را در مقابل آنان از دست دادند (۱۱۵۳/۵۴۸) . اندکی بعد دولت فاطمی در داخل از هم پاشیدن‌گرفت . اینك خلفا مقدار زیادی از قدرت خودرا از دست داده بودند، ووزیران آنها زمام امور اجرایی ونظامی‌را به دست‌گرفته بودند . از این‌رو ، صلاح‌الدین ایوبی به آسانی دولت فاطمیان را در ۱۱۷۱/۵۶۷ هنگامی که آخرین خلیفه فاطمی در بستر مرگ افتاده بود ، برانداخت .

فاطمیان به رقابت با عباسیان خویش را خلفای حقیقی و واقعی می‌دانستند ، با وجود این اکثر رعایای آنها همچنان برمذهب تسنن باقی ماندند ، و آزادی دینی خود را حفظ کردند . بسیاری از داعیانی که در مدرسهٔ جدیدالتأسیس الأزهر تعلیم وتربیت می‌یافتند برای‌تبلیغ دعوت فاطمی به بیرون از قلمرو فاطمیان اعزام می‌شدند . جزدر قسمت اول دوران خلافت نامتوازن حاکم ، با یهودیان ومسیحیان نسبتاً به خوبی رفتار می‌شد ، وبعضی

از آنان مقامات رفیع در مملکت داشتند . در دورهٔ حکمرانی حاکم فرقهٔ دروز ،که یکی از شاخه‌های افراطی نهضت شیعه محسوب می‌شد ، در جنوب سوریه و لبنان نضج گرفت . از آنجا که حاکم مشوق الدرازی مؤسس این فرقه بود، دروزیه حاکم را مظهر خداوند می‌دانستند واورا پرستش می کردند. در هنگام مرگ مستنصر نفاق وشقاق بزرگی در نهضت اسماعیلی پیدا شد ، و دو دسته پدیدار آمدندکه هر یك از یکی از پسران مستنصر ، نزار ومستعلی ، جانبداری می کردند . از این دوگروه پیروان نزارکه فعالتر وافراطی‌تر بودند حشیشیه یا اسماعیلیان شام و ایران را تشکیل دادند ، و پیروان مستعلی که معتدلتر ومیانه‌رو تربودند ، اسلاف روحانی اسماعیلیان بهرهٔ (بحرهٔ) بمبئی محسوب می‌شوند . باری ، بعد از مستنصر خلافت به مستعلی رسید . ولی بنیان‌روحانی‌نهضت‌فاطمی، خاصه بعد از بحران‌سیاسی‌ودینی‌سال ۵۲۵/۱۱۳۰ که به هنگام مرگ آمر در گرفت ، تا حدی از هم پاشید .

در دورهٔ خلافت فاطمیان ، مصر وقاهره پیشرفت اقتصادی وفرهنگی بسیار یافتند ، چنانکه عراق وبغداد را تحت الشعاع قرار دادند . فاطمیان با کشور های غیر اسلامی ، از جمله هند وکشورهای مسیحی اطراف مدیترانه ، روابط تجارتی برقرار ساختند ، وبه نظر می‌رسد که یهودیان در این فعالیت تجارتی نقش عمده‌ای داشتند . نیز از کارگاههای این روزگار مصر است که بعضی از نفیس ترین آثار هنری اسلامی بیرون آمده است .

مآخذ : لین پول ، ۳—۷۰ ؛ زامباور ، ۵—۹۴
دائرةالمعارف اسلام ، چاپ دوم ، مقالهٔ « فاطمیان » به قلم م . کانارد (M. Canard)
حسین فیض‌الله الهمدانی وحسن سلیمان محمود الجهانی : الصلیحیون‌والحرکةالفاطمیه فی‌الیمن (من سنة ۲۶۸ الی سنة ۶۲۶هـ) (قاهره ۱۹۵۵)، با جدول مفصل در صفحهٔ ۳۴۳ .

۲۰

حمدانیان

۲۹۳-۳۹۴/۹۰۵-۱۰۰۴

در الجزیره و شام

۱ ـ شاخهٔ موصل

۲۹۳/۹۰۵	ابوالهیجاء عبدالله (حکمران موصل از طرف خلیفه)
۳۱۷/۹۲۹	ناصرالدوله حسن
۳۵۸/۹۶۹	عدةالدوله ابو تغلب
۳۶۹/۹۷۹	**غلبهٔ آل بویه**
۳۷۹-۸۹/۹۸۱-۹۱	ابراهیم، حسین } بوئیان هردو را مشترکاً حکمرانی دادند .

فتح موصل به‌دست بنی‌عقیل، وتسخیر دیاربکر به‌دست‌مروانیان

۲ـ شاخهٔ حلب

۳۳۳/۹۴۵	سیف‌الدوله علی اول
۳۵۶/۹۶۷	سعدالدوله شریف اول
۳۸۱/۹۹۱	سعیدالدوله سعید
۳۹۲/۱۰۰۲	علی دوم
۳۹۴/۱۰۰۴	شریف دوم

قدرت به‌دست لؤلؤ ، که سرداری از غلامان بود افتاد ، سپس فاطمیان حلب را تسخیر کردند .

حمدانیان از اعراب قبیلهٔ تغلب بودند که از مدتها پیش در الجزیره مستقر شده بودند (عده‌ای از مؤلفان مدعی هستند که آنها از موالـی قبیلهٔ تغلب بودند) . مؤسس دولت این خاندان ، حمدان‌بن حمدون ، در سالهای آخر قرن نهم ازمتحدان خوارج‌الجزیره درشورش آنان علیه دستگاه خلافت بود . بعد ها حمدانیان به دین شیعه که مذهب اکثریت قبایل عرب ساکن‌در حاشیهٔ صحرای شام بود گرویدند . باری پسر حمدان ، حسین ، در خدمت خلفای عباسی به مقام سرداری رسید ، ودر جنگ با قرمطیان صحرای شام از خویشتن رشادت ولیاقت نشان داد . پسر دیگر حمدان ، ابـوالهیجاء عبدالله در سال ۲۹۳/۹۰۵ به حکمرانی موصل منصوب شد ، و پس از وی پسرش حسن با عنوان ناصرالدوله به حکومت نشست ، و به استقلال به فرمانروایی پرداخت وقدرت خود را از دیار ربیعه که مرکز اصلی حمدانیان بود به‌جانب مغرب به داخل شام بسط داد . پسر او، ابو تغلب ، ملقب به الغضنفر (شیر) ، از راه نادانی به مقابله با امیر بزرگ بویی ، عضدالدوله ، که در این هنگام در اوج قدرت بود ، وبه تازگی (۳۶۷/۹۷۸) عراق را از عزالدوله گـرفته بود برخاست . عضدالدوله به سوی شمال راند ، وابو تغلب را هزیمت داد ، و وی به امید واهی گرفتن کمك به نزد فاطمیان گریخت . بعداً بوئیان دو برادر دیگر ابو تغلب را در موصل به حکومت نشاندند ، وآنان در آنجا به فرمانروایی پرداختند تا اینکه سلسلهٔ دیگری از امرای عرب ، یعنی بنی‌عقیل، آن شهر را متصرف شدند .

با وجـود این ، حمدانیان هنوز قلمرو خود را در شام حفظ کـرده بودند ، وسیف‌الدولهٔ معروف ، عموی ابوتغلب ، برآنجا حکمرانی می‌کرد. سیف‌الدوله حلب، حمص، وشهرهای دیگررا از اخشیدیان‌گرفته بود. استقرار حمدانیان در شام مقارن بود با احیای دولت بیزانس تحت حکومت پادشاهان مقتدر مقدونی ، و بیشتر دوران حکومت سیف‌الدوله به دفاع از سرزمینهای خوددر مقابل بیزانسیان‌گذشت. پسرش سعدالدوله نتوانست جلوحملات متعدد

بیزانسیان را به شام بگیرد ، و آنان حلب وحمص را به طور موقت تصرف کردند ، هر چند حکومت آنجا را در مقابل خراج به خود حمدانیان واگذاشتند . گذشته از این ، خطر جدیدی از جنوب شام حمدانیان را مورد تهدید قرار داد، و آن توسعه طلبی خلفای فاطمی بود. سرانجام پسرسعدالدوله، سعیدالدوله، احتمالاً به تحریك لؤلؤ، سردار مملوك حمدانیان ، به‌قتل رسید، ولؤلؤ ابتدا به‌عنوان نایب‌السلطنهٔ دو پسروی ـ علی و شریف ـ حکومت کرد ، وسپس مستقلاً قدرت‌را به‌دست‌گرفت ، و به‌دست نشاندگی فاطمیان حکمرانی کرد .

حمدانیان به عنوان حامیان سخی و بخشندهٔ ادبیات عرب ، بخصوص به خاطر تشویق وحمایت سیف‌الدوله از متنبی شاعر ، شهرت داشتند . آنان با وجود آنکه برمنطقهٔ پربرکتی که دارای مراکزبسیار برای تجارت وفعالیت بود حکومت یافتند ، همچنان لاقیدی و ویرانگری خاص اعراب بدوی را حفظ کردند . شام والجزیره براثر جنگهای متعدد آنها ویرانی وصدمهٔ بسیار دید، اما چنانکه جغرافیدان معروف مسلمان ، ابن حوقل ، نوشته است حرص و آز و درنده‌خوئی امرای حمدانی صدمات سنگینتری بر آنجا وارد آورد .

مآخذ : لین‌پول ، ۱۳-۱۱۱ ؛ زامباور ، ۴-۱۳۳ .
دائرة‌المعارف اسلام ، چاپ دوم ، مقالهٔ « حمدانیان » به قلم م . کانارد (M. Canard)
M. Canard, *Histoire de la dynastie des H'amdânides de Jazîra et de Syrie*, I (Paris 1953)

۲۱

بنی مزید
ح۳۵۰–۵۴۵/ح۹۶۱–۱۱۵۰
در حله و عراق مرکزی

ح۳۵۰/ح۹۶۱	سناءالدوله علی اول ابن مزید*
۴۰۸/۱۰۱۸	نورالدوله دبیس اول
۴۷۴/۱۰۸۱	بهاءالدوله منصور
۴۷۹/۱۰۸۶	سیف‌الدوله صدقه اول
۵۰۱/۱۱۰۸	نورالدوله دبیس دوم
۵۲۹/۱۱۳۵	سیف‌الدوله صدقه دوم
۵۳۲/۱۱۳۸	محمد
۵۴۰-۵/۱۱۴۵-۵۰	علی دوم
	غلبهٔ سپاهیان سلجوقی

بنی مزید از قبیلهٔ اسد، از قبایل عرب، بودند وشدیداً تمایلات شیعی داشتند . این خانواده در ناحیهٔ‌بین هیت و کوفه پایگاهی به دست آوردند، تا اینکه در زمان حکومت امیر معزالدوله دیلمی ، در زمانی بین ۳۴۵/۹۵۶ و ۳۵۲/۹۶۳، زمینهای آنجا به‌تصرف آنان داده شد. بنابراین ، آغاز حکومت علی‌بن مزید را باید بنابرقول مقدسی مدتها پیش از آغاز قرن یازدهم (قرن پنجم هجری) دانست که معمولاً در مآخذ غربی به عنوان آغاز حکمرانی‌او

* در زامباور سندالدوله علی الاول‌بن مزید ، ایضاً در دائرةالمعارف فارسی ، به سرپرستی غلامحسین مصاحب ، جلد اول ، ص۴۵۶ ، ذیل « بنی‌مزید ».

ذکر می‌شود ** . نیز به نظر می‌رسد که حلّه پایتخت مزیدیان در آغاز قرن یازدهم (قرن پنجم هجری) یك ماندگاه دائمی بوده است نه یك اردوگاه ، و به تدریج با آبادی جامعین یکی شده و جانشین آن گشته است . در زمان حکومت صدقةبن منصور ، امیر بزرگ مزیدی ، برگرد شهر حصار محکمی کشیدند ، و به این ترتیب حله مرکز قدرت بنی مزید در عراق شد .

بنی مزید با آنکه در اصل از اعراب بدوی بودند ، اما نشان دادند که مدیران و سیاستمداران ماهری هستند ، و در اتحاد و اتفاقهای متغیر عراق دورهٔ سلجوقیان به صورت قدرت مهمی در آمدند . نخستین رقبای آنها بنی‌ـ عقیل، حکمرانان‌موصل و الجزیره، بودند که در دوران حکومت دبیس اول‌بن علی به پشتیبانی از برادر وی ، مقلد ، که برای به دست آوردن تاج و تخت حکومت مزیدی می کوشید ، برخاستند. هنگامی که طغرل وسلجوقیان به‌عراق در آمدند ، دبیس از ترس مهاجمان ترك، ارسلان بساسیری‌را که از سرداران شیعی طرفدار فاطمیان بود ، در بغداد پشتیبانی کرد . در دوران سلطنت پر- اغتشاش سلطان برکیارق سلجوقی ، صدقهٔ اول که « پادشاه عرب » خوانده می‌شد ، نفوذ بسیار به هم زد ، اما سلطان محمدبن ملکشاه همینکه برتخت فرمانروایی استقرار یافت ، به جنگ با دست نشاندهٔ نیرومند خود برخاست ، ودر سال ۵۰۱/۱۱۰۸ صدقه را شکست داد و کشت . امرای بعدی بنی مزید با امرای‌مختلف ترك برضد سلطان مسعودبن محمد سلجوقی همداستان شدند، وحله چند بار به وسیلهٔ سلجوقیان ولشکریان خلیفه اشغال شد . پسر صدقه ، دبیس دوم ، در میان صلبیان ودیگران شهرت بسیار یافت ، ویکی از حامیان بزرگ شعر عربی در زمان خود بود . وی به دست یکی ازفدائیان اسماعیلی، درهمان زمان که فدائیان مسترشد خلیفه عباسی‌را به‌قتل رسانیدند، کشته‌شد. پس از آنکه آخرین امیر مزیدی ، علی دوم‌بن دبیس ، در ۵۴۵/۱۱۵۰ درگذشت

** زامباور آغاز حکومت علی‌بن مزید را سال ۴۰۳ ه ، می‌نویسد . ایضاً دائرة المعارف فارسی ، همان مقاله .

سلطان‌مسعود حله‌را به‌یکی‌از سرداران خود واگذاشت ، وچندسال بعدسپاهیان و طرفداران مزیدیان در حله سرانجام با آمدن لشکرخلیفه بدان شهر پراکنده شدند .

مآخذ : لین پول ، ۲۰-۱۱۹ ؛ زامباور ، ۱۳۷ .
دائرة‌المعارف اسلام ، چاپ اول ، مقالهٔ « بنی مزید » یا « مزیدیان » به قلم
(K. V. Zettersléen)
G. Makdisi, «Notes on Hilla and the Mazyadids in mediaeval Islam,»
JAOS., LXXIV (1954), 249 – 62.

۲۲

مروانیان

۳۷۲–۴۷۸/۹۸۳–۱۰۸۵

دیاربکر

؟	باذ
۳۸۰/۹۹۰	حسن بن مروان
۳۸۷/۹۹۷	ممهدالدوله سعید
۴۰۱/۱۰۱۱	نصرالدوله احمد یا محمدبن مروان
۴۵۳/۱۰۶۱	نظام‌الدوله نصر (نیز در میافارقین و بعد از سال ۴۵۵/۱۰۶۳ در آمد حکومت داشت)
۴۵۳/۱۰۶۱	سعید(در آمد تا سال ۴۵۵/۱۰۶۳)
۴۷۲–۸/۱۰۷۹–۸۵	منصور
غلبهٔ سلاجقه	

مروانیان دیار بکر، خلاط ، و ملازگرد اصلاً از طوایف کرد بودند . باذ ، مؤسس این سلسله ، یکی از رؤسای طوایف کرد بود که در مرزهای ارمنستان و کردستان قلاعی چند به دست آورده بود . وی از زوال قدرت آل بویه در این منطقه ، که بعد از مرگ عضدالدوله (۳۷۲/۹۸۳) پیش آمد ، سود جست و دیاربکر را متصرف شد ، و موصل را برای مدتی به چنگ آورد، وحتی بغداد را در سال ۳۷۳/۹۸۳ موردتهدید قرار داد. برادر زادهٔ او ابن‌مروان (ملقب به نصرالدوله) بیش از پنجاه سال حکومت کرد ،

ودولت مروانیان را به مدارج عالی از قدرت ونفوذ رسانید . موقعیت سوق الجیشی دیاربکر که حاکم برراههای ارتباطی عراق و مشرق به شام و آسیای صغیر بود ، ایجاب می‌کرد کـه ابن‌مروان خطمشی سیاسی ماهرانه‌ای اتخاذ کند تا بتواند بین همسایگان قدرتمند که همه می‌خواستند در این منطقه نفوذ به هم رسانند ، زنده بماند . وی درآغاز به فرمان خلیفهٔ عباسی گردن نهاد ، اما خلفای فاطمی نیز در شمال شام با وی همسایگی داشتند ، ونفوذ فرهنگی آنان در دیاربکر شدید بود . ابن مروان ناچار برای مدتـی به بنوعقیل ، حکمرانان موصل ، خراج مـی‌پرداخت و در ۴۲۱/۱۰۳۰ نصیبین را به آنها واگذاشت. وی با دولت بیزانس روابط دوستانه داشت ، وامپراتور قسطنطین دهم به وساطت‌وبراثرمساعی‌ابن‌مروان توانست لیپاریت، شاهزادهٔ گرجستان‌را که به وسیلهٔ سلطان طغرل سلجوقی اسیـر شده بود ، آزاد گرداند . در سال ۴۳۳/۱۰۴۱-۲ حملهٔ قبایل بیابانگرد غز به دیاربکر دفع شد ، و طغرل خود تا سال ۴۴۸/۱۰۵۶ به دیاربکر قدم نگذاشت ، و در آن سال ابن مروان فرمانروایی او را گردن گذاشت . از نظر داخلی شهرهای آمِد ، میافارقین و حصن کیفا دراین دوره پیشرفت مادی بسیار یافتند ، و حیات فرهنگی در آنجا نیرومند بـود . ابن‌الازرق ، مـورخ محلی میافارقین ، می‌گوید که ابن‌مروان مالیاتها راکم کرد و کارهای خیر بسیار انجام داد .

وقتی‌که ابن مروان در ۴۵۳/۱۰۶۱ درگذشت قلمرو او میان پسرانش نصر وسعید تقسیم‌گردید ، ولی اینك دیگرقدرت مروانیان رو به زوال داشت. با آنکه مروانیان آزاری به سلاجقه نرسانده بودند ، اما حرص و آز وزیر خلیفه ، فخرالدوله بن جهیر (که قبلا در خدمت ابن‌مروان بود) ، علیه آنان انگیخته‌شده بود. وی وپسرش عمیدالدوله ازملکشاه اجازه گرفتندکه با لشکر سلجوقیان‌به سرزمینهای مروانیان بتازند، ودر ۴۷۸/۱۰۸۵پس از نبردی شدید برآن نواحی غلبه یافتند و آنها را ضمیمه مملکت سلاجقه ساختند . آخـرین امیر مروانی، منصور ، در جزیرهٔ ابن عمر تاسال ۴۸۹/۱۰۹۶ زندگی می کرد،

ولی در تمام قرون بعد دیار بکرعمدةً تحت استیلای سلاله‌های ترکمان بود .

مآخذ . لین پول ، ۱۱۸ ؛ زامباور ، ۱۳۶ .
دائرة‌المعارف اسلام، چاپ‌اول، مقالهٔ «مروانیان» به قلم ك. و. زترستین (Zetterstéen) ، ومقالهٔ « نصرالدوله » به قلم ه . باون (H. Bowen)

H. F. Amedroz, « The Marwānid dynasty at Mayyāfāriqīn in the tenth and eleventh centuries A. D. » *JRAS* (1903), 123–54

۲۳

بنی عقیل

۳۸۰حـ-۴۸۹/۹۹۰حـ-۱۰۹۶

جزیره ، عراق وشمال شام

۱ـ شاخه‌ای که در جزیرهٔ ابن‌عمر ، نصیبین و بلد حکومت کردند

حـ۳۸۰/۹۹۰	محمد
۳۸۶/۹۹۶	جناح‌الدوله علی
۳۹۰/۱۰۰۰	سنان‌الدوله حسن
۳۹۳/۱۰۰۳	نورالدوله مصعب

۲ـ شاخه‌ای که در موصل وسپس در جزیرهٔ ابن عمر ، نصیبین و بلد حکومت کردند

حـ ۳۸۲/حـ ۹۹۲	محمد
۳۸۶/۹۹۶	حسام‌الدوله مقلد
۳۹۱/۱۰۰۱	معتمدالدوله قرواش
۴۴۲/۱۰۵۰	زعیم‌الدوله برکه
۴۴۳/۱۰۵۲	علم‌الدین قریش
۴۵۳/۱۰۶۱	شرف‌الدوله مسلم
۴۷۸/۱۰۸۵	ابراهیم
۴۸۶ـ۹/۱۰۹۳ـ۶	علی

غلبهٔ تتش سلجوقی

۳ـ شاخهٔ معن‌بن‌المقلد در تکریت

؟	رافع
۴۲۷/۱۰۳۶	خمیس
۴۳۵/۱۰۴۴	ابوغشّام
۴۴۴/۱۰۵۲	عیسی
۴۴۸/۱۰۵۶	نصر
؟ ـ ۱۰۵۷/ ؟ ـ ۴۴۹	ابوالغنائم که به‌نیابت ازجانب زن بیوهٔ عیسی حکمرانی کرد .

۴ـ شاخه‌های کوچکتری از این سلسله درعانه وحدیثه ، قلعةالجعبر ، عکبرا وهیت حکومت می‌کردند .

(برای تفصیل بنگرید به لین‌پول و زامباور .)

بنی عقیل از قبیلهٔ بزرگ اعراب بدوی عامربن صعصعه بودند که طوایف خفاجه‌ومنتفق قسمت سفلای عراق نیز از زمرهٔ آن محسوب می‌شدند . با انقراض آخرین امرای حمدانی موصل ، این شهر به دست محمد عقیلی افتاد ، ووی‌تحت فرمانبرداری اسمی از بهاءالدولهٔ دیلمی بر آن حکومت کرد. بعد از وفات محمد بین پسران او برسر فرمانروایی جنگ وجدال و کشت و کشتار افتاد ، ولی سر انجام زمام امور موصل و دیگر شهرها وقلاع بنی‌عقیل در الجزیره به دست قرواش‌بن مقلد افتاد . مشکل عمده‌ای که قرواش با آن مواجه بود حفظ قلمرو خویش در مقابل حملات ترکان غُز بودکه از جانب مغرب ایران وعراق در طی دههٔسوم وچهارم قرن یازدهم (قرن پنجم هجری) براین ناحیه تاخت و تاز می‌آوردند ، واین‌کار اتحاد واتفاق با دولت مزیدیان حله را در عراق ، که آنان نیز مورد تهدید قرارگرفته بودند ، لازم می‌ساخت .

در دورهٔ حکومت مسلم‌بن قریش ، استیلای بنی عقیل تقریباً از بغداد تا حلب‌گسترش یافت. مسلم از آنجاکه شیعی مذهب بود ، بیشتر تمایل داشت

که از فاطمیان در مقابل سلاجقه پشتیبانی کند ، ولی برای آنکه سرزمینهای آل مرداس‌را در شمال شام به دست آورد باسلطان الب‌ارسلان وسلطان ملکشاه سلجوقی از در اتحاد در آمد . ولی بعداً به فاطمیان پیوست ، واین امر سبب شد که سپاهیان سلجوقی به موصل درآیند . مسلم به آمد و حلب گریخت ، ودر آنجا عاقبةالأمر در جنگ با امیر شورشی سلجوقی ، سلیمان‌بن قتلمش ، به قتل رسید (۱۰۸۵/۴۷۸) . بنی عقیل در موصل به عنوان حکمرانان دست نشاندهٔ سلاجقه باقی ماندند تا آنکه تتش آنان را از میان برداشت . اما دیگر امرای بنی‌عقیل در الجزیره در مقام حکمرانان محلی دوام آوردند ، وشاخه‌ای از آنان که در رقه وقلعةالجعبر حکومت داشتند تا ۱۱۶۹/۵۶۴ باقی بودند ، ودر این زمان نورالدین زنگی حکومت را از دست آنان بگرفت .

به نظر می‌رسد که بنی عقیل یك سلسلهٔ کاملا بدوی غارتگر نبودند ، بلکه دست‌کم بعضی از مشخصات و الگوهای نظام مملکتداری عباسیان را در قلمرو حکومت خود رواج دادند . گویند مسلم‌بن قریش در هر آبادیی یك نفر « صاحب‌الخبر » داشت که اوضاع واحوال را به او گزارش می‌داد . بر-افتادن بنی‌عقیل، واندکی پس از آن بنی‌مزید پایان دوره‌ای‌را مشخص می‌سازد که در آن امرای عرب برناحیهٔ وسیعی از عراق وشام قدرت یافته بودند ، ودر میان‌قدرتهای‌بزرگ فاطمی، سلجوقی، دیلمی از خود دفاع‌می‌کردند . تمایلات شیعی، وموقعیتهای نظامی این امرا، که برراههایی که به‌سمت مغرب به دیاربکر و آناطولیا می‌رفت نظارت داشتند ، آنـان را مواجه با سلجوقیان سنی‌مذهب توسعه طلب ساخت . ازاین زمان به‌بعد رهبری نظامی وسیاسی عراق، الجزیره وشام منحصراً به دست امرای ترك افتاد .

مآخذ : لین‌پول ، ۱۷ - ۱۱۶ ؛ زامباور ، ۱۳۵.

۲٤

آل مرداس یا بنی مرداس

۴۱۴-۷۲/۱۰۲۳-۷۹

حلب‌وشام شمالی

۴۱۴/۱۰۲۳	اسدالدوله صالح‌بن مرداس
۴۲۰/۱۰۲۹	شبل‌الدوله نصراول
۴۲۹/۱۰۳۸	غلبهٔ فاطمیان
۴۳۳/۱۰۴۱	معزالدوله ثمال (دورهٔ اول سلطنت)
۴۴۹/۱۰۵۷	**غلبهٔ فاطمیان**
۴۵۲/۱۰۶۰	رشیدالدوله محمود (دورهٔاول سلطنت)
۴۵۳/۱۰۶۱	ثمال (دورهٔ دوم سلطنت)
۴۵۴/۱۰۶۲	عطیه (تا سال ۴۶۳/۱۰۷۱ در رقه)
۴۵۷/۱۰۶۵	محمود (دورهٔ دوم سلطنت)
۴۶۶/۱۰۷۴	جلال‌الدوله نصردوم
۴۶۸-۷۲/۱۰۷۶-۹	سابق
	استیلای بنی عقیل

بنی‌مرداس از قبیلهٔ کلاب ، از اعراب شمالی، بودند که در اوایل‌قرن یازدهم از ناحیهٔ حله در عراق به‌حلب کوچیدند ، ورهبر آنان صالح‌بن مرداس آن شهررا در ۴۱۴/۱۰۲۳ بگرفت . به این ترتیب مهاجرت آل مرداس جزیی از جنبش اعراب بدوی ــ که اکثرشان شیعی مذهب بودند ــ به سوی حواشی مسکون عراق وشام در طی قرن دهم و اوایل قرن یازدهم بود . ممکــن است

اوضاع واحوال ناشی از قیامهای قرمطیان درصحرای‌شام انگیزهٔ چنین جنبشی را فراهم آورده باشد .

صالح وپسرانش نصر وثمال همینکه در حلب مستقـر شدند ، مجبور گشتند که از یك طرف در برابر فاطمیان که فرمانروایان واجب‌الاطاعهٔ شمال شام‌محسوب می‌شدند، واز طرف دیگردر برابرقدرت از نو برخاستهٔ بیزانسیان تحت فرمانروایی بازیل دوم بلگاروکتونوس وررومانوس سوم آرگیروس ، به دفاع برخیزند. مدت‌چهارسال حلب‌به‌دست‌انوشتکین (۴۱–۱۰۳۸/۳۳–۴۲۹)، حکمران فاطمی‌دمشق ، افتاد . در سال ۱۰۵۷/۴۴۹ ثمال برای بار دوم ، براثر فشاری‌که از جانب افراد لجام‌گسیختهٔ قبیلهٔ کلاب به او وارد می‌آمد، حلب‌را از دست داد ، وآن را باعکا ، بیروت، وجبیل معاوضه‌کرد. پیشرفت سلجوقیان به سمت مغرب ، وپیدا شدن ترکمانهای بیابانگرد وغارتگران نظامی در شمال شام ، وزوال نفوذ فاطمیان در آنجا آل مرداس را با موقعیت جدیدی روبه‌رو ساخت. محمدبن نصر مصلحت در آن دیدکه بیعت خویش از فاطمیان برگیرد وبه تبعیت از خلفای سنی عباسی پردازد ، وبا سلطان الب‌ارسلان سلجوقی از در تسلیم درآید . بعداً قدرت بنی مرداس در نتیجهٔ مناقشات ومنازعات میان سربازان مزدور ترك آنها واعراب کلابی سستی‌گرفت ، ودر سال ۱۰۷۶/۴۶۸ میان‌سابق ووثاب آتش جنگ داخلی شعله‌ور شد. در این هنگام تتش سلجوقی برآن بود که در شام برای خویشتن یك دولت سلجوقی به وجود آورد،وفشار وی برحلب سبب شدکه سابق در سال ۱۰۷۹/۴۷۲ شهر را به تصرف مسلم‌بن قریش عقیلی بدهد . به پاداش این کار شهرهائی به بازماندگان خاندان مرداس واگذار شد .

مآخذ : لین‌پول ، ۱۵–۱۱۴ . زامباور ، ۱۳۳ ، ۱۳۵ .
دائرةالمعارف اسلام ، چاپ اول ، مقالهٔ « صالح بن مرداس » و «حلب» به‌قلم م . سوبرنهایم (M. Sobernheim) .

ایوبیان

تا آخر قرن پانزدهم - ۱۱۶۹/ تا آخرقرن‌نهم- ۵۶۴
مصر ، شام ، دیار بکر ، یمن

۱- در مصر

۵۶۴/۱۱۶۹	الملك‌الناصر اول صلاح‌الدین
۵۸۹/۱۱۹۳	الملك‌العزیز عمادالدین
۵۹۵/۱۱۹۸	الملك‌المنصور ناصرالدین
۵۹۶/۱۲۰۰	الملك‌العادل اول سیف‌الدین
۶۱۵/۱۲۱۸	الملك‌الکامل اول ناصرالدین
۶۳۵/۱۲۳۸	الملك‌العادل دوم سیف‌الدین
۶۳۷/۱۲۴۰	الملك‌الصالح نجم‌الدین ایوب
۶۴۷/۱۲۴۹	الملك‌المعظم تورانشاه
۶۴۸-۵۰/۱۲۵۰-۲	الملك‌الاشرف دوم مظفرالدین
ممالیك بحری	

۲ - در دمشق

۵۸۲/۱۱۸۶	الملك‌الافضل نورالدین علی
۵۹۲/۱۱۹۶	الملك‌العادل اول سیف‌الدین
۶۱۵/۱۲۱۸	الملك‌المعظم شرف‌الدین
۶۲۴/۱۲۲۷	الملك‌الناصر صلاح‌الدین داود
۶۲۶/۱۲۲۹	الملك الاشرف اول مظفرالدین
۶۳۴/۱۲۳۷	الملك‌الصالح‌عمادالدین(دورهٔ‌اول‌سلطنت)

۱۲۳۸/۶۳۵	الملک‌الکامل اول ناصرالدین
۱۲۳۸/۶۳۵	الملک‌العادل دوم سیف‌الدین
۱۲۳۹/۶۳۶	الملک‌الصالح نجم‌الدین ایوب(دورهٔاول سلطنت)
۱۲۳۹/۶۳۷	الملک‌الصالح‌عمادالدین(دورهٔدوم‌سلطنت)
۱۲۴۵/۶۴۳	الملک‌الصالح نجم‌الدین ایوب (دورهٔ دوم سلطنت)
۱۲۴۹/۶۴۷	الملک‌المعظم تورانشاه (متفقاً با حکومت مصر)
۶۴۸ـ۵۸/۱۲۵۰ـ۶۰ غلبهٔ مغولان	الملک‌الناصر دوم صلاح‌الدین

۳ ـ در حلب

۱۱۸۳/۵۷۹	الملک‌العادل اول سیف‌الدین
۱۱۸۶/۵۸۲	الملک‌الظاهر غیاث‌الدین
۱۲۱۶/۶۱۳	الملک‌العزیز غیاث‌الدین
۶۳۴ـ۵۸/۱۲۳۷ـ۶۰ غلبهٔ مغولان	الملک‌الناصر دوم صلاح‌الدین

۴ ـ در دیار بکر (میافارقین وجبل سنجار)

۱۱۸۵/۵۸۱	الملک‌الناصر اول صلاح‌الدین
۱۱۹۵/۵۹۱	الملک‌العادل اول سیف‌الدین
۱۲۰۰/۵۹۶	الملک‌الاوحد نجم‌الدین ایوب
۱۲۱۰/۶۰۷	الملک‌الاشرف اول مظفرالدین

۶۱۷/ ۱۲۲۰	الملك المظفر شهاب الدين
۶۰_۶۴۲/ ۱۲۴۴_۵۸	الملك الكامل دوم ناصر الدين

غلبهٔ مغولان

۵ ـ در دیار بکر (حصن کیفا و آمد)

۶۲۹/ ۱۲۳۲	الملك الصالح نجم الدين ايوب
۶۳۶/ ۱۲۳۹	الملك المعظم تورانشاه
۶۴۷/ ۱۲۴۹	الملك الموحد تقي الدين
۶۸۲/ ۱۲۸۳	الملك الكامل سوم محمد
؟	الملك العادل مجير الدين
؟	الملك العادل شهاب الدين
؟	الملك الصالح ابوبكر
۷۸۰/ ۱۳۷۸	الملك العادل فخر الدين
؟	الملك الاشرف شرف الدين
۸۳۶/ ۱۴۳۳	الملك الصالح صلاح الدين
۸۵۶/ ۱۴۵۲	الملك الكامل چهارم احمد
	الملك العادل خلف
۸۶۶/ ۱۴۶۲	خليل (؟)
؟	سليمان
؟	حسين

غلبهٔ آق‌قوینلو

۶ ـ یمن

۵۶۹/ ۱۱۷۴	الملك المعظم شمس الدين تورانشاه

۵۷۷ / ۱۱۸۱	الملك العزیز ظهیر الدین طغتکین (تغتکن)
۵۹۳ / ۱۱۹۷	معز الدین اسماعیل
۵۹۸ / ۱۲۰۲	الملك الناصر ایوب
۶۱۱ / ۱۲۱۴	الملك المظفر سلیمان
۶۱۲-۲۶ / ۱۲۱۵-۲۹	الملك المسعود صلاح الدین

امرای آل رسول قدرت را به دست می‌گیرند .

۷ - شاخه‌های کوچکی از ایوبیان در بلعبك ، حمص ، کرك ، حما ، بانیاس ، شبیبه و بسرا حکومت کرده‌اند .

برای تفصیل نگاه‌کنید به زامباور ، ۹-۹۸

ایوب مؤسس این‌سلسله از قبیلهٔ کردان هذبانی بود ، هرچند که خاندان ایوبی درنتیجهٔ خدمت در کنارسربازان ترك‌سخت ترکمآب شده بودند . زنگی بن‌آق سنقر ، فرمانروای ترك حلب و موصل عدهٔ کثیری از کردان جنگجو و سلحشور را به خدمت خود درآورد ، و درسال ۵۳۲/۱۱۳۸ ایوب ، و اندکی پس از آن برادرش شیرکوه به خدمت نورالدین زنگی داخل شدند . در ۵۶۴/۱۱۶۹شیرکوه‌زمام‌امورمصررا بدست‌گرفت، اماتقریباً بلافاصله‌درگذشت. سپاهیان او برادرزاده‌اش صلاح‌الدین را به جانشینی وی برگزیدند . بنابراین صلاح‌الدین مؤسس واقعی سلسلهٔ ایوبی محسوب می‌شود . وی آخرین آثار حکومت فاطمیان را درمصر محو کرد، ودرقلمرو پیشین حکومت‌آنان خطمشی تعلیماتی ودینی مبتنی برمذهب اهل تسنن را در پیش گرفت . به‌این‌ترتیب غلبهٔ ایوبیان بر سرزمینهای تحت حکومت فاطمیان سیر عکس‌العمل اهل تسنن را ، که دردورهٔ سلجوقیان سبب‌برافتادن شیعیگری درقلمروپیشین دیلمیان شده بود، کامل کرد . یکی دیگر ازوجوه سیاست صلاح‌الدین پی‌گیری مجدانهٔ جهاد علیه صلیبیان بود ، و این سیاست احساسات مسلمانان را به پشتیبانی از وی وحدت بخشید ، و اورا قادر ساخت که سپاهیان ترك و کرد و عرب را به خاطر مقصد

مشترکی باهم متحد سازد . باپیروزی حطین در۱۱۸۷/۵۸۳ شهرمقدس اورشلیم (بیت‌المقدس) پس از هشتاد سال باردیگر به دست مسلمانان افتاد ، و فرنگان ، البته به طور موقت ، از تمام مستملکات خود به‌استثنای چند شهر ساحلی رانده شدند .

صلاح‌الدین قبل از مرگش ، که در۱۱۹۳/۵۸۹ اتفاق افتاد ، بخشهای مختلف مملکت ایوبی ، از جمله شهرهای شام، الجزیره و یمن ، را میان افراد مختلف خانوادهٔ خود تقسیم کرد ، وهرکدام را درناحیه‌ای به‌حکومت گماشت. معهذا در دورهٔ حکومت‌العادل و الکامل وحدت و مرکزیت دولت ایوبی حفظ شد . در زمان این دوسلطان سیاست پرجنب‌وجوش و سلحشورانهٔ صلاح‌الدین جای خود را به سیاست « کج‌دار و مریز » و روابط دوستانه با فرنگان داد . به‌خصوص که شاخهٔ شمالی ایوبیان در دیاربکر و الجزیره ازجانب سلاجقهٔ روم و خوارزمشاهیان سخت تحت فشار قرار داشتند . اوج این سیاست جدید وقتی بود که الکامل بیت‌المقدس را به امپراطور فردریك دوم باز گردانید . دوران صلح و آشتی فواید اقتصادی بسیار برای مصر و شام داشت ، و از آنجمله بود احیای تجارت و داد وستد با قدرتهای مسیحی مدیترانه .

الکامل در ۱۲۳۸/۶۳۵ درگذشت ، و پس از مرگ وی سلسلهٔ ایوبیان براثر نزاعهای داخلی از هم گسیخت . ایوبیان درجنگ صلیبی ششم پیروزی یافتند ، و سن‌لویی ، شاه فرانسه ، اسیرشد ، اما اندکی بعد از مرگ الصالح سپاهیان ترك ممالیك بحری درمصرقدرت یافتند ، ورئیس خود ایبك را نخست به اتابکی و سپس در ۱۲۵۰/۶۴۸ به سلطنت برداشتند . الملك‌العادل در سال ۱۲۱۵/۶۱۲ نوادهٔ جوان خود المسعود صلاح‌الدین را همراه یك اتابك به فرمانروایی یمن فرستاد ، اما ایوبیان نتوانستند در آنجا قدرت خود را حفظ کنند ، و آن ناحیه به دست خدمتگزاران پیشین آنها، رسولیان افتاد .

بیشتر امرای ایوبی شمال را مغولان ازمیان برداشتند ، تنها شاخهٔ حما به علت گمنامی و اطاعت‌پذیری آن ، تا سال ۱۳۴۲/۷۴۲ باقی ماند . باری ،

در دیاربکر هم یك دولت محلی کرد در اطراف حصن کیفا وجود داشت که از حملات تیموریان جـان سالـم به در برد ، تا آنکه سرانجام به دست امرای آق‌قوینلو برافتاد .

مآخذ : لین‌پول ، ۹–۷۴ ؛ یوستی ، ۴۶۳ .
زاخو ، ۱۹ (شاخه‌های بعلبك ، کرك ، وحصن‌کیفا) .
زامباور ، ۱۰۱–۹۷ و جدول II ؛ دائرةالمعارف، اسلام ، چاپ دوم . مقالهٔ «ایوبیان» به‌قلم ك . کاهن (Cl . Cahen) .
H . A . R . Gibb , «The Aiyūbids , » in K . M . Setton *et al* ., eds., *A history of the Crusades. II The later Crusades 1189 – 1311.* (Philadelphia 1962) , 693 - 714) .
الهمدانی والجهانی، الصلیحیون والحرکة الفاطمیة فی‌الیمن، باجدولی ازایوبیان یمن درص۳۴۷

مماليك

١٥١٧—١٢٥٠/٩٢٢—٦٤٨

مصر وشام

١ـ مماليك بحرى ١٣٩٠ـ١٢٥٠/٧٩٢ـ٦٤٨

١٢٥٠/٦٤٨	شجر الدر
١٢٥٠/٦٤٨	المعز عزالدين ايبك
١٢٥٧/٦٥٥	المنصور نورالدين على
١٢٥٩/٦٥٧	المظفر سيف الدين قتز
١٢٦٠/٦٥٨	الظاهر ركن الدين بيبرس اول البندقدارى
١٢٧٧/٦٧٦	السعيد ناصرالدين بركه خان
١٢٨٠/٦٧٨	العادل بدرالدين سلاميش
١٢٨٠/٦٧٨	المنصور سيف الدين قلاؤن الالفى
١٢٩٠/٦٨٩	الاشرف صلاح الدين خليل
١٢٩٤/٦٩٣	الناصر ناصرالدين محمد (دورۀ اول سلطنت)
١٢٩٥/٦٩٤	العادل زين الدين كتبغا
١٢٩٧/٦٩٦	المنصور حسام الدين لاجين
١٢٩٩/٦٩٨	الناصر ناصرالدين محمد (دورۀ دوم سلطنت)
١٣٠٩/٧٠٨	المظفر ركن الدين بيبرس دوم الجاشنكير
١٣٠٩/٧٠٩	الناصر ناصرالدين محمد (دورۀ سوم سلطنت)
١٣٤٠/٧٤١	المنصور سيف الدين ابوبكر

۷۴۲/۱۳۴۱	الاشرف علاء الدین کوجوك
۷۴۳/۱۳۴۲	الناصر شهاب‌الدین احمد
۷۴۳/۱۳۴۲	الصالح عمادالدین اسماعیل
۷۴۶/۱۳۴۵	الکامل سیف‌الدین شعبان اول
۷۴۷/۱۳۴۶	المظفر سیف‌الدین حاجی اول
۷۴۸/۱۳۴۷	الناصر ناصرالدین‌حسن(دورهٔ‌اول‌سلطنت)
۷۵۲/۱۳۵۱	الصالح صلاح‌الدین صالح
۷۵۵/۱۳۵۴	الناصر ناصرالدین‌حسن(دورهٔ‌دوم‌سلطنت)
۷۶۲/۱۳۶۱	المنصور صلاح‌الدین محمد
۷۶۴/۱۳۶۳	الاشرف ناصرالدین شعبان دوم
۷۷۸/۱۳۷۶	المنصور علاءالدین علی
۷۸۳/۱۳۸۲	الصالح صلاح‌الدین‌حاجی دوم(دورهٔ‌اول سلطنت)
۷۸۴/۱۳۸۲	الظاهر سیف‌الدین برقوق [برجی]
۷۹۱/۱۳۸۹	حاجی‌دوم(دورهٔ‌دوم‌سلطنت باالقب‌المظفر)

۲ـ ممالیك برجی ۱۵۱۷-۱۳۸۲/۹۲۲-۷۸۴

۷۸۴/۱۳۸۲	الظاهر سیف‌الدین برقوق (دورهٔ اول سلطنت)
۷۹۱/۱۳۸۹	حاجی‌دوم(دورهٔ دوم‌سلطنت ، ازممالیك بحری)
۷۹۲/۱۳۹۰	الظاهر سیف‌الدین برقوق (دورهٔ دوم سلطنت)

۸۰۱/ ۱۳۹۹	الناصر ناصرالدین فرج (دورهٔ اول سلطنت)
۸۰۸/ ۱۴۰۵	المنصور عزالدین عبدالعزیز
۸۰۸/ ۱۴۰۵	الناصر ناصرالدین فرج (دورهٔ دوم سلطنت)
۸۱۵/ ۱۴۱۲	العادل المستعین (خلیفهٔ عباسی که به سلطنت اعلام شد)
۸۱۵/ ۱۴۱۲	المؤید سیف‌الدین شیخ
۸۲۴/ ۱۴۲۱	المظفر احمد
۸۲۴/ ۱۴۲۱	الظاهر سیف‌الدین ططار
۸۲۴/ ۱۴۲۱	الصالح ناصرالدین محمد
۸۲۵/ ۱۴۲۲	الاشرف سیف‌الدین برس بیگ
۸۴۱/ ۱۴۳۷	العزیز جمال‌الدین یوسف
۸۴۲/ ۱۴۳۸	الظاهر سیف‌الدین جقمق
۸۵۷/ ۱۴۵۳	المنصور فخرالدین عثمان
۸۵۷/ ۱۴۵۳	الاشرف سیف‌الدین اینال
۸۶۵/ ۱۴۶۱	المؤید شهاب‌الدین احمد
۸۶۵/ ۱۴۶۱	الظاهر سیف‌الدین خوشقدم
۸۷۲/ ۱۴۶۷	الظاهر سیف‌الدین بل‌بیگ
۸۷۲/ ۱۴۶۸	الظاهر تمربغا
۸۷۲/ ۱۴۶۸	الاشرف سیف‌الدین قائت بیگ
۹۰۱/ ۱۴۹۶	الناصر محمد
۹۰۳/ ۱۴۹۸	الظاهر قانصوح
۹۰۵/ ۱۵۰۰	الاشرف جانبلات

۹۰۶/۱۵۰۱	العادل سیف‌الدین تومان بیگ
۹۰۶/۱۵۰۱	الاشرف قانصوح الغوری
۹۲۲/۱۵۱۷	الاشرف تومان بیگ

غلبهٔ دولت عثمانی

ممالیك وارثان ماترك پربرکت ایوبیان درمصروشام بودند. ایوبیان مانند بیشتر سلسله‌های اسلامی معاصر خــود برای پشتیبانی و حفاظت خویش لازم دیدند که‌عده‌ای ازغلامان‌را به‌خدمت خود درآورند، وممالیك ازمیان محافظان ترك الملك الصالح نجم الدین ایوب برخاستند. در طی دوقرن و نیم حکومت مستقل مملوکان، دوسلسله از سلاطین که تا حدی به طور ساختگی از یکدیگر تمایز نهاده شده‌اند، به‌فرمانروایی نشستند. یکی سلاطین مــلوك بحری که‌به خاطر آنکه اردوگاه این محافظان دراصل در جزیرهٔ رضوه درنیل (البحر) بود، چنین نامیده شده‌اند، ودیگر سلاطین مملوك بُرجی که به‌مناسبت آنکه سلطان قلاؤن محافظان خود را دربرج قاهره جای داده بود، چنین خوانده شده‌اند.

سلطنت درمیان ممالیك بحری عموماً ارثی بود، اما ترتیب جانشینی درمیان سلاطین برجی ارثی نبود، وروشی چون روش قدیمی شیخوخیت و ارشدیت درمیان ترکان میان آنها شایع بود. از نظر نــژادی ممالیك بحری عمدةً ازقبایل قبچاق جنوب روسیه بودند که بامغولان و کردان اختلاط پیدا کرده‌بودند، امامالیك برجی بیشتر ازچرکسهای قفقاز بودند. وچرکستان تا پایان کاردولت ممالیك درآغاز قرن نوزدهم، بیشتر قدرت نظامی آنهارا تأمین می‌کرد. برخلاف گفتار بعضی از محققان که ممالیك نتوانستند بیش از دو سه نسل خویشتن‌را برسر پا نگهدارند، به‌نظر میرسد که‌سلسلهٔ ممالیك به‌خوبی بسط وتکثیر یافته‌اند، اما نسلهای‌بعدی‌دیگر دنبال‌اشتغالات نظامی نمی‌رفته‌اند، وناچار به‌تأمین قوا ازجائی دیگرمی‌پرداخته‌اند.

ممالیك سلسله مراتب بسیار پیچیده‌ای داشتند ، و مملوکان شخص سلطان در رأس این‌مراتب قرار داشتند . غلام (مملوك) بودن شرط اساسی احرازقدرت در دستگاه بود ، زیرا عناصر آزاد ، ازجمله فرزندان مملوکان پیشین ، مقامات پستتری درقشون داشتند (مشابه این وضع درتشکیلات غلامان ترك دولت عثمانی وجود داشت که‌در آن قاپی قللری امکانات و فرصتهای بیشتری برای‌ترقی وپیشرفت داشت) .

قدرت مطلقه سلطان را امرای بزرگ و سلسله مراتب اداری محدود می‌ساخت ، وتزلزل سلطنت را در برافتادن سریع حکمرانان وسه‌بار سلطنت کردن سلطانی‌چون محمدبن‌قلاؤن ملقب به‌الناصر می‌توان دید.ممالیك‌همچنان سیاست سنی مآبانهٔ ایوبیان را به‌شدت دنبال کردند، واینکه سلسلهٔ ناتوانی از خلفای عباسی را درقاهرد نگهداشته بودند مبین همین سیاست است.

قدرت‌وپیروزیهای دولت‌ممالیك چشم‌گیر بود. قتزسپاهیان‌هلاکوخان را درعین جالوت درسال ۶۳۸/۱۲۶۰ شکست داد ، و جانشین او بیبرس این پیروزی‌را استواری بخشید وپایه‌های حکومت را ، باوجود آنکه تهدید مغولان تاچند ده سال دیگر ادامه داشت ، مستقر ساخت. درآخر قرن‌سیزدهم شهرهای صلیبی منطقهٔ ساحلی شام وفلسطین از وجود دشمن پاك‌گشت ، و درقرن بعد به سلطنت روپنیان در ارمنستان‌کوچك ، یاکیلیکیا، خاتمه داده شد . به‌این ترتیب ممالیك به‌عنوان‌کوبندگان مغولان کافر و مسیحیان ، حیثیت و اعتبار فراوان یافتند. قلمرو آنان ازمغرب تاسیرنائیك ، ازجنوب تا نوبی ومسوه واز شمال تا کوههای توروس‌ادامه داشت وشهرهای مقدس‌عربستان‌را تحت‌حفاظت داشتند. درقرن پانزدهم سلاطین عثمانی به‌عنوان دشمنان عمدهٔ ممالیك شناخته شدند . ممالیك مملکت ترکمانان ذوالقدر (دلغدیر اغللری) رابه‌عنوان سدی بین خود ودولت‌عثمانی‌درمغرب دیاربکر حفظ کردند، وازدولت‌قرامانی‌پشتیبانی‌نمودند. اماقدرت‌و نیروی‌بیشتر سلاطین‌عثمانی، واستفادهٔ‌کامل و آزمودهٔ آنان ازتوپخانه و سلاحهای آتشین به‌نفع آنان‌کارگر افتاد. آخرین‌سلطان مملوك‌که واقعاً اهمیت

واعتباری داشت قانصوح‌الغوری بودکه‌درجنگی که‌درمرج دابق، نزدیك‌حلب درسال ۹۲۲/۱۵۱۶ رخ داد کشته شد ،وبعدازاین حادثه سلطان سلیم یاوزشام و مصررا متصرف شد . اینك این دوسرزمین جزء پاشانشینهای دولت عثمانی درآمدند،هرچند طبقهٔ نظامی مملوکان همچنان تا زمانی‌که محمدعلی پاشاآنها را در۱۲۲۶/۱۸۱۱ نابود ساخت ،عملا مصررا تحت اقتدارخویش داشتند.

مصروشام دردورهٔ حکومت ممالیك رونق مادی وشکفتگی فرهنگی‌و هنری بسیار داشت ،وبخصوص در بعضی زمینه‌ها چون معماری و سفالگری و فلزکاری به‌موفقیتهایی نائل آمد .

به‌نظر می‌آید که‌سرمنشاء علم « علائم نسب » ازدوره ممالیك است. مملوکان باقدرتهای مسیحی مدیترانه روابط نزدیك بازرگانی داشتند ، ومثلا بیبرس باوجود سیاست نظامی ضدمسیحی شدیدی‌که‌داشت ،پیمانهای تجارتی باجیمز اول شاه‌آراگون وشارل دوآنژو پادشاه سیسیل (صقلیه) بست .تنها در اواخر حکومت ممالیك بود که‌براثر آنکه پرتقالیان ازراه دریا افریقا را دور زدند راه‌تجارتیی که‌درخاور نزدیك ازقلمرو ممالیك می‌گذشت منحرف شد ، ورونق بازار اقتصادی ممالیك‌را به‌خطر افکند.ودر نتیجهٔ ترس ازاین خطربود که‌قانصوح درنقاط ساحلی عربستان پایگاههای نظامی مستقر ساخت ، وکشتی هایی دراقیانوس هند به‌آب افکند تاجلو پرتقالیان‌را درآبهای هند سدکنند.

مآخذ: لین پول ، ۳-۸۰ ؛ زامباور ، ۶-۱۰۳
G. Wiet, L'Égypte arabe de la Conquête arabe à la conquête ottomane , 642–1517 , in G. Hanotaux , ed. *Histoire de la nation égyptienne* (Paris 1931–40), IV.; J. Sauvaget, " Noms et surnoms de Mamlouks » , *JA* , CCXXXVIII (1950) , 31–38.

۲۷

سلسلهٔ محمد علی پاشا

۱۲۲۰–۱۳۷۲/۱۸۰۵–۱۹۵۳

مصر

۱۲۲۰/۱۸۰۵	محمدعلی پاشا
۱۲۶۴/۱۸۴۸	ابراهیم پاشا
۱۲۶۴/۱۸۴۸	عباس پاشای اول
۱۲۷۰/۱۸۵۴	سعید پاشا
۱۲۸۰/۱۸۶۳	اسماعیل (وی در ۱۲۸۴/۱۸۶۷ عنوان خدیو برخود نهاد)
۱۲۹۶/۱۸۷۹	توفیق
۱۳۰۹/۱۸۹۲	عباس دوم حلمی
۱۳۳۳/۱۹۱۴	حسین کامل (عنوان سلطان اتخاذ کرد)
۱۳۳۵/۱۹۱۷	احمد فؤاد اول (در ۱۳۴۰/۱۹۲۲ عنوان شاه برخود نهاد)
۱۳۵۵/۱۹۳۶	فاروق
۱۳۷۱-۲/۱۹۵۲-۳	فؤاد دوم

حکومت جمهوری برقرارشد

محمدعلی (۱۱۸۲–۱۲۶۵/۱۷۶۹–۱۸۴۹) سربازی آلبانیائی بود که درقشون عثمانی خدمت میکرد . وی نخست جزء قوای عثمانی که برای بیرون کردن فرانسویان اشغالگر به‌مصر گسیل شدند بدان سرزمین رفت ، ودر آنجا

عملازمام اموررا به‌دست‌گرفت ، و سلطان عثمانـی را بر آن داشت تا وی را والی یاپاشای مصر بشناسد ، وخویشتن‌را از شرطبقهٔ نظامی مملوکان چرکسی رهاساخت .علت واقعی شهرت و معروفیت محمدعلی دردرك این واقعیت بود که‌ایالت تحت فرمان اویعنی مصر فقط درصورتی ترقی و پیشرفت می یابدکه کشفیات فنی ، تمرینات نظامی ، ونظامهـای تربیتی کـه‌در مغرب‌زمین تحول یافته است ، درآنجا نیز وارد شود.

بنابراین، وی‌را باید در ردیف بعضی ازمعاصرانش چون‌سلطان سلیم سوم وسلطان محمود دوم ، سلاطین عثمانی ، گذاشت واز پیشقدمان ترویج تمدن وفرهنگ غربی درشرق میانه محسوب داشت . اینك محمد علی پاشا از قشون جدیدی‌که از طریق نظام وظیفه گردآوری شده بود ، به مطیع ساختن سودان که‌منبع گرانقدر غلام وبرده بود ، پرداخت ؛ مؤسسات تعلیمات عالیه بامدرسین و مشاورین اروپائی بنیاد نهاده شد ؛ سیاست مالی‌اصلاح‌گردید ، و به‌صورتی بیرون‌آمد که با احتیاجات مملکت به ازدیاد درآمدها تناسب داشته باشد . در سیاست خارجی محمدعلی پـاشا وپسر مقتدر او ابـراهیم درجنگ استقلال یونان دخالت‌کردند، وخود مختاری واستقلال خود را دربرابر سلطان عثمانی حفظ‌نمودند ، ویك‌سلسله جنگهای تقریباً بی‌نتیجه با حکمرانان وهابی عربستان مرکزی‌کردند .

در آخر حکومت محمد علی پاشا ، مصر مقدار زیادی بدهکاری پیدا کرد وبار این بدهکاریها بازیاده‌رویها ومیل به‌تقلید از دربارهای سلطنتی اروپا به‌وسیلهٔ حکمرانانی چون اسماعیل پسر ابراهیم ، بیشتر شد . اسماعیل اولین کسی ازخاندان محمدعلی‌پاشا بود که‌ازسلطان عثمانی‌لقب خدیو،که اصلایك لقب باستانی ایرانی است ،گرفت ، وحکومت را در خانوادهٔ خود ارثی‌کرد، واین هردو نشانهٔ استقلال واقعی سلسلهٔ محمدعلی‌پاشا است. درزمان اسماعیل کارحفر کانـال سوئـز پـایان یـافت ، اما اقدامات امپریالیستی مصر در حبشه (اتیوپی) وسودان ثبات مالی‌مصررابهم زد .اینك مصر نیز مانند‌دولت عثمانی

زیر نفوذ و استیلای دول بستانکار اروپائی قرار گرفت . درنتیجه دولت بریتانیا زمام امور مالی مصررا دردست گرفت ، وقشون ثابتی در آنجا مستقر ساخت. دورهٔ قیمومیت بریتانیا تاسال ۱۹۲۲/۱۳۴۰ پایان نیافت.

در دورهٔ سلطنت فؤاد اول و فاروق ، دوتا ازحکمرانان مهم این سلسله ، مصر ازنظرداخلی گرفتار منازعات و کشمکش‌های حزب اکثریت وفد بادولت، وازنظر خارجی درپی‌زایل ساختن و ازمیان برداشتن آخرین اثرات استیلای بریتانیا بود.

درست قبل از پایان حکومت پادشاهی ، نحاس پاشا معاهدهٔ حق حکومت مشترك برسودان را ملغی ساخت، وفاروق‌را (پادشاه مصر و سودان) اعلام کرد . اما آتش‌نارضایتی ، بخصوص بعد از فاجعهٔ عرب و اسرائیل در ۱۹۴۸ بالاگرفت . حکومت پادشاهی درمصر هرگز به صورت یك سلطنت عربی واقعی پذیرفته‌نشده‌بود ، وفاروق ناچار شد که‌در۱۹۵۲ ازسلطنت‌استعفا بدهد . در سال بعد ، حکومت پادشاهی (سلطنتی) در مصر ملغی شد .

مآخذ : لین پول ، ص۸۴ ؛ زامباور ، ۱۰۷
دائرةالمعارف اسلام ، چاپ‌اول ، مقالهٔ «خدیو » (بقلم‌ج. ﻫ . کرامرز J. H. Kramers)

فصل چهارم

شبه جزیره عربستان

۲۸

قرامطه یا قرمطیان

آخر قرن یازدهم ـ ۸۹۴ / آخر قرن پنجم ـ ۲۸۱
عربستان شرقی ومرکزی ، مرکز آنها در بحرین

۲۸۱/۸۹۴	ابوسعید حسن جنابی
۳۰۰/۹۱۳	ابوالقاسم سعید
۳۱۱/۹۲۳	ابوطاهر سلیمان
۳۲۲/۹۴۴	ابومنصور احمد
۷ـ۳۶۱/۹۷۲ـ۶	ابو یعقوب یوسف

حکومت عقدانیه (مجمع‌شیوخ)

جنبش قرامطه از اندیشه‌هایی مهدوی (مسیحایی) شیعیان افراطی سرچشمه‌گرفت ، واحتمالا در ابتدا ملهم ازانتشار تبلیغات اسماعیلیان در میان قبایل بدوی شام و صحاری عربستان بود .

در آغاز قرن دهم (قرن چهارم هجری) زکرویهٔ قرمطی شورشی در صحرای شام برپا کردکه در ۲۹۳/۹۰۶ سرکوبی شد . اما بزرگترین مرکز فعالیت قرمطیان دربحرین ، منطقه ساحلی عربستان شرقی تاجنوب‌عراق بود. آنان ازنارضائیهای اجتماعی محلی ، واغتشاشی که در نتیجهٔ شورش غلامان سیاه زنج در قسمت سفلای عراق ایجاد شده بود سود جستند ودولتی قوی ، پابرجا ، وازنظر اقتصادی مرفـه تشکیل دادند . ابوسعید ،که داعی و نمایندهٔ مؤسس جنبش قرمطی ، یعنی‌حمدان قرمط (که تقریباً شخصیتی موهوم است)، بود به‌وجود آورندهٔ این دولت است ، و یك قرن و اندی بعد قرامطهٔ بحرین

هنوز عموماً به‌نام وی بازخوانده می‌شوند .

سازمان دولت قرمطیان هرچند بربنیان کار بردگان سیاه پوست نهاده شده بود ، تقریباً جنبهٔ اشتراکی داشت ومالیاتی که‌جمع می‌شد در میان افراد جامعه به‌نسبت احتیاجشان تقسیم می‌گشت . از آنجا که قرمطیان تحت تأثیر کیش اسماعیلی قرار داشتند ، وکیش اسماعیلی به مفاهیم باطنی احکام دینی توجه داشت و تشریفات ظاهری دین‌را نکوهش می‌کرد ، آداب واعمال‌دینی قرمطیان مطابق مرسوم اهل سنت نبود . سلسلهٔ ابوسعیدی رهبران جنگی و سیاسی محسوب می‌شدند ، وامور جامعه به‌دست مجمعی از شیوخ که بدان عقدانیه می‌گفتند اداره‌می‌شد .

روابط قرمطیان بااسماعیلیان فاطمی شمال افریقا مبهم است. درحال حاضر تمایل برآنست که احتمال اقدامات مجزای دو نهضت را درابتدای قرن دهم ، ناچیز انگارند . قرامطه ازبحرین کوفه را غارت کردند ، وکاروانهای زائران‌را مورد حمله قراردادند، عمان‌را متصرف‌شدند، ودر ۳۱۷/۹۲۹ مکه‌را غارت نمودند وحجرالاسود را به عنوان شیئی که مورد ستایش وبزرگداشت خرافه‌پرستان است ازخانهٔ کعبه به‌غنیمت بردند، ولی بیست سال‌بعد به‌تقاضای خلیفهٔ فاطمی، منصور ،آنرا به‌جای خود بازگردانیدند .

دولت قرمطی کم‌کم به‌صورت جمهوری‌گونه‌ای تحول پذیرفت و تا پایان قرن‌یازدهم رونق‌خودرا حفظ کرد،حتی‌دردو یا سه‌قرن بعد ، عقایدقرمطیان هنوز شایع بود.

مآخذ : زامباور ، ۱۱۶

M. J. de Coeje, *Mémoire sur les Carmathes du Bahraïn et les Fatimides* (Leiden 1886).

W. Madelung, "Fatimiden und Baḥrainqarmaṭen", *Der Islam*, XXXIV (1959), 34–88.

۲۹

امامان زیدی یمن یابنی رسی

ــ اوایل قرن نهم /ــ اوایل قرن سوم

مقر آنان درصعده یا صنعا

۱ـ دورهٔ قدیم (بنی رسی)

؟	ترجمان الدین قاسم الرسی متوفی در ۸۶۰/۲۴۶
۸۶۰/۲۴۶	حسین
۸۹۳/۲۸۰	یحیی الهادی الی الحق اول
۹۱۱/۲۹۸	محمد المرتضی
۹۱۴/۳۰۱	احمد النصر
؟	حسین المنتخب
۹۳۶/۳۲۴	قاسم المختار
؟	یوسف المنصور الداعی
؟	قاسم المنصور
۱۰۰۳/۳۹۴	حسین المهدی
؟	جعفر
۱۰۳۵/۴۲۶	حسن
۱۰۳۹/۴۳۰	ابوالفتح الناصر الدیلمی
۱۰۶۲/۴۵۴	فتح صنعا به‌دست صلیحیون
۱۰۸۷/۴۸۰	حکمرانان صلیحی

۴۹۲/۱۰۹۹	**حکمرانی سلسلهٔ همدانی حاتم‌بن الغشیم**
۵۴۵/۱۱۵۰	احمد المتوکل
۵۵۶/۱۱۶۱	**حکومت همدانیان از نو**
۵۶۹/۱۱۷۴	**فتح یمن به دست ایوبیان**
۵۹۴/۱۱۹۸	عبدالله المنصور
۶۱۴/۱۲۱۷	یحیی الهادی الی‌الحق دوم (درصعده)
۶۱۴/۱۲۱۷	محمدالناصر (تاسال ۱۲۲۶/۶۲۳ در نواحی جنوبی)
۶۴۶/۱۲۴۸	احمدالمهدی‌المطیع
۶۵۶/۱۲۵۸	شمس‌الدین احمدالمتوکل
ح۶۸۰/ح۱۲۸۱	داوداالمنتصر

۲ـ دورهٔ جدید (بنی‌قاسم)

ح۱۰۰۰/ح۱۵۹۲	قاسم المنصور
۱۰۲۹/۱۶۲۰	محمدالمؤیداول
۱۰۵۴/۱۶۵۴	اسماعیل المتوکل
۱۰۸۷/۱۶۷۶	محمد المؤیددوم
۱۰۹۲/۱۶۸۱	محمدالهادی
۱۰۹۷/۱۶۸۶	محمد المهدی
۱۱۲۸/۱۷۱۶	قاسم المتوکل
۱۱۳۹/۱۷۲۶	حسین‌المنصور (دورهٔ اول سلطنت)
۱۱۳۹/۱۷۲۶	محمدالهادی المجید (؟)
۱۱۴۰/۱۷۲۸	حسین المنصور (دورهٔ‌دوم‌سلطنت)

۱۱۶۰ / ۱۷۴۷	عباس المهدی (؟)
ح۱۱۹۰ / ح۱۷۷۶	علی المنصور
۱۲۲۱ / ۱۸۰۶	احمد المهدی(؟)
؟	علی المنصور(دورهٔ دوم سلطنت) ؟
۱۲۵۷ / ۱۸۴۱	قاسم المهدی
۱۲۶۱ / ۱۸۴۵	محمد یحیی
۱۲۸۹/۱۸۷۲	**فتح صنعا بدست ترکان عثمانی**
۱۳۰۸ / ۱۸۹۰	حمیدالدین یحیی
۱۳۲۲ / ۱۹۰۴	یحیی محمود المتوکل
۱۳۶۷ / ۱۹۴۸	سیف‌الاسلام احمد
۱۳۸۲ / ۱۹۶۲	محمد بدر

زیدیان ازفرق معتدل شیعه بودند که اعتقاد داشتند علی علیه‌السلام را حضرت محمد به‌مناسبت فضایل شخصی او به امامت برگزید ، نـه به‌مناسبت حکم الهی یانص؛ همچنین به‌عقیدهٔ آنان امام پنجم شیعه‌حقاً می‌بایست زید ، برادر محمدالباقر ، که‌درزمان حکومت هشام خلیفهٔ اموی به‌شهادت رسیدباشد نه‌وی . اعقاب‌وجانبداران زید بعداً درنتیجهٔ تبلیغ‌ودعوت مردم دیلم ونواحی ساحلی جنوب غربی دریای‌خزررا که منطقه‌ای تقریباً غیرقابل حصول و برای دعوت‌آنان بدون مانع ومحظور بود ، به کیش خود درآوردند. ناحیهٔ یمن‌در گوشهٔ جنوب غربی شبه‌جزیرهٔ عربستان نیز همین خصوصیت‌را داشت واززیر نفوذ خلفای عباسی به‌دوربود، وازاین‌رو ترجمان‌الدین قاسم‌بن ابراهیم طباطبا، ازاعقاب حسن‌بن‌علی (ع) درعهد خلافت‌مأمون خودرا درآنجامستقر ساخت. عنوان بنی‌رسی که‌براین سلسله نهاده‌شده است ظاهراً منشاء جغرافیائی داشته، وازنام‌ایالتی درحجاز به‌نام‌الرّس که قاسم‌بر آن‌حکومت داشته،گرفته‌شده‌است.

به‌این ترتیب بنی‌رسی درصعده، واقع درشمال یمن، مستقر شدند، و توانستند دربرابر خوارج محلی ،قرمطیان و دیگرکسانی که مخالف حکومت آنان بودند ، قدرت خویش را حفظ کنند . بنی‌رسی علاوه بر صعده اغلب صنعارا نیز در تصرف داشتند . در سراسر قرن بعد یمن‌همچنان مرکز دعوت زیدیان بود، وداعیان زیدی به‌ایالات اطراف دریای خزر ودیگر جاهای دنیای اسلام روانه می‌شدند . صنعا را صلیحیون درنیمهٔ دوم قرن یازدهم (قرن‌پنجم هجری)گرفتند، و درقرن بعد مدت پنجاه سال به‌دست امرای عرب بنو همدان افتاد . در دورهٔ حکومت احمدالمتوکل ،که یکی از اعقاب امام زیدی قرن دهم ، امام احمدالناصر بود ، دولت زیدیان برای مدت‌کوتاهی رونق از سر گرفت . غلبهٔ ایوبیان بریمن در سال ۵۶۹/۱۱۷۴ قدرت امامان زیدی‌را بسیار محدود ساخت، اما در دورهٔ حکومت نخستین امرای رسولی دیگربار تا حدی قدرت یافتند تا اینکه مشاجرات وکشمکش‌های داخلی دولت آنهارا در یمن به‌پایان آورد .

ازاین زمان به‌بعد نام‌امامان مختلفی برما معلوم است‌امابه نظرمی‌رسد که در نتیجهٔ سربرآوردن امامانی از سلسله‌های دیگر حسنی ومدعیان مختلف امامت فترات ووقفه‌هایی درجانشینی امامان رخ‌داده است. ترکان عثمانی یمن را از۹۲۳/۱۵۱۷تا ۱۰۴۵/۱۶۳۵ درتصرف داشتند، ودرقرن شانزدهم امرای ترك عده‌ای از امامان را به استانبول بردند.

اما پس‌ازآنکه ترکان عثمانی یمن‌را ترك‌گفتند ، زیدیان صنعا را ازنو متصرف شدند ، وسلسلهٔ جدیدی از امامان ازنسل امام یوسف‌المنصورالداعی روی کار آمد. این‌سلسله ، با وجود اشغال مجدد صنعا به‌وسیلهٔ ترکان عثمانی از۱۲۸۹/۱۸۷۲تا ۱۳۰۸/۱۸۹۰ ، دوام آوردوتا امروز باقی است.

مآخذ : زاخو ، ۲۲ ، زامباور ۱۲۲۴ وجدول B.
دائرةالمعارف اسلام ، چاپ اول ، مقالات « زیدیه » و « صنعا » به قلم. ر. ستروتمان .
(R. Strothmann)

۳۰

صُلَیحیون

۱۱۳۸-۱۰۴۷/۵۳۲-۴۳۹

یمن

۱۰۴۷/۴۳۹	علی بن محمد
۱۰۶۷/۴۵۹	المکرم احمد بن‌علی
۱۰۸۴/۴۷۷	المکرم‌الاصغرعلی‌بن‌احمد } تحت فرمانروایی السیدةاروی
ح۱۰۹۱/ح۴۸۴	المنصورسبابن‌احمدبن‌المظفر } تحت فرمانروایی السیدةاروی
۱۱۳۸-۱۰۹۹/۵۳۲-۴۹۲	السیدة اروی

قدرت به‌دست زُرَیعیان یا بنوکرم ، حکمرانان عدن ، می‌افتد .

پس‌ازفتوحات اولیهٔ اعراب ، شبه جزیره عربستان از نظر سیاسی و فرهنگی راکد ماند. درصفحات پیش این‌کتاب گفتیم که‌ناحیهٔ یمن به‌علت بُعد مسافت آن ازمقر خلافت درعراق ، مرکز بدعتهای شیعی ، بخصوص پایگاه زیدیه‌گشت . یمن همچنین منطقهٔ مساعد وباروری برای قبول دعوت فرقه‌های افراطی‌تر شیعی، چون فرقه اسمعیلیه یا سبعیه بود، وهمینکه فاطمیان در اواخر قرن دهم درمصر استقرار یافتند و اماکن مقدسهٔ حجاز اطاعت خلفای فاطمی‌را گردن نهادند ، بین مصر ویمن روابط نزدیکی برقرارگشت .

صلیحیون به‌عنوان پیروان دعوت اسماعیلی ودست نشاندگان اسمی خلفای فاطمی دریمن حکومت کردند . علی‌بن محمد ،که‌یکی ازافراد قبیله همدان ،ازاعراب جنوب ، وفرزند یکی ازقضات محلی‌بود ، به نیابت داعی فاطمی ، سلیمان‌الزواحی ، رسید و توانست امیرنشینی در نواحی کوهستانی یمن ایجادکند. وی‌سلسلهٔ حبشی‌نجاحیان تهامه‌را در۱۰۶۳/۴۵۵ شکست داد،

وصنعا را ازدست امامان زیدی گرفت، وبه‌حجاز حمله برد، ودرسال بعد عدن را ازتصرف بنومَعْن خارج ساخت. در زمان حکمرانی پسرش المکرم احمد، اقتدار صلیحیون به‌نهایت وسعت خود رسید، ولی آنان‌نتوانستند سرزمینهای مفتوحه را بعدازقرن یازدهم نگهدارند. امرای نجاحی ازنوقدرت یافتند،عدن کماکان استقلال پیدا کرد ،وامامان زیدی درصعده واقع در شمال صنعا باقی ماندند. دردورهٔ اخیر حکومت احمد قدرت واقعی دردست همسر مقتدر وی السیدة اروی بود،ووی تازمانمرگش (۵۳۲/۱۱۳۸) بااقتدارتمام حکومت‌راند و پایتخت صلیحیان را از صنعا به ذوجبله منتقل ساخت .درآخرقدرت به‌دست بنی زریع یازریعیان افتاد، وآنان‌تا زمانی که‌تورانشاه ایوبی در ۵۶۹/۱۱۷۴ به‌یمن قدم گذاشت، همچنان برسر قدرت بودند. ازاین‌پس نیز تا اواخر قرن دوازدهم بعضی ازشاهزادگان صلیحی قلاعی دریمن درتصرف‌داشتند.

مآخذ: لین پول، ۹۴؛ زامباور ۱۹–۱۱۸ (مطالب هردو مأخذ به‌کلی نادرست است).
دائرةالمعارف اسلام، چاپ اول، مقالهٔ «صلیحیون» به قلم ف.کرنکوف (F.Krenkov)
نجم الدین عمارة الیمنی، تاریخ الیمن، درکتاب
H. C. Kay, Yaman,its early mediaeval history (London 1892)، 19–64.
الهمدانی والجهانی، الصلیحیون والحرکة الفاطمیه فی‌الیمن، باجدول مفصل درصفحه۳۳۵.

۳۱

رسولیان یا بنی رسول

۶۲۶–۸۵۸/۱۲۲۹-۱۴۵۴

یمن

۱۲۲۹/۶۲۶	الملك المنصور نورالدین عمر اول
۱۲۵۰/۶۴۷	الملك المظفر شمس الدین یوسف اول
۱۲۹۵/۶۹۴	الملك الاشرف ممهدالدین عمر دوم
۱۲۹۶/۶۹۶	الملك المؤید هزبرالدین داود
۱۳۲۲/۷۲۱	الملك المجاهد سیف الدین علی
۱۳۶۳/۷۶۴	الملك الافضل ضرغام الدین عباس
۱۳۷۷/۷۷۸	الملك الاشرف ممهدالدین اسماعیل اول
۱۴۰۰/۸۰۳	الملك الناصر صلاح الدین احمد
۱۴۲۴/۸۲۷	الملك المنصور عبدالله
۱۴۲۷/۸۳۰	الملك الاشرف اسماعیل دوم
۱۴۲۸/۸۳۱	الملك الظاهر یحیی
۱۴۳۹/۸۴۲	الملك الاشرف اسماعیل سوم
۱۴۴۲/۸۴۵	الملك المظفر یوسف دوم
۸۴۶–۵۸/۱۴۴۲–۵۴	**دورهٔ اغتشاش . دراین دوره چهار تن مدعی حکومت بودند تا آنکه درسال ۸۵۸/۱۴۵۴ قدرت به‌دست طاهریان یا بنی طاهر افتاد.**

تورانشاه‌ایوبی ، برادرصلاح الدین‌ایوبی ،یمن‌را درسال ۵۶۹/۱۱۷۴ فتح کرد ، و از آن‌زمان تاسال ۶۲۶/۱۲۲۹ یمن‌تحت فرمانروایی امیران ایوبی بود ،ودر این سال پسرالملك الکامل ، صلاح‌الدین یوسف ، مجبور به‌ترك آن شد . با وجود این جانشینان آنها ، یعنی رسولیان سیاست‌ایوبیان را در یمن ادامه دادند، و به‌توسعه وپیشرفت مذهب تسنن در این منطقه که دست‌کم در قسمتهای کوهستانی آن ازمدتها قبل فرق شیعی مستقر شده بودند ،کوشیدند. با آنکه مورخ آل‌رسول،الخزرجی، نسب‌رسول، مؤسس این‌سلسله‌را به‌قحطان، جد اعراب جنوب ،می‌رساند،ولی درواقع وی از نسل ترکمانان غز بود که به‌عنوان رسول دردستگاه خلفای عباسی خدمت می‌کرد، و درتاریخ این‌سلسله به‌مشخصاتی که‌ترك‌بودن آنهارا مدلل می‌دارد برمی خوریم.

نوهٔ رسول، الملك‌المنصور عمر، زبیدرا که در نواحی ساحلی واقع است پایتخت خود قرار داد ، اما استیلای‌خودرا به‌نواحی کوهستانی بسط داد وتعزوصنعا را از امامان زیدی بگرفت ، ورسولیان مدت یك‌قرن‌ونیم صنعارا در تصرف داشتند . عمر مکـه را نیز بدست‌آورد ، و مملکت وی از حجاز تا حضرموت بگسترد ، و به این طریق قدرت رسولیان در دنیای اسلام اهمیت بین‌المللی‌یافت. نوشته‌اند که دراین‌هنگام سفیرانی ازچین به‌یمن آمدند، وتردید نیست که محرك این عمل روابط تجارتی حضرموت با خاور دور بوده است . روابط فرهنگی‌وسیاسی رسولیان‌باایوبیان وممالیك مصر نیز قوی بود . بعدها رسولیان نتوانستند استیلای‌خودرا برمناطق کوهستانی حفظ کنند،وپس‌ازمرگ الملك‌الناصراحمد در ۸۲۷/۱۴۲۴ کشمکش‌های داخلی وپراکندگی در دولت رسولیان ظاهر شد ،وشورش سپاهیان مملوك رسولیان وشیوع طاعون وضع‌را بدتر ساخت. سرانجام الملك‌المسعود ، آخرین امیر رسولی ، در برابر قدرت روبه ترقی بنی‌طاهر، امرای لحج‌وعدن، ازسلطنت کناره‌گیری کرد ، وبنی‌طاهر تا آغاز قرن شانزدهم که یمن به تصرف سلاطین عثمانی درآمد بیشتر یمن را در دست داشتند .

مآخذ : لین‌پول، ۱۰۰—۹۹ ؛ زامباور ، ۱۲۰.
دائرةالمعارف اسلام ، چاپ اول، مقالهٔ «رسولیان» به‌قلم آ. س. تریتون (A. S. Tritton)
الخزرجی ، العقود لؤلؤیه فی‌اخبار الدولة الرسولیه . به‌تصحیح شیخ محمد عسل ، و به‌ترجمهٔ
سر. ج. و. ردهاوس تحت عنوان :
The pearl-strings, a history of the Resúliyy dynasty of Yemen,
Gibb Memorial Series 111/1—5 (London 1906—13)

۳۲

آل بوسعید : سلاطین مسقط و سپس زنگبار

– ۱۷۴۱/ –۱۱۵۴

عمان و زنگبار

۱ـ سلطنت واحد

۱۱۵۴/۱۷۴۱	احمد بن سعید
۱۱۹۸/۱۷۸۳	سعیدبن احمد
۱۲۰۰؟/۱۷۸۶؟	حامد بن‌سعید
۱۲۰۶/۱۷۹۲	سلطان بن احمد
۱۲۲۰/۱۸۰۶	سالم بن سلطان
۱۲۲۰/۱۸۰۶	سعید بن سلطان

تقسیم سلطنت بعدازمرگ سعید

۲ـ در عمان

۱۲۷۳/۱۸۵۶	ثوینی بن‌سعید
۱۲۸۲/۱۸۶۶	سالم‌بن ثوینی
۱۲۸۵/۱۸۶۸	عزان بن قیس
۱۲۸۷/۱۸۷۰	ترکی‌بن سعید
۱۳۰۵/۱۸۸۸	فیصل‌بن ترکی
۱۳۳۱/۱۹۱۳	تیمور بن فیصل
۱۳۵۰– /۱۹۳۲–	سعید بن تیمور

۳ـ در زنگبار

۱۲۷۳/۱۸۵۶	مجید بن سعید
۱۲۸۷/۱۸۷۰	برغش بن‌سعید
۱۳۰۵/۱۸۸۸	خلیفه‌بن برغش
۱۳۰۷/۱۸۹۰	علی بن‌سعید
۱۳۱۰/۱۸۹۳	حامد
۱۳۱۴/۱۸۹۶	حمود
۱۳۲۰/۱۹۰۲	علی بن حمود
۱۳۲۹/۱۹۱۱	خلیفه
۴ـ۱۳۸۰/۴ـ۱۹۶۰	عبدالله بن‌خلیفه

انقلاب،والحاق به‌جمهوری تانزانیا

آل‌بوسعید میراث خوار سلسلهٔ امامان یعربی در عمان وسواحل افریقای شرقی بودند. احمدبن‌سعید درابتدا حکمران صحار بود، وبعد خود را مالک‌الرقاب تمام‌آن ناحیه ساخت.

وی احتمالاً در۱۱۶۳/۱۷۴۹ عنوان امام برخود نهاد (به‌عنوان امام اباضیه‌که سه‌چهارم جمعیت عمان‌را تشکیل می‌دادند، دربارهٔ اباضیه به‌صفحات قبل این‌کتاب مراجعه فرمائید)، اما پسرش سعید آخرین کسی بود که این عنوان‌را داشت،وحکمرانان بعدی آل‌بوسعیدخودرا سیدویاسلطان می‌خواندند. مسقط که‌بعداً پایتخت آل‌بوسعید شد، ازمدتها قبل یکی از بنادر مهم بین ـ المللی بشمار می‌رفت، و در نزاعهای پرتقالیان وسپس هلندیها برسر نظارت بازرگانی بر خلیج فارس، نقش پراهمیتی داشت. سید سلطان (۱۸۰۶ ـ ۱۲۰۶/۱۷۹۲) سیاستی توسعه طلبانه درپیش‌گرفت و به‌جزیرهٔ بحرین و بندر عباس وهرمز وقشم درسواحل جنوبی ایران دست اندازی کرد. باری موقعیت

آل بوسعید درآغازقرن‌نوزدهم براثر مهاجمات وهابیهٔ نجد به خطر افتاد ، و آنان برای مقابله بااین‌خطر بادولت بریتانیا که‌می‌خواست بندر مسقط ،به‌علت نزدیکی آن به‌راه دریایی‌هند، دردست دول‌دوست باشد، ازدراتحاد درآمدند. درسال ۱۲۱۲/۱۷۹۸ اولین معاهده‌باشرکت‌هندشرقی بسته شد ، وعمال‌شرکت بعداً مسقط را پایگاه خودساختند. دردهه‌های‌بعد قرن‌نوزدهم بریتانیا ازمسقط نفوذ خودرا برای پایان دادن به تجارت برده در خلیج فارس به‌کار انداخت .

امرای یعربی درمنازعاتی که دراواخر قرن‌هیجدهم با ایران کردند ، بیشتر مستملکات خود را درسواحل شرقی افریقا ازدست دادند، وازاین روتنها زنگبار ، پمبا وکلوه Kilwa برای آل بوسعید باقی ماند .اما سعید بن سلطان دردوران حکومت‌طولانی خویش استیلای خود را بر تمام مستعمره نشینهای عرب‌وسواحلی، ازمگادیشو درشمال تا دماغهٔ دلگادودرجنوب، بگسترد . پس ازمرگ‌وی (۱۲۷۳/۱۸۵۶) قلمرو آل‌بوسعید به‌دوقسمت که‌مراکز آنهابه‌ترتیب مسقط وزنگبار بود تقسیم شد . در۱۳۰۷/۱۸۹۰ جزایر زنگبار و پمبا تحت‌الحمایهٔ بریتانیا شدند. باآنکه دردسامبر سال ۱۹۶۳ قدرت سلطنت یکباردیگر روی‌کار آمد ،ولی در ژانویهٔ ۱۹۶۴ درنتیجهٔ یك کودتا حکومت سلطان‌آنجا به‌پایان رسید ، ودراوایل همان سال زنگبار با تانگانیکا به صورت جمهوری تانزانیا در آمد .

اما عمان . این منطقه از حدود ۱۳۱۹/۱۹۰۱ به بعد در نتیجهٔ ظهور یك نهضت تجزیه طلب در منطقه آن‌سوی جبل الأخضر ، گرفتار اغتشاشات سیاسی شده است . غالب، امام فعلی این تجزیه‌طلبان ، از لحاظ مالی به‌وسیلهٔ مصر پشتیبانی می‌شود. وی در ۱۹۵۷ علیه‌سلطان مسقط که هنوز ازنظرسیاسی با بریتانیا ارتباط نزدیك دارد مسلحانه قیام کرد .

مآخذ : زامباور ، ۱۲۹ وجدول M .
دائرةالمعارف اسلام ، چاپ اول ، مقالات «مسقط» . «زنگبار» بقلم ا.گروهمان.
دائرةالمعارف اسلام ، چاپ دوم، مقالهٔ «بوسعید» به‌قلم بکینگهام (C. F. Beckinghan

با شجره‌نامه‌ای که اشتباهات زامباور را درچند مورد اصلاح می‌کند.

R. Said – Ruete, " Die Al - Bu - Said Dynastie in Arabien und Ostafrika " *Der Islam*, xx(1932), 237–46.

با یك نسبنامه بین‌صفحات ۲۱۶ و۲۱۷ .

۳۳

آل سعود یا وهابیه

۱۱۵۹–/۱۷۴۶–

عربستان شمالی ومرکزی

۱۱۵۹/۱۷۴۶	محمدبن سعود
۱۱۷۹/۱۷۶۵	عبدالعزیز اول
۱۲۱۸/۱۸۰۳	سعودبن عبدالعزیز
۱۲۲۹/۱۸۱۴	عبدالله اول بن‌سعود
۱۲۳۳–۸/۱۸۱۸–۲۲	**غلبهٔ ترکان عثمانی**
۱۲۳۸/۱۸۲۳	ترکی
۱۲۴۹/۱۸۳۴	فیصل اول (دورهٔ اول سلطنت)
۱۲۵۳/۱۸۳۷	خالدبن‌سعود
۱۲۵۷/۱۸۴۱	عبدالله دوم‌بن ثنیّان (دست‌نشاندهٔ محمد علی‌پاشا، حکمران مصر)
۱۲۵۹/۱۸۴۳	فیصل‌اول (دورهٔ دوم‌سلطنت)
۱۲۸۲/۱۸۶۵	عبدالله‌سوم‌ابن‌فیصل (دورهٔ اول‌سلطنت)
۱۲۸۷/۱۸۷۱	سعودبن فیصل
۱۲۹۱/۱۸۷۴	عبدالله سوم (دورهٔ دوم سلطنت)
۱۳۰۵/۱۸۸۷	استیلای محمدبن رشید، امیرحائل. عبدالله تا ۱۳۰۷/۱۸۸۹ در حکمرانی ریاض باقی ماند.

۱۳۰۷ ۱۸۸۹	عبدالرحمن بن فیصل، به‌عنوان حکمران ریاض
۱۳۰۸ ۱۸۹۱	محمدبن فیصل المطوع دست نشانده آل رشید
۱۳۱۹, ۱۹۰۲	عبدالعزیز دوم
۱۳۷۳ ۱۹۵۳	سعود
۱۳۸۴ ۱۹۶۴	فیصل دوم

نهضت وهابیه بصورت یك نهضت اصلاح طلبانهٔ دینی و روحانی در نجد(عربستان مرکزی) شروع شد. پایه‌گذار آن محمدبن‌عبدالوهاب (متوفی‌در ۱۲۰۶/۱۷۹۱) بودکه عقیدهٔ او (که در تاریخ محلی نجد به نام عنوان‌المجد فی‌تاریخ نجد، تألیف عثمان‌بن‌عبدالله‌بن بشر محفوظ مانده است) نشان‌می‌دهد که پیرو محافظه‌کار وقشری اندیشه‌ها وعقایدکلامی وفقهی احمدبن حنبل و ابن‌تیمیه بوده‌است. وهابیان بر وحدت وتنزیه خداوند تأکید فراوان‌می‌نهادند، ودشمن هرنوع‌بدعت،بخصوص پرستش‌اولیاء وائمهٔ‌دین،واحترام‌وبزرگداشت اماکن واشیاء مقدسه بودند، وآنها را ازسنن ماقبل اسلام می‌دانستند. ازاین‌رو چون درعربستان قدرت نظامی وسیاسی بدست آوردند ، به‌طور اصولی تمام مقابر ائمه وعتبات عالیات را ویران ساختند .

محمدبن عبدالوهاب موردحمایت محمدبن‌سعود، امیرنجدی درعیه ، قرارگرفت، وشور وحمیت اصلاح‌طلبانهٔ اونیروی محرك توسعه‌طلبی سیاسی خاندان سعودی‌گردید. درآخر قرن هیجدهم تمام نجدفتح شده بود، ووهابیان عراق را مورد تاخت‌وتاز قرار دادند، واین تاخت وتاز با غارت کربلا درسال ۱۲۱۸/۱۸۰۳ به عنوان مرکز خرافات شیعی به اوج خود رسید. شهرهای مقدس حجاز تسخیر وغارت شد . دولت عثمانی طبیعتاً ناچار به عکس‌العمل

شد ، و سلطان عثمانی به محمدعلی پاشا ، حکمران مصر ، اختیار داد که علیه وهابیان وارد عملیات شود . از این‌رو ، ابـراهیم ، پسر محمد علی پاشا ، در ۱۲۳۳/۱۸۱۸ درعیه را گرفت ، و آن را با خاك یکسان کرد ، و امیر سعودی آنجارا اسیر کرد و برای سیاست به استانبول فرستاد ، وحجاز را متصرف شد. سعودیان در دورهٔ حکومت تـرکی و مخصوصاً در دورهٔ حکومت فیصل اول تاحدی ازنو قدرت یافتند ، ولی بعد از آن خاصه‌از آن جهت که نجد درآخرین سالهای قرن نوزدهم تحت استیلای آل رشید ، امرای حائل ، درآمد ، سخت تحت فشار قرارگرفتند ، چنانکه ناچار به‌کویت پناهنده شدند. روی‌کارآمدن مجدد آل‌سعود درقرن بیستم براثرمساعی عبدالعزیز بن‌سعود صورت پذیرفت. وی آل‌رشیدرا (که درجنگ‌جهانی اول‌طرفدار دولت‌عثمانی بودند)برانداخت. و از استقرار شریف حسین بعنوان خلیفه در مکه جلوگیری کرد ، و در ۱۹۳۰ خود در مکه به‌عنوان پادشاه حجاز و نجد تاجگذاری کرد ، و بـه این ترتیب دولت جدید عربستان سعودی راکه بیشتر شبه جزیرهٔ عربستان را تحت اقتدار دارد ، به وجود آورد .

مآخذ : زامباور ، ۱۲۴ و جدول .I .
دائرة المعارف‌اسلام ، چاپ اول ، مقالهٔ «ابن‌سعود» به قلم ج. هـ . مرتمان ، ومقالهٔ «وهابیه» به قلم د. س. مارگلیوت .
R. Hartmann, «Die Wahhabiten,» *ZDMG*, LXXVII (1924), 176–213.
H. St. John Philly, *Arabian Jubilee* (London 1952).
با شجره نامه‌های مفصل در صفحات ۵۷۱ — ۲۵۰
R. B. Winder *Saudi Arabia in the ninteenth century* (London 1965).

فصل پنجم

ایران زمین و قفقاز پیش از سلجوقیان

۳۴

باوندیان یا آل باوند

۱۳۴۹ – ۶۶۵/ ۷۵۰ – ۴۵

سواحل دریای خزر

۱ـ شاخهٔ کاؤسیه * (طبرستان)

۴۵، ۶۶۵	بـاو
۶۰/۶۸۰	.... ولاش
۶۸/۶۸۸	سرخاب اول
۹۸/۷۱۷	مهرمردان
۱۳۸/۷۵۵	سرخاب دوم
۱۵۵/۷۷۲	شروین اول
۱۸۱/۷۹۷	شهریار اول
۲۱۰/۸۲۵	شاپور یاجعفر
۲۲۲/۸۳۷	قارن اول
۲۵۳/۸۶۷	رستم اول
۲۸۲/۸۹۵	شروین دوم
۳۱۸/۹۳۰	شهریار دوم
؟	رستم دوم
۳۵۵/۹۶۶	دارا

* این شاخه راکیوسیه نیز نوشته‌اند ، رجوع شود به دائرةالمعارف فارسی ، ذیل « آل باوند » .

۹۶۹/۳۵۸	شهریار سوم
۱۰۰۶/۳۹۶	رستم سوم
۱۰۵۷_۷۴/۴۴۹_۶۶	قارن دوم

۲ـ شاخهٔ اصفهبدان

۱۰۷۴/۴۶۶	حسام‌الدوله شهریار
۱۱۱۰/۵۰۳	نجم‌الدوله قارن
۱۱۱۷/۵۱۱	شمس‌الملوك رستم
۱۱۱۸/۵۱۱	علاءالدوله علی
۱۱۴۰/۵۳۴	شاه غازی رستم اول
۱۱۶۳/۵۵۸	علاءالدوله یا شرف‌الملوك حسن
۱۱۷۲/۵۶۷	حسام‌الدوله اردشیر
۱۲۰۶_۱۰/۶۰۲_۶	ناصرالدوله‌یا شمس‌الملوك‌شاه‌غازی‌رستم‌دوم

۳ـ شاخهٔ کینخواریه (اینان دست نشاندگان مغول بودند)

۱۲۳۸/۶۳۵	حسام‌الدوله اردشیر
۱۲۴۹/۶۴۷	شمس‌الملوك محمد
۱۲۶۷/۶۶۵	علاءالدوله علی
۱۲۷۶/۶۷۵	تاج‌الدوله یزدگرد
۱۲۹۹/۶۹۸	ناصرالدوله شهریار
۱۳۱۴/۷۱۴	رکن‌الدوله کیخسرو
۱۳۲۸/۷۲۸	شرف‌الملوك
۱۳۳۴_۴۹/۷۳۴_۵۰	فخرالدوله حسن

در مازندران قدرت به‌دست آل افراسیاب افتاد

نواحی ساحلی دریای خزر، گیلان و طبرستان و ارتفاعات داخلی را سلسله جبال شامخ البرز، چون‌سدی سترگ درپناه گرفته است، وبه‌همین مناسبت این ناحیه همیشه پناهگاهی برای اقوام واندیشه‌ها بوده است. گروههای‌نژادی، معتقدات ظالهٔ مذهبی، زبانها و خطهای باستانی و رسوم اجتماعی اغلب مدتها بعد ازآنکه در همه‌جای ایران از میان رفته است دراین ناحیه باقی‌مانده است. قرنهای بسیار بعد ازآمدن اسلام به ایران، هنوز سلسله‌های کوچکی که اصل و نسبشان به‌عهد ساسانی می‌رسید، در این مناطق حکومت داشتند. یکی از این سلسله‌ها بادوسپانان بودندکه تا زمان شاه‌عباس دوم صفوی (یعنی انتهای قرن شانزدهم) دوام‌آوردند، وتنها دراین زمان برافتادند و ایالات کنارهٔ دریای خزر کاملا ضمیمهٔ بقیهٔ ایران شد .

شایدمهمترین این سلسله‌های محلی‌ایرانی باوندیان یاآل‌باوندطبرستان (این منطقه از اواخر قرن یازدهم عموماً مازندران خوانده شده است) باشند ، که‌در قرن دوازدهم به مقتضای اوضاع واحوال در امور بیرون از منطقهٔ دریای خزر نقش مهمی بازی‌کردند. دوام وبقای این سلسله برای مدت هفتصد سال ، یعنی تا زمان ایلخانان بخوبی نشان می‌دهدکه چگونه انفصال و در امان بودن این منطقه ادامهٔ فرمانروایی یك خاندان را در زمانی بدین طویلی‌که در دنیای اسلامی‌آن عهدسابقه نداشته میسرمی‌ساخته‌است. حکمرانان باوندی‌لقب‌ایرانی اسپهبد داشتند، وگاهی نیز ملوك‌الجبال خوانده می‌شدند، و این بدان مناسبت است که‌گاهی باآنکه استیلای‌خود را در دشتها از دست می‌دادند، ولی قدرت خود را درنواحی کوهستانی حفظ می‌کردند.

اولین شاخهٔ این خاندان یعنی‌کاووسیه درقرن دهم، از راه ازدواج ، با آل‌بویه وزیاریان همبستگی یافتند، ودر اواخر همین قرن تحت نفوذ قابوس‌بن وشمگیر زیاری درآمدند، اما در قرن بعدکه سلجوقیان بر ایالات ساحلی خزر تاختند دوباره درنواحی کوهستانی قدرت یافتند. درسالهای بعد، شاخهٔ‌دوم‌این خاندان یعنی شاخهٔ اصفهبدان (اسپهبدان) باموفقیت تمام‌جلو بسط‌قدرت‌مستقیم

سلاجقهٔ بزرگ را درطبرستان‌گرفتند. اینان شاهزادگان مختلف سلجوقی را که مدعی تاج وتخت بودند پناه می‌دادند، و چندین وصلت بزرگ بـا سلجوقیان کردند. زوال قدرت سلجوقی به شاه غازی رستم اول ، فرمانروای قدرتمند و جاه‌طلب این سلسله، فرصت داد که در دنیای سیاسی شمال ایران مقام وموقعیت چشمگیری‌برای‌خود بدست‌آورد. وی سیاستی‌مستقل درپیش گرفت‌وقصدداشت که قلمروخود را در جنوب کوههای البرز بسط دهد. اما فشار اسماعیلیان‌ناحیهٔ البرز، وسپس خوارزمشاهیان خاندان او را در ۶۰۶/۱۲۱۰ به پایان آورد ، و مازندران تحت استیلای خوارزمشاهیان قرارگرفت. باوجود این، سی‌سال‌بعد سومین سلسلهٔ باوندیان، یعنی شاخهٔ کینخواریه دوباره روی‌کار آمد. اینان دست نشاندهٔ فرمانروایان مغول بودند، وتا سال ۷۵۰/۱۳۴۹ که یك خانوادهٔ محلی دیگر، یعنی آل افراسیاب، آنها را برانداختند درمازندران‌حکومت کردند.

مآخذ . یوستی ، ۲–۴۳۱ ؛ زاخو ۷–۵ زامباور ۹ - ۱۸۷
M. Rabino, «Les dynasties du Mazandaran de l'an 50 avant L'Hegire à'L'an 1006 de l'Hegire (572 a 1597–1598) d'après les chroniques locales,» JA. CCXXVIII (1936) , 409 – 37

با شجره‌نامه‌ای در صفحه ۴۱۶

۳۵

آل مسافر یا سالاریان یا کنگریان

۳۰۴هـ—۴۸۳/۹۱۶م—۱۰۹۰م

۹۱۶/ پیش‌ازسال۳۰۴	محمدبن مسافر، خداوند طارم ، در دیلم
۳۳۰/۹۴۱	مرزبان‌اول‌ابن‌محمد(درآذربائیجان‌واران)
۳۳۰/۹۴۱	وهسودان‌بن‌محمد (درطارم)
۳۴۶/۹۵۷	جستان اول ابن‌مرزبان (درآذربائیجان تا سال‌وفاتش در۹۸۳/ ۳۷۳)
۳۵۵/۹۶۶	مرزبان‌دوم ابن اسماعیل‌بن وهسودان (در طارم تا سال ۹۸۴/ ۳۷۴)
۳۸۷/۹۹۷	ابراهیم‌دوم ابن مرزبان دوم (ازنو درطارم استقرار یافت ، و در ۱۰۲۹ ، ۴۲۰ هنوز زنده بود)
؟	جستان دوم ابن ابراهیم (در ۱۰۴۵ ، ۴۳۷ فرمانروائی می‌کرده است)
؟	مسافربن‌ابراهیم (در۱۰۶۲/ ۲۵۴حکومت داشته است)

؟ این سلسله را اسماعیلیان الموت برانداختند .

تاریخ ناحیهٔ شمال غربی ایران را در دورهٔ بین حکمرانی سلسله‌های عرب نژادی چون ساجیان آذربائیجان ویزیدیان دربند (که بعداً شروانشاهان خوانده‌شدند) وروی‌کارآمدن‌سلجوقیان ، قیام اقوام ایرانی درآن‌منطقه پرکرده

است. زیاریان و بوئیان مساعی خود را متوجه سرزمینهای پربرکت مغرب و جنوب ایران وعراق کرده بودند، و حال آنکه آل‌مسافر به سمت شمال به آذربائیجان که براثر برافتادن‌ساجیان زمینه فراهم بود، پیش‌راندند. آل مسافر را به نام سالاریان هم‌خوانده‌اند، ودانشمند ایرانی احمدکسروی به‌حق‌مدعی است که نام اصلی این خانواده کنگریان بوده است.

محمدبن‌مسافر(مسافر احتمالاً از واژهٔ فارسی‌اسفار=اسوارگرفته شده است) صاحب قلعه‌های طارم وسمیران در دیلم بود، و از آنجا قدرت خود را توسعه داد، وسلسلهٔ دیلمی جستانیان را برانداخت. پس از مرگ محمد در ۳۳۰/۹۴۱ خاندان‌آل مسافر برای مدتی به دو شاخه منشعب شد. یك شاخه تحت فرمانروایی وهسودان در دیلم باقی ماند، وشاخهٔ دیگرتحت فرمانروایی برادرش، مرزبان، متوجه شمال ومغرب شد وبرآذربائیجان وارانوحتی‌دربند در ساحل خزر استیلایافت. اما این شاخه در برابر قدرت روبه‌توسعهٔ روادیان تبریز قادر به مقاومت و دفاع از خود نبود، واز این‌رو، قلمرو آل‌مسافر در آذربائیجان در سال۳۷۴/۹۸۴ از دست‌آنها رفت. شاخهٔ طارم نیز سخت‌تحت فشار فخرالدولهٔ دیلمی قرارگرفت، وبرای مدتی سمیران را از دست داد. اما پس از مرگ فخرالدوله از نو قدرت یافت، وزنجان وبعضی دیگرازشهرهای جنوب دیلم را تسخیرکرد. اما از این زمان به بعد تاریخ این سلسله مغشوش‌و گسیخته است. در زمان ابراهیم دوم ابن مرزبان طارم موقتاً به دست غزنویان افتاد(۱۰۲۹/۴۲۰) بعداً امرای‌آل‌مسافردست‌نشاندهٔ سلطان سلجوقی طغرل‌بیك شدند. از این‌پس، از این سلسله چیزی نمی‌دانیم، ولی احتمال داردکه‌آخرین امرای مسافری درمقابل تهاجمات اسماعیلیان الموت برافتاده باشد.

مآخذ: یوستی ۴۴۱ (وی آل مسافروروادیان را یکجا تحت نام و هسودانیان آورده است):
زاخو، ۱۴؛ زامباور، ۱۸۰
دائرةالمعارف اسلام، چاپ اول، مقالهٔ «آل‌مسافر» به قلم و. مینورسکی
R. Vasmer, «Zur Chronodogie der Gastaniden und Sallariden,»

Islamica . , III (1927) , 165–89 , 482–5 ,
با شجره‌نامه‌ای بین صفحات ۱۸۴ و ۱۸۵ که اشتباهات زامباور را تصحیح می‌کند .
V. Minorsky, *Studies in Caucasian history* (London 1953) .
سیداحمد کسروی ، شهریاران گمنام ، (تهران ۱۳۳۵/۱۹۵۷) جلد اول ۱۲۰–۵۲

۳۶

روادیان

۱۰۷۱ ـ آغاز قرن دهم / ۴۶۳ ـ آغاز قرن چهارم
آذربائیجان

محمدبن حسین الروادی	.
حسین‌اول ابن‌محمد	حـ ۹۵۱/حـ ۳۴۰
ابوالهیجاء مملان اول یا محمد	?
ابونصرحسین دوم ابن علان	۳۹۱/۱۰۰۰
وهسودان‌بن مملان	۴۱۶/۱۰۲۵
مملان دوم بن‌وهسودان	۴۵۱/۱۰۵۹
اشغال آذربائیجان به‌وسیلهٔ سلاجقه	**۴۶۳/۱۰۷۱**
احمدیل‌بن ابراهیم وهسودان (متوفی‌در ۵۱۰/۱۱۱۶ در مراغه)	?

اتابکان احمدیلی مراغه

با آنکه در میان اقوام ایرانی‌که در قرن دهم در شمال ایران بر پـای خاستند دیلمیان از همه مهمتربودند، ولی نقش اقوام‌ونژادهای دیگررانمی‌توان ندیده‌گرفت. شدادیان اران محتملا از نژادکرد بودند ، ولـی روادیان تبریز و آذربائیجان در قرن دهم با آنکه‌کرد محسوب می‌شدند ، ولی در واقـع به‌نظر می‌رسدکه این خانواده اصلاً عرب و ازقبیلهٔ یمنی ازد بودند . درآغاز دورهٔ خلافت‌عباسی افراد خانوادهٔ روادی حکمرانان تبریز بودند، ولی درقرن بعد ، یا درآن حدود ، این‌خاندان بکلی«کرد مآب» شدند، ونامهای چون «احمد یل»

و « مملان » که صورت کردی نامهای عربی احمد و محمد می‌باشد خود مبین این معناست .

روادیان مانند آل‌مسافر ، که همسایگان آنها بودند ، از اوضاع آشفتهٔ آذربائیجان پس از بر افتادن ساجیان استفاده کردند . آن دسته از آل مسافر که خود را در آذربائیجان مستقر ساخته بودند ، باوجود کمکهای دیلمیان به‌تدریج در مقابل ابوالهیجاء مملان روادی جا خالی کردند ، ولـذا در ۹۸۴/۳۷۴ تمام این‌منطقه در دست روادیان بود. درقرن یازدهم برجسته‌ترین فرد سلسلهٔ روادی، وهسودان‌بن‌مملان، حکومت‌داشت. وی‌به‌کمك امرای کردهمسایهٔ خودنخستین تاخت وتاز ترکمانهای غزرا دفع کرد، امـا در سال ۱۰۵۴/۴۴۶ تسلیم طغرل سلجوقی گشت. از آن پس روادیان به عنوان دست نشاندگان سلاجقه حکومت کردند تا اینکه در ۱۰۷۱/۴۶۳الب‌ارسلان ازلشکرکشی آسیای‌صغیر بازگشت، ومملان بن‌وهسودان را عزل کرد . باری ، دست‌کم یکی دیگر از افراد خاندان روادی معروف‌است ، و آن احمدیل مراغی است که‌نامش را سلسله‌ای‌ازغلامان ترك که به‌نام وی «احمدیلی» خوانده شده‌اند وبه‌عنوان‌اتابك تا آغازقرن‌سیزدهم در مراغه حکومت داشتند ، مخلدگردانیدند .

مآخذ: یوستی ، ۴۴۱؛ زامباور ، ۱۸۰ (مانند یوستی روادیان را شاخه‌ای از آل مسافر پنداشته است) ؛دائرةالمعارف اسلام، چاپ اول، مقالات «مراغه» ، «تبریز» به‌قلم و. مینورسکی ؛ احمد کسروی شهریاران گمنام ، جلد دوم ۴۵ــ۱۳۰ .

V. Minorsky, *Studies in Caucasian history* (London 1953) .

۳۷

شدادیان

۱۱۷۴- ح ۵۷۱/۹۵۱- ح ۳۴۰

اران و ارمنستان شرقی

۱ـ شاخهٔ اصلی در گنجه و دوین

ح ۳۴۰/ح ۹۵۱	محمدبن‌شداد (در دوین)
۳۶۰/۹۷۱	علی‌لشکری‌اول بن‌محمد (در گنجه)
۳۶۸/۹۷۸	مرزبان بن‌محمد
۳۷۵/۹۸۵	فضل اول بن‌محمد
۴۲۲/۱۰۳۱	ابوالفتح موسی
۴۲۵/۱۰۳۴	علی لشکری دوم
۴۴۰/۱۰۴۹	انوشیروان بن‌لشکری
۴۴۱/۱۰۴۹	ابوالاسوار شاوور اول بن‌فضل (از ۱۰۲۲/ ۴۱۳ در دوین ،از ۱۰۴۹/ ۴۴۱ درگنجه)
۴۵۹/۱۰۶۷	فضل‌دوم ابن‌شاوور
۴۶۶ـ۸/۱۰۷۳ـ۵	فضل سوم(فضلون) ابن‌فضل

فتح اران به‌دست سردارسلجوقی سوتکین

۲ـ شاخهٔ آنی

ح ۴۶۵/ح ۱۰۷۲	منوچهر بن‌شاوور اول
ح ۵۱۲/ح ۱۱۱۸	ابوالاسوار شاوور دوم
۵۱۸/۱۱۲۴	**غلبهٔ گرجیان**

ح ۱۱۲۵/ ح ۵۱۹	فضل‌چهارم (فضلون) بن‌شاوور دوم
؟	محمود
ح ۱۱۳۱/ ح ۵۲۵	خوشچهر
؟	شداد
۱۱۵۵/ ۵۵۰	فضل پنجم
۱۱۶۱/ ۵۵۶	غلبهٔ گرجیان
۱۱۶۴ـ۷۴/ ۵۵۹ـ۷۱	شاهنشاه
غلبهٔ گرجیان	

شدادیان یکی دیگر از سلسله‌هائی بودند که در دورهٔ دیلمیان از شمال ایران برخاستند، واحتمالاً اصل‌ونسبشان کرد بود. گوشهٔ شمال غربی ایرانزمین و ناحیه‌ای از قفقاز که مجاور آنست در قسمت اعظم تاریخ مکتوب خود از لحاظ نژادی وزبانی یك‌منطقهٔ درهم وبرهم و آشفته‌بوده‌است. احتیاج شدادیان به اینکه برای خود ، بین دیلمیان‌آذربائیجان از یك طرف، وارمنیان وگرجیان مسیحی از طرف دیگر جایی بدست‌آورند ، بدون‌تردید روشنگر این‌امراست که چرا در نسبنامهٔ شدادیان به نامهای دیلمی چون لشکری و نامهای ارمنی چون آشوط (آشوت) برمی‌خوریم .

در سالهای میانهٔقرن دهم محمدبن شداد که از ماجراجویان‌کرد بود خویشتن را در دوین (نزدیك ایروان ، درگرجستان شوروی) که درآن زمان‌در تصرف آل‌مسافر بود مستقر ساخت. محمد با وجود اینکه‌کوشید تا امرای بیزانس را به‌کمك خود بخواند ، نتوانست از افتادن مجدد دوین به دست دیلمیان جلوگیری‌کند ، ولی در سال ۳۶۰/۹۷۱ پسران وی پیروزمندانه مسافریان‌دیلمی را ازگنجه، واقع در اران ، بیرون راندند ، واز آن زمان‌گنجه مدت یك قرن پایتخت شاخهٔاصلی شدادیان بود. اکنون شدادیان دفاع ازاسلام

را با حدت و شدت در این ناحیه به عهده گرفتند، و با امرای باگراتیسی گرجستان وشاهزادگان مختلف ارمنی، وبیزانسیان والانها یا اُستها و روسهای قفقاز جنگها کردند. بخصوص ابوالاسوار شاوور اول، نام‌آورترین امیرشدادی، به‌عنوان حامی دین شهرت ومعروفیت فراوان در زمان خود به دست‌آورد.

هنگامی که طغرل وسلجوقیان در ناحیهٔ قفقاز پدیدار شدند ، شدادیان با آنها از در تسلیم درآمدند ، ولی در سال ۴۶۸/۱۰۷۵ سردار سلجوقی ، سوتگین ، به اران تاخت وفضل یا فضلون سوم را مجبور کرد که قلمرو نیاکان خود را تسلیم نماید . اما هنگامی که الب‌ارسلان در سال ۴۶۵/۱۰۷۲ آنی پایتخت امرای ارمنی باگراتیسی را فتح کرد ، شاخهٔ دیگری از شدادیان رادر آنجا منصوب ساخت ، و این شاخه با وجود انقلابات و دگرگونیهای بسیاری که رخ داد تا نیمهٔ دوم قرن دوازدهم دوام آورد. حتی درسال ۵۹۵/۱۱۹۹ هنوز یکی از اعقاب امرای شدادی برسرکار بوده است .

مآخذ : یوستی ، ۴۴۳ ؛ زاخو ، ۱۴ ؛ زامباور ، ۵ - ۱۸۴ (همگی ناقص هستند) .
دائرة‌المعارف اسلام چاپ اول ، «بنوشداد» به قلم ا. د. راس.
احمدکسروی ، شهریاران‌گمنام ، جلد سوم، ۳۳۲ — ۲۷۰ با جدولی در صفحات ۳۲۹ — ۳۲۸.
V. Minorsky, *Studies in Caucasian history* (London 1953).

۳۸

زیاریان

ح ۱۰۹۰ - ۹۲۷/ح ۴۸۳ - ۳۱۵

طبرستان و گرگان

۳۱۵/۹۲۷	مرداویج بن زیار
۳۲۳/۹۳۵	ظهیرالدوله وشمگیر
۳۵۶/۹۶۷	ظهیرالدوله بیستون
۳۶۷/۹۷۸	شمس‌المعالی قابوس
۴۰۲/۱۰۱۲	فلك‌المعالی منوچهر
۴۲۰/۱۰۲۹	انوشیروان
۴۴۱/۱۰۴۹	عنصرالمعالی کیکاوس
ح ۱۰۹۰-؟/ح ۴۸۳-؟	گیلانشاه

درنخستین سالهای قرن دهم از ناحیه دور افتاده و کوهستانی دیلم، درگوشهٔ جنوب غربی دریای خزر، عده‌ای مردمان ماجراجو در لشکرخلیفه و امرای دیگر به سپاهیگری درآمدند. زیاریان از اعقاب یکی از جنگاورترین این‌گردنکشان دیلمی، یعنی مرداویج‌بن زیار، بودند. وی در شورش اسفار [بن‌شیرویه]، سردار سامانیان، فرصت را غنیمت شمرد و تقریباً تمام ناحیهٔ شمال ایران را متصرف شد. دیری نگذشت که قدرت وی گسترش بسیار یافت ودر ناحیهٔ‌جنوب تا اصفهان وهمدان رسید. اما وی درسال ۳۲۳/۹۳۵ به‌دست سپاهیان ترك خود کشته شد، ودولت سپنجی او از هم پاشید. تنها در ایالات ناحیهٔ خزر برادر او وشمگیر، با قبول تفوق وفرمانبرداری سامانیان، تا حدی

قدرت خود را حفظ کرد . در نیمهٔ اخیر قرن دهم، زیاریان در منازعهٔ میان بوئیان و سامانیان برسر قدرت در شمال ایران ، نقشی داشتند، و در قالب شخصیت قابوس بن وشمگیر حکمرانی ادیب و دانشمند به جهانیان عرضه نمودند. نکته‌ای که زیاریان را از بقیهٔ سلسله‌های دیلمی جدا می‌سازد پیروی آنان، لااقل در سالهای اخیر است از مذهب سنت نه مذهب شیعه .

زیاریان در آغاز قرن یازدهم به اقتدار غزنویان گردن نهادند، و با آنان مواصلت کردند ، ولی تاریخ آل زیار از سال ۴۲۱/۱۰۳۰ به بعد فوق العاده مبهم و نامعلوم است. سلجوقیان نواحی ساحلی خزر ، یعنی گرگان و طبرستان ، را گرفتند، ولی به نظر می‌رسد که امرای سلسلهٔ زیاری در نقاط کوهستانی صعب الوصول تر باقی ماندند . یکی از آخرین امرای این سلسله عنصر المعالی کیکاوس است که به خاطر نوشتن کتاب قابوسنامه شهرت دارد. پسر وی گیلانشاه آخرین امیر شناخته شدهٔ این سلسله است . او را ظاهراً اسماعیلیان البرز از میان برداشتند، و بعد از وی سلسلهٔ زیاری از صحنهٔ تاریخ ناپدید شد .

مآخذ : لین پول ، ۷ــ۱۳۶ ؛ یوستی ، ۴۴۱
زامباور ، ۱۱ــ۲۱۰ ؛ دائرةالمعارف اسلام ، چاپ اول ، مقالهٔ «زیاریان» به قلم کلمان هوارت
(این هر چهار منبع آشفته است ، و بخصوص در مورد آخرین امرای زیاری بدانها اعتمادی نیست).
C. E. Bosworth , «On the chronology of the later Ziyarids in Gurgan and Tabaristan,» *Der Islam* , XL (1964) , 25 – 34 .

۳۹

بوئیان یا آل‌بویه
۱۰۶۲-۹۳۲/۴۵۴-۳۲۰
ایـران و عـراق

۱- شاخهٔ فارس و خوزستان

۳۲۲/۹۳۴	عمادالدوله علی
۳۳۸/۹۴۹	عضدالدوله فناخسرو
۳۷۲/۹۸۳	شرف‌الدوله شیرزیل
۳۸۰/۹۹۰	شمس‌الدوله مرزبان
۳۸۸/۹۹۸	بهاءالدوله فیروز
۴۰۳/۱۰۱۲	سلطان‌الدوله
۴۱۲/۱۰۲۱	مشرف‌الدوله حسن
۴۱۵/۱۰۲۴	عمادالدین مرزبان
۴۴۰/۱۰۴۸	الملك‌الرحیم خسرو فیروز
۴۴۷-۵۴/۱۰۵۵-۶۲	فولادستون (فقط درفارس)

قدرت درفارس به‌دست فضلویه، رئیس کردان شبانکاره‌ای افتاد.

۲- شاخه کرمان

۳۲۴/۹۳۶	معزالدوله احمد
۳۳۸/۹۴۹	عضدالدوله فناخسرو
۳۷۲/۹۸۳	صمصام‌الدوله مرزبان

۹۹۸/ ۳۸۸	بهاءالدوله فیروز
۱۰۱۲/ ۴۰۳	قوام‌الدوله
۱۰۲۸ـ۴۸/ ۴۱۹ـ۴۰	عمادالدین مرزبان

سلجوقیان آل‌قاورد

۳ـ شاخهٔ جبال

۹۳۲/ ۳۲۰	عمادالدوله علی
۹۴۷ـ۷۷/ ۳۳۵ـ۶۶	رکن‌الدوله حسن

الف ـ شاخهٔ همدان و اصفهان

۹۷۷/ ۳۶۶	مؤیدالدوله بویه
۹۸۳/ ۳۷۳	فخرالدوله علی
۹۹۷/ ۳۸۷	شمس‌الدوله
ح۱۰۲۸ـ۱۰۲۱/ ح۴۱۹ـ۴۱۲	سماءالدوله (تحت‌اقتدار بنی‌کاکویه)

بـ شاخهٔ ری

۹۷۷/ ۳۶۶	فخرالدوله علی
۹۹۷ـ۱۰۲۹/ ۳۸۷ـ۴۲۰	مجدالدوله رستم

غلبهٔ غزنویان

۴ـ شاخهٔ عـراق

۹۴۵/ ۳۳۴	معزالدوله احمد
۹۶۷/ ۳۵۶	عزالدوله بختیار
۹۷۸/ ۳۶۷	عضدالدوله فناخسرو
۹۸۳/ ۳۷۲	صمصام‌الدوله مرزبان
۹۸۷/ ۳۷۶	شرف‌الدوله شیرزیل

۳۷۹/۹۸۹	بهاءالدوله فیروز
۴۰۳/۱۰۱۲	سلطان‌الدوله
۴۱۲/۱۰۲۱	مشرف‌الدوله حسن
۴۱۶/۱۰۲۵	جلال‌الدوله شیرزیل
۴۳۵/۱۰۴۴	عمادالدین مرزبان
۴۴۰-۷/۱۰۴۸-۵۵	الملک‌الرحیم خسروفیروز

استیلای سلاجقه بر بغداد

بوئیان یا آل‌بویه ازلحاظ نیرو و وسعت قلمرو حکومت قوی ترین سلسله‌ای بودندکه در طی دورانی‌که ولادیمیرمینورسکی آنرا «دورهٔ دیلمی» در تاریخ ایران می‌نامد، یعنی قرن دهم و اوایل قرن یازدهم ، پیش از ظهور سلاجقه، روی‌کارآمدند. به دلایلی‌که بر ما پوشیده است، ولی به‌احتمال‌قوی دلایلی‌که جنبهٔ اجتماعی ومذهبی داشته است نه سیاسی، اولین سالهای قرن‌دهم شاهدآغاز، ویا شایدفقط تشدید مهاجرت دیلمیان ازسرزمینهای خود بود. یکی از سرداران نظامی‌آنها، مرداویج‌بن زیار ، سلسلهٔ زیاریان را تأسیس کرد ، و فرزندان بویه نخست در سپاه او به شهرت واعتبار رسیدند.

برادران‌بویه سه‌تن بودندکه بزرگترین‌آنها علی، در زمانی‌که‌مرداویج به قتل رسید اصفهان را داشت. اندکی بعد وی تمام فارس را به‌دست آورد. درهمان حال‌حسن ناحیهٔ‌جبال، واحمدکرمان وخوزستانرا متصرف‌شد. درسال ۳۳۴/۹۴۵ احمد واردبغداد شد، واز این زمان تامدت ۱۱۰ سال‌خلفای عباسی زیراقتدار وتحت قیمومیت امرای بویی (که معمولاً عنوان امیرالامراء داشتند) بودند. در ربع سوم قرن‌دهم پسراحمد، عضدالدوله ، تمام مستملکات آل‌بویه را در عراق تا جنوب ایران ، وحتی عمان متحد ساخت ، و در زمان حکومت اوسلسلهٔ‌آل‌بویه بالاترین درجهٔ وحدت وقدرت‌را داشت. عضدالدوله باجدیت

سیاستی توسعه طلبانه را درغرب علیه امرای‌حمدانی الجزیره و در شرق علیه زیاریان درطبرستان‌وسامانیان درخراسان‌دنبال‌کرد. امافکر موروثی‌بودن‌قدرت، که بدون تردید ازگذشته ایلی مردم‌دیلم‌سرچشمه می‌گرفت، درمیان بوئیان‌شایع بود، وهمین فکرسبب‌تجزیه سیاسی دولت آنان‌گردید. تا هنگامی که‌حکمروای توانایی چون عضدالدوله برسرکار بود ، یك نوع احساس‌وحدت وهمبستگی در میان بوئیان وجود داشت ، ولی همینکه او درگذشت منازعات داخلی میان اعضای سلسله درگرفت. تفرقه قدرت‌آل‌بویه در درجهٔ اول‌کار محمود غزنوی را آسان ساخت، واو درسال ۴۲۰/۱۰۵۵ ری وجبال‌را ازآنان‌گرفت، و ثانیاً بوئیان را دربرابر یورش طغرل سلجوقی،که از غرب با استفاده از احساسات اهل‌سنت و به نام آزاد ساختن‌عراق وایالات غربی ایران از زیرنفوذاهل بدعت پیش می‌تاخت، ناتوان ساخت. طغرل‌بغداد را درسال ۴۴۷/۱۰۵۵گرفت. ولی امیربویی‌فارس تا چند سال دیگر همچنان برسر قدرت بود تا آنکه عاقبت‌قلمرو او به‌دست‌کردان شبانگاره افتاد ، و اندکی بعد، از تصرف آنان نیز درآمد و به چنگ سلجوقیان افتاد .

آل‌بویه مانند بیشتر دیلمیان، شیعی دوازده امامی بودند. اعیاد سنتی شیعه را در سرزمینهای تحت قلمرو خود رواج دادند ، و در دوران آنها کلام شیعه،که تاآن زمان تاحدی مبهم وازلحاظ محتوی بیشتر جنبهٔ عاطفی داشت ، صورت تعقلی واصولی پیداکرد. مع‌هذا شیعیگری آنهااحتمالاً تجلی‌احساسات ملی وضدعربی نیز بود. در این باب ، اقداماتی راکه برای رسانیدن‌نسب‌آنها به ساسانیان صورت گرفت ، و نیز اتخاذ عنوان شاهنشاه را بـه وسیلهٔ آنـان می‌توان ذکرکرد. آنهاقدرت سیاسی ومادی خلافت را محدود ساختند، ولی برای ازبین بـردن آن اقدامی نکردند ، و با رقبای سیاسی خود ، اسماعیلیان شیعی مذهب فاطمی، از در مخالفت ودشمنی درآمدند. از نظرفرهنگی بوئیان از نسل دوم به بعد مشوق ادبیات فارسی وعربی بودند، و بعضی از بزرگترین

دانشمندان وادبای عصر، از جمله متنبی شاعر وابوالفرج اصفهانی، ازحمایت آنان برخوردار بودند .

مآخذ : لین‌پول ، ۴۴ — ۱۲۹؛ یوستی ۴۴۲؛ زامباور ، ۱۳—۲۱۲ و جدول Q) .
H. Bowen, « The last Buwahids». *JARS* (1929) , 229 – 45.
دائرةالمعارف اسلام ، چاپ دوم ، مقاله «بوئیان» به قلم کائن (Cl. Cahen)

٤٥

بنی کاکویه

از ۵۱ - ۴۴۳/۱۰۰۸ - ۳۹۸ حکمرانان مستقل بودند ،
و ازآن‌پس تابع سلاطین سلجوقی گشتند.

نواحی مرکزی وغربی ایران

۳۹۸/۱۰۰۸	علاءالدوله محمدبن دشمنزیار
۴۳۳-۴۳/۱۰۴۱-۵۱	ابومنصور فرامرز (دراصفهان)
ح ۴۳۳-۴۴۰/ح ۱۰۴۱-۱۰۴۸	ابوکالیجار گرشاسب اول (در همدان و نهاوند)
؟-۴۸۸/؟-۱۰۹۵	ابومنصورعلی (در یزد)
ح ۴۸۸-۵۱۳/ح ۱۰۹۵-۱۱۱۹	ابوکالیجارگرشاسب دوم (دریزد)

بنی‌کاکویه‌سلسله‌ای از امرای دیلمی‌بودندکه در دورهٔ زوال‌وانحطاط بوئیان در مغرب ایران روی کار آمدند ، و در برابر قدرت سلجوقـی استقلال خویش را از دست دادند ، و به صورت امرای تابـع آنها بیرون آمدند.

دشمنزیار از جملهٔ امـرای دیلمی بودکه سلاطین بویـی ری وجبال حکومت شهریار را به وی واگذاشتند. پسرش علاءالدولـه محمد ، به نام ابن کاکویه معروف بود (کاکو چنانکه مورخان نوشته‌اند در زبان دیلمی بـه معنای «دایی» یا «خالو» است) ، واین‌بدان سبب‌بود که وی‌دایی یا خالوی‌مجدالدوله دیلمی بود. محمد درسال ۳۹۸/۱۰۰۸ حکومت‌اصفهان یافت ودیری نگذشت که همدان و دیگر شهرهای مغرب ایران راگرفت. با درآمد وعایدی کلانی که از این مناطق به دست آورد لشکری از سپاهیان وسربازان مزدور تشکیل داد ، وبرای مدتی قدرت بنی‌کاکویه را به صورت قدرتی مهم بیرون آورد. دربار

وی مشوق امرا وفضلا بود ، وفیلسوف معروف ایرانی، ابن‌سینا تاهنگام مرگ وزارت او را داشت. هنگامی کـه سلطان محمود غزنوی در ۱۰۲۹/۴۲۰ ری را فتح کرد ، ابن‌کاکویه ناچار با وی از در تسلیم درآمد ، اما نگهداشتن این مستملکات دور دست برای غزنویان دشوار بود ، وابن‌کاکویه خود یك‌بار ری را به‌تصرف درآورد. حملات ترکان‌غز وضع‌سیاسی ایران را به‌کلی‌دیگرگون ساخت، وبنی‌کاکویه را مانندیگر قدرتهای دیلمی به‌حالت دفاع بیرون آورد. هنگامی‌که ابن‌کاکویه در ۱۰۴۱/۴۳۳ مرد ، پسرش فرامرزدر اصفهان به‌جای او نشست ، اما ناچار شدکـه تفوق سلاجقه را بـه رسمیت بشناسد. در سال ۱۰۵۱/۴۴۳ طغرل اصفهان راگرفت ، و در ازای‌آن ابرقو ویزد را به فرامرز واگذاشت. گرشاسب ، برادرفرامرز ، در همدان ونهاوند به‌جای پدر نشست، اما نتوانست در مقابل حملات ترکان غز مقاومت‌کند ، و به نزد بوئیان فارس گریخت . بـه نظر می‌رسدکه آخرین امـرای بنی‌کاکویه خود را به‌خوبی با حکومت سلجوقیان منطبق ساخته‌اند. علی‌بن‌فرامرز در یزد به جای‌پدرنشست، وبا دخترچغری‌بیك ازدواج‌نمود. آخرین فرد این خاندان‌که درتواریخ‌نامش آمده است‌گرشاسب‌بن علی‌است‌که او نیزباخواهر سلطان‌محمد وسلطان‌سنجر وصلت کرد .

مآخذ : لین‌پول ، ۱۴۵ ؛ یوستی ، ۴۴۵ .
زامباور ، ۱۷–۲۱۶ ؛ دائرة‌المعارف اسلام، چاپ اول ، مقالهٔ «بنی‌کاکویه» به‌قلم کلمان‌هوارت
G. C. Miles , «The coinage of Kākwayhid dynasty ,» *Iraq*, V (1938) , 89 – 104
idem , « Notes on Kākwayhid coins , » *American Numismatic Society* , *Museum Notes*, IX (1960) , 231 – 6 .

٤١

طاهریان

۲۰۵ ـ ۵۹/۸۲۱ ـ ۷۳

خراسان

۲۰۵/۸۲۱	طاهر اول ابن‌الحسین معروف به‌ذوالیمینین
۲۰۷/۸۲۲	طلحه
۲۱۳/۸۲۸	عبدالله
۲۳۰/۸۴۵	طاهر دوم
۲۴۸ـ۵۹/۸۶۲ـ۷۳	محمد
	برآمدن صفاریان و سامانیان

طاهربن‌حسین از نسل موالی ایرانی بود. در زمان مأمون موردتوجه قرارگرفت و درجنگی که درسال ۱۹۴/۸۱۰ میان‌مأمون وبرادرش‌امین‌درگرفت، سپهسالاری لشکر مأمون را عهده‌دارگشت. پس از سقوط بغداد حاکم‌آن‌شهر والجزیره شد. سرانجام به‌حکومت ایران ومشرق منصوب‌گشت. طاهردرست قبل از مرگش نام مأمون را از خطبه حذف‌کرد ، واین‌کار به‌معنای شورش و اعلام استقلال بود. خلیفه چون نتوانست کسی راکه بیشتر قابل اعتماد باشد بیابد حکومت را به پسر طاهر، طلحه، سپرد. از این‌پس، طاهریان درنیشابور به استقلال‌حکومت راندند، ولی درعین‌حال منظماً به‌بغدادخراج می‌فرستادند. تمایلات شدیدآنها به مذهب تسنن ، والتفات وتوجه آنان به استقرار طبقات نظامی وصاحب زمین ایرانی و عرب‌آنان را از پشتیبانی طبقات بالا مطمئن می‌ساخت ، هرچندکه به‌حمایت ازمنافع‌عوام‌الناس‌وترویج زراعت‌وآبادانی،

وتشویق شعرا وفضلا نیز شهرت داشتند. در همان‌حال‌که شاخهٔ اصلی‌طاهریان درخراسان حکومت می‌کرد، دیگر اعضای این‌خاندان همچنان تا اوایل قرن دهم در بغداد مقام «صاحب شرطه» داشتند.

تلاش نظامی وسیاسی‌عمدهٔ طاهریان درخراسان معطوف به‌جلوگیری از دعوت شیعی درایالات پیرامون دریای خزر، و مبارزه با قدرت روزافزون صفاریان در سیستان بود که از لحاظ اداری ازتوابع خراسان محسوب می‌شد. اما متأسفانه طاهریان در این مورد اخیر توفیق نیافتند. آخرین امیرطاهری‌که در خراسان حکومت‌کرد محمدبن‌طاهر دوم بود، و وی توانائی امرای سلف خود را نداشت، و در ۲۵۹/۸۷۳ نیشابور را درمقابل یعقوب‌بن‌لیث از دست داد. در ۲۷۱/۸۸۵ دیگر بار او را به حکمرانی منصوب‌کردند، اما او هرگز نتوانست چنانکه باید وشاید فرمانروایی‌کند، ودرآغاز قرن دهم درگذشت.

مآخذ: لین‌پول، ۱۲۸؛ یوستی، ۴۳۶؛ زاخو، ۲۰–۱۹.
زامباور، ۸–۱۹۷ (تبصره. طاهرسوم ابن‌محمدکه زامباور ذکرکرده است بنابرآنچه ر. واسمر درمقالهٔ «Über die Münzen der Saffāriden und ihrer Gegner in Fars und Hurāsān», *Numismatische Zeitschrift* LXIII (1930), 147–52 نوشته است منسوب به صفاریان است).
دائرةالمعارف اسلام، چاپ اول، مقالهٔ «طاهریان» بـه قلم و. بارتلد. سعید نفیسی. تاریخ خاندان طاهری: ۱- طاهر بن حسین (تهران ۱۳۳۵/۱۹۵۶) با نسبنامهٔ مفصلی درآخرکتاب.

۴۲

سامانیان

۲۰۴–۳۹۵/۸۱۹–۱۰۰۵

خراسان و ماوراءالنهر

۲۰۴/۸۱۹	احمداول ابن‌اسدبن‌سامان، حکمران‌فرغانه
۲۵۰/۸۶۴	نصراول ابن‌احمد، دراصل‌حکمران‌سمرقند
۲۷۹/۸۹۲	اسماعیل اول ابن‌احمد
۲۹۵/۹۰۷	احمد دوم ابن اسماعیل
۳۰۱/۹۱۴	امیرسعید نصر دوم
۳۳۱/۹۴۳	امیرحمید نوح اول
۳۴۳/۹۵۴	امیرمؤید عبدالملك اول
۳۵۰/۹۶۱	امیرسدید منصور اول
۳۶۵/۹۷۶	امیررضی نوح دوم
۳۸۷/۹۹۷	منصور دوم
۳۸۹/۹۹۹	عبدالملك دوم
۳۹۰-۵/۱۰۰۰-۵	اسماعیل دوم المنتصر

تقسیم قلمرو سامانیان بین قراخانیان (ماوراءالنهر) و غزنویان (خراسان)

مؤسس سلسلهٔ سامانی ، سامان‌خدا نامی بود از دهقانهای بلخ، واقع در شمال افغانستان ، ولی سامانیان بعدهاخود را از اعقاب شاهنشاهان‌ساسانی شمردند. سامان‌خدا به دین اسلام درآمد وچهار نوادهٔ او درخراسان به‌مأمون،

خلیفهٔ عباسی، خدمت می‌کردند. به علت خدمت صادقانهٔ آنان مأمون نوح را به حکومت سمرقند، احمد را به حکومت فرغانه، یحیی را به‌حکومت شاش، و الیاس را به‌حکومت هرات منصوب کرد. به این ترتیب آنان جای‌پای‌مناسبی در ماوراءالنهر یافتند، و درنتیجه درسال ۲۶۳/۸۷۵ معتمد، خلیفه‌عباسی، حکومت سراسر آن ایالت را به نصربن‌احمد واگذاشت. این‌منطقهٔ حاصلخیز و غنی‌قلب ومرکز دولت سامانی شد، و آنان از وحدت سیاسی ومنافع بازرگانی آن در مقابل حملات ترکان غیر مسلمان دشتهای آسیای‌مرکزی دفاع کردند. حواشی شمالی ماوراءالنهر وفرغانه به‌طور قاطع درضبط وربط اسلام آمد، و در سال ۲۸۰/۸۹۳ اسماعیل‌بن احمد ترکان قرلق را دردشتهای آن سوی سیر دریا مورد حمله قرارداد، ومرکز آنان تلس را غارت‌کرد. سامانیان ترس ازقدرت نظامی‌خویش را به دل مردمان دشتها افکندند، وراههای کاروان رو آسیای مرکزی را مفتوح ساختند، وبا این کارها ثبات اقتصادی قلمرو خودرا مطمئن گردانیدند. بیشتر غلامان ترکی که از قرن نهم به بعد، تقریباً به طور عمومی به‌استخدام‌امرای‌مسلمان‌برای‌خدمات‌لشکری بیرون‌می‌آمدند، ازمیان سرزمینهای سامانیان صادر می‌شدند. به علت همین وضع مطلوب و رونق مادی بودکه امرای ساسانی دربار خویش را در بخارا نه تنها مرکز دانشهای سنتی عربی بلکه کانون احیای زبان فارسی‌جدید وادبیات آن‌ساختند. این درزمان سامانیان بودکه فردوسی نظم‌کردن حماسه ملی ایرانیان، شاهنامه، را آغاز کرد.

در ۲۸۷/۹۰۰ اسماعیل بر اثر شکست دادن و اسیر ساختن عمروبن لیث صفاری، مورد نوازش خلیفه قرارگرفت، وخلیفه به پاس این خدمت به جای صفاریان و طاهریان، حکومت خراسان را به او داد. اینك سامانیان بزرگترین قدرت مشرق ایران بودند، وبرنواحی اطراف چون خوارزم، وبر صفاریان سیستان اعمال قدرت می‌کردند، و سلسله‌های محلی افغانستان را تا مرزهای هند تحت اقتدار خویش داشتند. سامانیان درشمال ایران نیزبا آل‌بویه از در ستیز درآمدند، در اینجا پشتیبانی دستگاه خلافت واهل تسنن به منفعت

آنان تمام شد، زیرا سامانیان سنیان متعصبی بودند، ودرخراسان و ماوراءالنهر برمناطقی حکومت می‌کردند که پایگاه مذهب سنت بود .

درسالهای میانهٔ قرن دهم آثار شوم زوال وانحطاط در دولت‌سامانی پیدا شد. شورشهائی که در میان کاخهای سلطنتی در می‌گرفت، نشان می‌داد که طبقات نظامی و امرای صاحب‌زمین که مخالف سیاست‌امیر در متمرکزساختن امور بودند ، قدرت یافته‌اند. انقلابات خراسان آن ایالت را از زیـر قدرت بخارا بیرون برد. بنابراین، برای قراخانیان و غزنویان‌گرفتن قلمرو سامانیان در دههٔ‌آخر قرن دهم مشکل نبود ، وآخرین امیر فراری سامانـی ، اسماعیل المنتصر در سال ۳۹۵/۱۰۰۵ به قتل رسید .

مآخذ : لین‌پول ، ۳—۱۳۱ ؛ یوستی ، ۴۴۰ ؛ زامباور ، ۳—۲۰۲
W. Bartold , *Turkestan down to the Mongol invasion* (London 1928).

٤٣

صفاریان

۲۵۳–۹۰۰ هـ/ ۸۶۷–۱۴۹۵ م

سیستان

۲۵۳/۸۶۷	یعقوب بن لیث صفاری
۲۶۵/۸۷۹	عمرو بن لیث
۲۸۸/۹۰۱	طاهر بن محمد بن عمرو
۲۹۶/۹۰۸	لیث بن علی
۲۹۸/۹۱۰	محمد بن علی
۲۹۸/۹۱۱	**نخستین استیلای سامانیان، و غصب امارت به‌وسیلهٔ کثیر بن احمد و احمد بن قدام**
۲۹۹/۹۱۲	عمرو بن یعقوب بن محمد بن عمرو
۳۰۰/۹۱۳	**دومین استیلای سامانیان**
۳۱۰/۹۲۲	احمد بن محمد بن خلف بن لیث بن علی (در اصل حکمران دست‌نشاندهٔ سامانیان بود)
۳۵۲/۹۶۳	ولی‌الدوله خلف بن احمد
۳۹۳/۱۰۰۳	**استیلای غزنویان**
؟	طاهر بن خلف، حکمران دست‌نشاندهٔ غزنویان در اوایل سلطنت سلطان محمود غزنوی
۴۲۰/۱۰۲۹	نصر بن احمد، در دورهٔ سلطنت مسعود و مودود با فرمانبرداری از غزنویان، و از

	۱۰۴۸/۴۴۰ به بعد با فرمانبرداری از سلاجقه حکومت کرد.
۱۰۷۳/۴۶۵	بهاءالدوله طاهر بن نصر
۱۰۹۰/۴۸۲	بهاءالدوله خلف بن نصر
۱۱۰۳/۴۹۶	تاج‌الدین نصر بن؟ خلف
۱۱۶۴/۵۵۹	شمس‌الدین احمد یامحمد
۱۱۶۷/۵۶۲	تاج‌الدین حرب
۱۲۱۵/۶۱۲	شمس‌الدین بهرامشاه
۱۲۲۱/۶۱۸	تاج‌الدین نصر
۱۲۲۱/۶۱۸	**حملهٔ مغول: حکومت صفاریان تحت حکومت مغولان**
۱۲۲۱/۶۱۸	رکن الدین ابو منصور
۱۲۲۲/۶۱۹	شهاب الدین محمود
۱۲۲۵/۶۲۲	علی
۱۲۲۹/۶۲۶	شمس‌الدین علی
۱۲۵۴/۶۵۲	نصرالدین
۱۳۲۸/۷۲۸	نصرةالدین
۱۳۳۱/۷۳۱	قطب‌الدین محمد
۱۳۴۶/۷۴۷	تاج‌الدین اول
۱۳۵۰/۷۵۱	محمود
۱۳۶۲/۷۶۳	عزالدین
۱۳۸۲/۷۸۴	قطب الدین اول

۱۳۸۶/۷۸۸	تاج‌الدین دوم
۱۴۰۳/۸۰۵	قطب‌الدین دوم
۱۴۱۹/۸۲۲	شمس‌الدین
۱۴۳۸/۸۴۲	نظام‌الدین یحیی
؟ـ۱۴۸۰/؟ـ۸۸۵	شمس‌الدین محمد

صفاریان نام خویش را ازشغل مؤسس سلسله ، یعقوب ، گرفتند که به رویگری یاصفاری اشتغال داشت . موطن آنها، سیستان ، در دورهٔ حکومت یعقوب‌وعمرو مرکز دولتی وسیع ولی‌سپنجی شد که تقریباً تمام ایران را به‌جز ناحیهٔ غربی شامل می‌گشت . سیستان درقرن نهم دراثر مجادلات فرق مختلف ونارضایتیهای اجتماعی وضعی آشفته داشت . مردمان ناراضی و شورش طلب وتجزیه خواه که‌از سراسر ایران می گریختند ، بخصوص خوارج که امرای بنی امیه آنهارا منهزم و متفرق ساخته بودند ، به مشرق پناه می آوردند . بعید نیست که یعقوب لیث نیز در اصل از جملهٔ خوارج بوده باشد . هستهٔ سپاه یعقوب را دسته‌های عیاران محلی تشکیل می‌دادند ، که مداح مذهب سنت در سیستان بودند ، ولی خارجیان نیز درآن کم نبودند .یعقوب چون‌این سپاه را گردآورد به‌جانب مشرق پیش رفت، وتاکابل‌که درآن زمان ناحیهٔ غیرمسلمانی درمرز هندبود جلو راند وحکمرانان محلی‌آنجارا برانداخت . درمغرب وی‌با طاهریان در افتاد وسرزمینهای آنهارادرخراسان متصرف شد ، ودر**۲۵۹/۸۷۳** پایتختشان نیشابور را گرفت . طاهریان و سامانیان مدافع وضع موجود اجتماعی ومنافع مذهب تسنن بودند . امرای صفاری در اصل از طبقهٔ عوام بودند ومانند راهزنان رفتار می‌کردند ، و درسپاه آنان عناصر افراطی و بدعتگذار فراوان بود. وقتی که طاهریان که چون یك سد دفاعی در برابر دستگاه خلافت بودند ، از میان برداشته شدند ، خلیفهٔ عباسی چاره‌ای نداشت

جز آنکه عمرو لیث‌را به‌حکمرانی سیستان ، خراسان ، وفارس بشناسد . عمرو که‌با چنین قلمرو وسیعی هنوز هم ناراضی بود چشم طمع به ماوراءالنهر که اسماً تحت نظر طاهریان بود دوخت . اما صاحبان‌واقعی قدرت درماوراءالنهر سامانیان بودند که‌توانائی وقدرتشان بیش از صفاریان بود . امیر اسماعیل بن احمد سامانی عمرولیث را شکست داد و اسیر ساخت . از آنجا که دولت صفاریان ساختهٔ فاتحان نظامی بود ، با شکست و اسارت عمرو از هم پاشید ، ودرسالهای آغاز قرن دهم سیستان تحت استیلای سامانیان در آمد.

باوجود این شکست ، خاندان صفاری نزدیك به‌ششصد سال دیگر در سیستان دوام آورد ، واین نشان می‌دهد که آنان نمایندهٔ منافع ملی و آرمانهای مردم سیستان بودند که خود از همان طبقه برخاسته بودند . در غیر این‌صورت مشکل است به‌توان دوام وبقای‌آنهارا در برابر تغلبات پیاپی مهاجران خارجی برسیستان توجیه کرد . یوغ دولت سامانی زیاد سنگین نبود ، ودیری نگذشت که‌صفاریان به عنوان حکمرانان و امرای محلی دو باره برسر کار آمدند ، و خلف‌بن احمد که یکی از امرای صفاری قرن دهم بود در حمایت از شعرا و دانشمندان به‌سخاوت مشهور شد. درسال ۱۰۰۳/۳۹۳ سلطان محمود غزنوی برسیستان تاخت و آنجارا ضمیمهٔ امپراطوری خویش ساخت ، واین حادثه‌ای است که‌نویسندهٔ وطندوست تاریخ سیستان به‌عنوان فاجعه و بلیه‌ای از آن یاد کرده است . باوجود این ، صفاریان بازبه‌روی کار آمدند، ودر جنگهائی که‌در سالهای میانهٔ قرن یازدهم بین غزنویان و سلجوقیان درگرفت ، به استحکام موقعیت خویش پرداختند ، وابتدا به‌عنوان دست نشاندگان سلاجقه ، و سپس سلاطین غوری به‌حکومت خویش ادامه دادند حتی بعد ازحملهٔ مغول ویورش امیر تیمور ، دوحادثه‌ای که‌برای ممالك شرقی اسلامی بسیار مصیبت بار بود، صفاریان باقی ماندند وتا اواخر قرن پانزدهم به‌حکومت خود ادامه دادند .

زامباور درفهرستی که از خاندان صفاری داده است آنها را به چهار شاخه تقسیم کرده است ، ووجه تقسیم را برمبنای استیلای سامانیان ، غزنویان

ومغولان قرار داده است ، اما این تقسیم بندی امری اختیاری است ، زیرا در تمام این دورانها فقط اعضاء و افراد آن خاندان حکومت داشته‌اند . فهرستی که‌ما دراینجا آورده‌ایم درچند مورد بافهرست‌زامباور تفاوت دارد،واصلاحات سکه‌شناسی‌والکر ونیز اطلاعات‌تاریخی‌مندرج درتاریخ محلی مجهول‌المؤلف تاریخ سیستان در آن ملحوظ شده است . (کتاب اخیر در دسترس نویسندگان پیشین نبوده است) در مورد امرای صفاری بعد از مغول ، اساس‌کار زامباور فهرستی است‌که دریك تاریخ محلی دیگر از سیستان به نام احیاءالملوك تالیف شاه حسین‌بن‌ملك غیاث‌الدین محمدآمده است.(این فهرست باشواهد سکه‌ای موجود نیز تطبیق می‌کند) فهرست اخیر را کادرینگتن نیز در مقالهٔ خویش آورده است .

مآخذ: لین پول ، ۳۰–۱۲۹ (که جز امرای اولیهٔ صفاری بقیه را ذکرنکرده است)؛ یوستی ، ۴۳۹؛ زاخو ، ۱۲–۱۱ ؛ زامباور ۲۰۱–۱۹۹ .

O. Codrington. " Further note on Musulman coins collected by Mr. G. P. Tate in Sistan " *JRAS* (1905) , 547 – 53.

تاریخ سیستان ، به‌اهتمام ملك‌الشعرای بهار (تهران ۱۳۱۴/۱۹۳۵)

J. Walker , *The coinage of the second Saffarid dynasty in Sistan* . (American Numismatic Society , Numismatic Notes and Monographs , No. 72, New York 1936).

۴۴

خوارزمشاهیان

۱ـ افریغیان کاث (۳۰۵ـ۳۸۵/۹۹۵)

۹۹۵ـ؟/۳۸۵ـ؟	ابو عبدالله محمد
غلبهٔ مأمونیان	

۲ـ مأمونیان گرگانج (۳۸۵ ـ ۴۰۸/۹۹۵ ـ ۱۰۱۷)

ح ۹۹۲/ح ۳۸۲	ابوعلی مأمون اول
۹۹۷/۳۸۷	ابوالحسن علی
۱۰۰۹/۳۹۹	ابوالعباس مأمون دوم
۱۰۱۷/۸ـ۴۰۷	ابوالحارث محمد
غلبهٔ غزنویان	

۳ـ حکمرانان غزنوی (۴۰۸ـ۲۵/۱۰۱۷ـ۳۴)

۱۰۱۷/۴۰۸	التونتاش
۱۰۳۲/۴۲۳	هارون‌بن التونتاش (سرکردهٔ خوارزمشاهِ اسمی ، سعیدبن مسعود غزنوی، بعداً رئیس غزنه)
۱۰۳۴/۴۲۵	اسماعیل خاندان‌بن التونتاش (رئیس‌غزنه)
۱۰۴۱/۴۳۲	**فتح خوارزم به‌وسیلهٔ یبغو شاه ملک‌جند**

۴ـ شاخهٔ انوشتکین (ح ۴۷۰ـ۶۲۸/ح ۱۰۷۷ـ۱۲۳۱)

در اصل دست‌نشاندهٔ سلاجقه بودند ، بعداً درآسیای مرکزی و ایران به‌استقلال به‌حکمرانی پرداختند .

ح ۱۰۷۷/ح ۴۷۰	انوشتکین غرچدای

۴۹۰/۱۰۹۷	حکمران ترك اکینچی قچقر
۴۹۰/۱۰۹۷	قطب‌الدین محمد
۵۲۱/۱۱۲۷	علاءالدین اتسز
۵۵۱/۱۱۵۶	ایل ارسلان
۵۶۷/۱۱۷۲	علاءالدین تکش
۵۶۷–۸۹/۱۱۷۲–۹۳	سلطانشاه بن ایل ارسلان ، به رقابت در شمال خراسان
۵۹۶/۱۲۰۰	علاءالدین محمد
۶۱۷–۲۸/۱۲۲۰–۳۱	جلال الدین منگبرنی (Mingburnu) (؟ هجی درست این نام ترکی ، بخصوص جزء آخر آن دانسته نیست)

خوارزم ناحیه‌ای پرآب و حاصلخیز برقسمت سفلای رود جیحون بود، همان جایی‌که بعدها خانات خیوه درآن تشکیل‌شد .چون‌تمام اطراف این ناحیه‌را دشتها وبیابانها فراگرفته بود، ازنظر جغرافیائی منطقه‌ای‌مجزا ومنزوی محسوب می‌شد ، واین جدایی وانزوا سبب شده بودکه خوارزم مدتهای دراز استقلال سیاسی و فرهنگ خاص ایرانی خود را حفظ کند . نیز تواند بود که خوارزم موطن اصلی هند وایرانیان بوده باشد . ابوریحان بیرونی ، مورخ و باستانشناس بزرگ خوارزم ، آغاز حیات سیاسی را درآنجا از پیش از هزارهٔ اول قبل از میلاد مسیح دانسته است . وی ابتدای حکومت ایرانی سلسلهٔ افریغیان را درحدود ۳۰۵ بعداز میلاد قرار داده ، ونام بیستو دو پادشاه ازآن سلسله‌را تازمان نابودی آن در ۳۸۵/۹۹۵ ذکر کرده است . خوارزم نخست در سال ۹۳/۷۱۲ درصحنهٔ تاریخ اسلام ظاهر شد.دراین سال فرمانروای‌عرب خراسان قتیبةبن‌مسلم بـه خوارزم حمله کرد ، و بر تمدن بومی آنجا خرابی

بسیار وارد ساخت .

به این ترتیب خوارزم تحت استیلای اسلام‌درآمد ، ولی این درآخر قرن هشتم یاآغاز قرن نهم بود که‌یکی ازشاهان خوارزم برای اولین‌بار به‌دین اسلام درآمد ، ونام مرسوم نوکیشان ، یعنی عبدالله را برخود نهاد.

در طی قرن دهم براهمیت سیاسی و اقتصادی شهر گرگانج واقع بر ساحل چپ جیحون افزوده شد، و این بیشتر به خاطر موقعیت آن بودکه در انتهای راه تجارتی کاروانروی که از دشتهـای آسیای مرکزی به سیبریه و جنوب روسیه می‌رفت واقع بود . مأمونیان که‌یك خاندان محلی بودند در ۳۸۵/۹۹۵ افریغیان‌کاث (واقع برساحل راست رود جیحون) را برانداختند، وخود عنوان قدیمی خوارزمشاه برخویشتن نهادند . دوران حکومت مأمونیان کوتاه بود ، اما ازموفقیت وشکوهمندی خالی نبود . دانشمندان بزرگی چون ابوعلی‌سینا ، وادیبانی چون ثعالبی تحت حمایت آنها ظهورکردند . خوارزم اسماً تحت حکومت سامانیان بود ، ولی عملا استقلال داشت . اما در سال ۴۰۸/۱۰۱۷ سلطان محمود غزنوی‌که وارث قدرت سامانیان در خراسان بود مصمم شدکه خوارزم‌را ضمیمهٔ قلمرو خود سازد ، وحکومت مأمونیان را در آنجا پایان دهد . بیست سالی ایالت خوارزم به‌وسیلهٔ غلامان ترك دستگاه حکومت غزنوی اداره می‌شد ، و سپس به دست شاه ملك بن علی یا یبغو ، ازترکان غز ، فرمانروای جند (واقع بردهانهٔ سیر دریا) افتاد . اما شاه‌ملك‌را تقریباً بلافاصله، سلجوقیان برانداختند (۴۳۲/۱۰۴۱) وخوارزم تحت‌استیلای سلاجقه قرار گرفت .

سلجوقیان از جانب خـود حکمرانانی به آنجا گماشتند ، و در دورهٔ سلطنت ملکشاه حکمران آنجا غلام ترکی بود به نام انوشتکین غرچه [ای] کـه قبلا طشت داری سلجوقیان کـرده بـود . جـانشینان انوشتکین حکمرانی‌خوارزم را به‌توارث یافتند، وبرخود عنوان خوارزمشاه نهادند. نوهٔ انوشتکین ، اتسز ، با آنکه اسماً اطاعت سلجوقیان می کرد ، برآن بود کـه

خویشتن‌را از آنان مستقل سازد ، ورسیدن بدین آرزو ، بخصوص بعدازشکست مصیبت بـار سنجر در ۱۱۴۱/۵۳۵ از قـراختائیان ، کارمشکلی نبود . امـا خوارزمشاهیان اینك مجبور بودند به‌قدرت این مهاجمان نوآمده از شرق‌دور گردن نهند . در عمل قراختائیان تا حد زیادی شاهان خوارزم را به حال خود گذاشته بودند ، ودهه‌های آخر قرن دوازدهم سراسر به‌جنگ‌وستیز برسر کسب قـدرت و تفوق در خراسان و تمام قسمت شرقی ایران بین خـوارزمشاهـان و غوریان فیروزکوه وغزنه گذشت .درسالهای آغاز قرن سیزدهم‌خوارزمشاهیان پیروزی یافتند ، و بـابرچیدن آخرین بـازمانده بساط حکومت سلجوقی در مغرب ایران وغلبه بر خلیفهٔ عباسی دربغداد، فرمانروایان امپراطورئی‌گشتندکه ازسواحل هند تاکناره‌های آسیای صغیر گسترده بود . باری پیروزی شگرف خوارزمشاهیان زودگذر بود ، و در ۱۲۲۰/۶۱۷ سپاهیان چنگیز خان مغول ماوراءالنهررا تسخیرکردند، وسلطنت آخرین‌سلطان خوارزمشاهی، جلال‌الدین منکبرنی به‌اقدامات وتلاشهای قهرمانی ولی بی‌فایده برای جلوگیری ازیورش مغولان به‌شرق میانه گذشت .

در قرنهای بعـد خوارزم تحت فرمانروائی اقـوام مختلفی از مـردم دشتهای آسیای مرکزی قرار گرفت ، وفرهنگ و تمدن آن‌بکلی جنبهٔ ایرانی خودرا از دست داد ، هرچند عنوان خوارزمشاه هنوز تاقرن پانزدهم به وسیله حکمرانان تیموری آنجا به‌کار می‌رفت .

مآخذ : لین پول ، ۸–۱۷۶ (فقط شاهان شاخهٔ انوشتکین راذکر می‌کند) ؛ یوستی ، ۴۲۸ ؛ زاخو ، ۱۲ (دربارهٔ ماموئیان) ؛ زامباور ، ۹–۲۰۸ ،

E. Sachau , "Zur Geschichte und Chronologie von khwarazm", SBWAW , Phil. Hist. cl. LXXIII (1873), 471–506 , LXXIV (1873), 285–330

در این مقاله فهرست شاهان افریغی چنانکه درکتاب بیرونی آمده آورده شده است .

W. Barthold, *Turkestan down to the Mongol invasion.*

M. Nazem , *The life and times of Sultan Mahmud of Ghazna,* (Cambridge 1931).

۴۵

آل افراسیاب یاقراخانیان یا ایلک‌خانیان

۳۸۲-۶۰۷/۹۹۲-۱۲۱۱

ماوراءالنهر و ترکستان شرقی

۱- خاقانهای بزرگ

؟	علی‌بن موسی
۳۸۸/۹۹۸	احمد اول ارسلان قراخان یاطغان خان
۴۰۶/۱۰۱۵	منصور ارسلان خان
۴۱۵/۱۰۲۴	احمددوم طغان‌خان
۴۱۷-۲۴/۱۰۲۶-۳۲	یوسف اول قادر خان .

۲- خاقانهای بزرگ مملکت غربی

(ماوراءالنهر شامل بخارا و سمرقند وفرغانهٔ غربی)

۴۳۳/۱۰۴۱	محمد عین‌الدوله
۴۴۴/۱۰۵۲	ابراهیم اول بوری تگین تمغاج خان
۴۶۰/۱۰۶۸	نصر اول
۴۷۲/۱۰۸۰	خضر
۴۷۳؟/۱۰۸۱؟	احمد اول
۴۸۲/۱۰۸۹	یعقوب
۴۸۸/۱۰۹۵	مسعوداول
۴۹۰/۱۰۹۷	سلیمان
۴۹۰/۱۰۹۷	محمود اول

۴۹۲/۱۰۹۹	جبرائیل
۴۹۵/۱۱۰۲	محمددوم
۵۲۳؟/۱۱۲۹؟	نصر دوم
۵۲۳؟/۱۱۲۹؟	احمد دوم
۵۲۴/۱۱۳۰	حسن
۵۲۶؟/۱۱۳۲؟	ابراهیم‌دوم
۵۲۶/۱۱۳۲	محمود دوم (بعداً ، پس از سلطان سنجر سلجوقی حکمران خراسان شد)
۵۳۶/۱۱۴۱	ابراهیم‌سوم
۵۵۱/۱۱۵۶	علی
۵۵۶/۱۱۶۱	مسعود دوم
۵۷۴/۱۱۷۸	ابراهیم چهارم (پیش‌از۱۱۷۸/۵۷۴ فقط در فرغانه ، وپس‌از آن درسمرقند هم حکومت داشته است)
۶۰۰-۷/۱۲۰۴-۱۱	عثمان

فتح ماوراءالنهر به وسیله خوارزمشاهیان

۳ـ خاقانهای مملکت شرقی

(تلس ، اسفیجاب ، شاش ، سمیرچای ،کاشغر ومعمولا فرغانهٔ شرقی)

۴۲۳/۱۰۳۲	سلیمان
۴۴۸/۱۰۵۶	محمد اول
۴۴۹/۱۰۵۷	ابراهیم اول
۴۵۱/۱۰۵۹	محمود

۴۶۷/۱۰۷۴	عمر
۴۶۷/۱۰۷۵	حسن یاهارون
۴۹۶/۱۱۰۳	احمد یاهارون
۵۲۲/۱۱۲۸	ابراهیم دوم
۵۵۳/۱۱۵۸	محمد دوم
؟	یوسف دوم
۶۰۷/۱۲۱۱	محمد سوم

غلبهٔ کوچلوك

قراخانیان را مستشرقان اروپایی از آن جهت بدین نام خوانده‌اندکه اغلب درجزء لقب آنها لفظ قره=قرا به‌معنای «سیاه و نیرومند» وجود دارد ، وگرنه آنها را ایلك خانیان، ونیز به علت انتساب خیالیشان به شهریار توران زمین، افراسیاب ،که وصفش در شاهنامهٔ فردوسی آمده است ، آل افراسیاب خوانده‌اند . معتبرترین منبع اطلاع ما در بارهٔ این سلسله اوملیان پریتساك Omelian Pritsak است ، و وی معتقد است‌که قراخانیان از طبقات‌حاکمهٔ ترکان قرلق برخاسته‌اند ، و اینان گروهی بودند که در تاریخ قدیم دشتهای ترکستان شرقی نقش عمده‌ای داشتند . انتساب قراخانیان به‌ترکان قرلق با آنکه صددرصد به‌اثبات نرسیده است ،ولی خالی ازاحتمال نیست.

قراخانیان در سالهای میانه قرن دهم به‌دین‌اسلام درآمدند ، وسرکردهٔ آنان ستق بغراخان نام اسلامی عبدالکریم برخویشتن نهاد . نوهٔ او هارون‌یا حسن بغراخان ، به‌مناسبت خالی ماندن صحنهٔ جنوب ازقدرت ، که در نتیجهٔ زوال سلطهٔ سامانیان در ماوراءالنهر به وجود آمده بود ، بدان جانب کشیده شد ، ودرسال ۳۸۲/۹۹۲ بخارا را گرفت ، و چند سال بعد به معیت سلطان محمود غزنوی‌قدرت سامانیانرا برای همیشه نابود ساخت. اینك رود جیحون

مرز میان دو دولت غزنوی و قراخانی بود ، و در دوقرن بعد قلمرو قراخانیان ازبخارا وقسمت سفلای سیر دریا در مغرب تاسمیرچای وکاشغرستان درمشرق بسط یافت . بنابر اطلاعی که داریم درسال ۴۰۷/۱۰۱۶ میان اعضای خاندان قراخانی کشمکش و کشت وکشتار در گرفت ، و پس از حدود ۴۳۳/۱۰۴۱ خانات متحد قراخانی به دوقسمت شد : یکی خانات غربی که‌مرکز آن‌بخارا بود وماوراءالنهر وفرغانهٔ غربی را تا حوالی خجند شامل می‌شد ، و دیگری خانات شرقی که مشتمل برتلس، اسفیجاب ، شاش ، فرغانهٔ شرقی ، سمیرچای وکاشغرستان بود . مرکز سیاسی و نظامی خانات اخیر بلاصاغون و مرکز فرهنگی ومذهبی آن کاشغر بود . به طورکلی اعقاب و اخلاف خاقان بزرگ علی بن‌موسی ، یابه‌گفتهٔ پریتساك شاخهٔ علوی ، درمغرب حکومت داشتند ، و اعقاب واخلاف هارون یا حسن بغراخان (شاخهٔ حسنی) در مشرق حکومت می‌کردند . در اواخر قرن یازدهم ،که خاقان احمد اول ابن خضر به‌مذهب اسماعیلی درآمد ، بحران عظیمی در بخارا درگرفت . سلجوقیان که قبلا نیز در زمان ملکشاه درکار قراخانیان دخالت می کردند ، اینك بیکباره آنها را دست نشاندهٔ خویش ساختند . اما پس از شکست مفتضحانهٔ سنجر در قطوان (۵۳۶/۱۱۴۱) ، زمام امور ترکستان درشمال رود جیحون به دست امرای غیر مسلمان قراختایی یاسلسلهٔ لیائوی غربی از حکمرانان چین شمالی افتاد . آخرین امرای قراخانی ، یوغ سلطهٔ قراختائیان را ازگردن فرو افکندند ، اما آخرین خاقان شاخهٔ غربی، عثمان، که‌خاقان سمرقند بود ، درسال ۶۰۷/۱۲۱۱ به‌دست علاء الدین محمد خوارزمشاه کشته شد ، و خانات شرقی برای مدت کوتاهی به دست کوچلوك خان مغول افتاد .

باآنکه غزنویان ترك نژاد دولت متمرکز مقتدری بر الگوی دولتهای ایرانی و اسلامی بنیاد نهادند ، قراخانیان بیشتر به گذشتهٔ قبیله‌ای خود تأسی جستند ، وحکومت متمرکزی به‌وجود نیاوردند . از دورهٔ قراخانی دو تا از قدیمیترین آثار مکتوب ترکی بـه‌دست ما رسیده است ، واز آن دو یکی

قوتدغوبیلیگ Qutadghu bilig تألیف یوسف خاص حاجب، ودیگر دیوان لغات‌الترك تألیف‌محمود کاشغری است. قلمرو قراخانیان به‌صورت یك اتحادیهٔ قبیله‌ای ازهم‌گسسته‌ای‌اداره می‌شد، که‌در آن‌بیشتر طوایف‌قرلق‌به‌حال‌چادر نشینی می‌زیستند . طبقهٔ فرمانروا کاملا متفرق بود ، زیرا در میان قراخانیان مانند بیشتر اقوام آلتایی در کنار دستگاه حکومت خاقانها ، حکمرانان دیگری قرار داشتند (Co-Qaghan) ، ودر پائین این دستگاه نیز حکمرانان کوچکتر دیگری (Under - Qaghan) . ازآنجا که اعضای طبقهٔ فرمانروا مدام در سلسله مراتبی که داشتند به‌مدارج ومراتب بالاتر می‌رفتند ، و در نتیجه نام و لقب‌وعناوین تازه‌ای می‌یافتند ، کار تنظیم و اصلاح شجره نسب و تاریخ سلطنت امرای قراخانی کار بسیار دشواری است . زامباور متذکر شده است که « این تنها سلسلهٔ بزرگ اسلامی است که تا به حال شجرهٔ آن نامعلوم و مبهم مانده است » و اعتراف می‌کند که‌شجره‌ای که‌خود وی‌درصفحات۷-۲۰۶ کتاب خود ازآنها به دست داده است طرحی‌مقدماتی بیش نیست . جدولی که در این گفتار آورده شده بیشتر متکی بر تحقیقات وسیع پریتساك در باب این سلسله است .

مآخذ :

O. Pritsak, " Karachanidische Streitfragen 1–4 ", *Oriens,* III (1950) 209–28 .

idem, " Die Karachaniden, " *Der Islam* , XXXI (1954), 17-68—IA, Art. " Karahnlïlar. "

فصل ششم

سلجوقیان و اتابکان

٤٦

سلجوقیان
۴۲۹–۵۹۰/۱۰۳۸–۱۱۹۴

۱ـ سلاجقهٔ بزرگ (عراق و ایران) ۴۲۹ـ۵۹۰/۱۰۳۸ـ۱۱۹۴

۴۲۹/۱۰۳۸	رکن‌الدنیا والدین طغرل اول
۴۵۵/۱۰۶۳	عضدالدوله الب‌ارسلان
۴۶۵/۱۰۷۲	جلال‌الدوله ملکشاه اول
۴۸۵/۱۰۹۲	ناصرالدین محمود اول
۴۸۷/۱۰۹۴	رکن‌الدین برکیارق
۴۹۸/۱۱۰۵	معزالدین ملکشاه دوم
۴۹۸/۱۱۰۵	غیاث‌الدین محمد اول
۵۱۱ـ۵۲/۱۱۱۸ـ۵۷	معزالدین سنجر (در مشرق ایران از ۴۹۰/۱۰۹۷ تا ۵۵۲/۱۱۵۷ سلطنت کرد و پس از ۵۱۱/۱۱۱۸ سلطان السلاطین سلجوقی بود).

فقط در عراق و مغرب ایران

۵۱۱/۱۱۱۸	مغیث‌الدین محمود دوم
۵۲۵/۱۱۳۱	غیاث‌الدین داود
۵۲۶/۱۱۳۲	رکن‌الدین طغرل دوم
۵۲۹/۱۱۳۴	غیاث‌الدین مسعود
۵۴۷/۱۱۵۲	معین‌الدین ملکشاه سوم

۵۴۸/۱۱۵۳	رکن‌الدین محمد دوم
۵۵۵/۱۱۶۰	غیاث‌الدین سلیمانشاه
۵۵۶/۱۱۶۱	معزالدین ارسلان
۵۷۱-۹۰/۱۱۷۶-۹۴	رکن‌الدین طغرل سوم

خوارزمشاهیان

۲ - سلاجقهٔ شام ۱۰۷۸-۱۱۱۷/۴۷۱-۵۱۱

۴۷۱/۱۰۷۸	تاج‌الدوله تتش
۴۸۸-۵۰۷/۱۰۹۵-۱۱۱۳	رضوان (در حلب)
۴۸۸-۴۹۷/۱۰۹۵-۱۱۰۴	دقاق (در دمشق) اتابك وی به‌نام طغتکین جانشین او شد.
۵۰۷/۱۱۱۳	الب‌ارسلان اخرس } در حلب
۵۰۸-۱۱/۱۱۱۴-۱۷	سلطانشاه } در حلب

خانواده طغتکین و بوری در دمشق، و ایلغازی از امرای ارتقی درحلب زمام اموررا در دست گرفتند.

۳- سلاجقهٔ کرمان ۱۰۴۱-۱۱۸۶/۴۳۳-۵۸۲

۴۳۳/۱۰۴۱	عمادالدین قاورد
۴۶۵/۱۰۷۳	کرمان شاه
۴۶۷/۱۰۷۴	حسین
۴۶۷/۱۰۷۴	رکن‌الدوله سلطانشاه
۴۷۷/۱۰۸۵	محیی‌الدین تورانشاه اول
۴۹۰/۱۰۹۷	بهاءالدین ایرانشاه
۴۹۵/۱۱۰۱	محیی‌الدین ارسلانشاه اول

۵۳۷ ۱۱۴۲	مغیث‌الدین محمد اول
۵۵۱ ۱۱۵۶	محیی‌الدین طغرل شاه
۵۶۵/۱۱۷۰	بهرامشاه
۵۷۰ ۱۱۷۵	ارسلانشاه دوم
۵۷۲ ۱۱۷۶	تورانشاه دوم
۵۷۹ـ۸۲ ۱۱۸۳ـ۶	محمد دوم
غلبهٔ غزان	

سلجوقیان در اصل خاندانی از رؤسای قبیلهٔ قنق Qïnïq از اقوام غز بودند که موطن و سرزمین اصلی آنان دشتهای شمال دریای خزر و دریاچهٔ آرال بود . اینان در حوالی آخر قرن یازدهم به دین اسلام در آمدند ، و از طریق خوارزم و ماوراءالنهر، مانند بیشتر اقوام بربر، به عنوان سپاه مزدور وارد خدمت قدرتهای نظامی شدند ، وقدم در دنیای اسلام گذاشتند . سلجوقیان و دسته های چادرنشین پیرو آنان بعداً رو به سوی خراسان نهادند، و آن ایالت‌را از غزنویان‌گرفتند ، در سال ۴۲۹/۱۰۳۸ طغرل در نیشابور خویشتن‌را سلطان خواند . طغرل از روی عمد قدرت سیاسی خود را با جنبش مذهب سنت در آمیخت : وخلفای عباسی را از زیر حمایت بوئیان شیعی مذهب بیرون آورد، ودر نتیجهٔ این سیاست ، طرفداری اهل تسنن را نسبت به اقدامات خود علیه قدرت دیلمیان در مغرب ایران جلب کرد . در سال ۱۰۵۵/ ۴۴۷ طغرل وارد بغداد شد ، وسلطنت وی از طرف خلیفهٔ عباسی مورد تأیید قرار گرفت . چند سالی پس از این ، آل بویه سرانجام برافتادند .

اینک‌دولت سلجوقیان با سرعت به‌صورت دولتی باتشکیلات مبتنی بر سلسله مراتب ـ مطابق الگوی دولتهای ایرانی ـ اسلامی بیرون آمد که در رأس آن سلطانی قرار داشت که به‌وسیلهٔ دستگاهی اداری از ایرانیان ، وسپاهی متشکل

از اقوام مختلف تحت سرکردگی غلامان ترك ، پشتیبانی می‌شد . این هستهٔ مرکزی سپاه سلجوقی‌را ، سربازانی از قبایل ترك که سرکردگی آنان بابیگها یا رؤسای ترك بود ،کامل می‌کرد . در زمان حکومت الب ارسلان و پسرش ملکشاه ،که هر دو تاحد زیادی متکی به‌وزیر ایرانی قدرتمند وتوانای‌خویش، خواجه نظام‌الملك، بودند ، دولت سلاجقهٔ بزرگ به اوج خود رسید. درمشرق خوارزم‌وافغانستان‌غربی از تصرف غزنویان خارج شد وضمیمهٔدولت سلجوقی گشت ، وملکشاه در اواخر سلطنت خود به ماوراء النهر تاخت وقراخانیان را مطیع ساخت، ودر اوزکند مورد بزرگداشت واطاعت‌خان کاشغرقرارگرفت . در مغرب سلجوقیان علیه گرجیان عیسوی مذهب قفقاز دست به حمله وتهاجم زدند ، جلو نفوذ فاطمیان شام والجزیره را گرفتند ، وسلسله‌های کوچکی را که تمایلات شیعی داشتند ، چون بنی عقیل ، از میان برداشتند ، و حکمرانان ترك قابل اعتماد در شام منصوب کردند . در اناطولیا شکست بیزانسیان در ملازگرد در سال ۴۶۳/۱۰۷۱ دروازه‌های آسیای صغیر را به روی تهاجمات ویورشهای ترکان گشود ، واین مهاجمان بنیان واساس دولتهای مختلف ترك‌را در آن دیار گذاشتند . برادر ملکشاه ، تتش ، وپسران ونوه‌های تتش سلسلهٔ کوچك وکوتاه زندگانیی در حلب ودمشق تأسیس کردند . سپاهیان سلجوقی حتی به داخل شبه جزیرهٔ عربستان نفوذ کردند وتا یمن وبحرین پیش رفتند . در کرمان قاورد ، سلسله‌ای محلی بنیان نهادکه یك قرن و نیم دوام آورد ، و سرانجام به دست ترکان غز که از خراسان به کرمان تاختند و آنجا را در ۵۸۲/۱۱۸۶گرفتند برافتاد . ازجنبهٔ فکری نیزکوششهای خواجه‌نظام‌الملك و دانشمندان و علمایی چون امام محمد غزالی شکست مذهب شیعه را در سطح سیاسی‌کامل‌کرد ، و به تقویت عکس‌العمل مذهب سنت‌کمك نمود .

در چنین دولتی‌که اندیشه‌های قدیمی پدر شاهی هنوز شایع بود ، و درتقسیم قلمرو حکومت میان اعضای‌مختلف سلسله تأثیر داشت ، هرگاه سلطهٔ قدرت مرکزی اندکی سستی می‌گرفت تمایلات تفرقه طلبی و گریز از مرکز

پدیدار می‌گشت. پس از مرگ ملکشاه سلجوقیان عراق و ایران بر اثر اختلافات ونفاقهای داخلی متزلزل گشتند ، هر چند در خراسان آنجا که سلطان سنجر ، پسر ملکشاه ، ابتدا به عنوان حکمران و سپس سلطان مدت شصت سال زمام اموررا در دست داشت ، هنوز دولت سلجوقی از ثبات و وحدت برخوردار بود . سنجر پس از مرگ برادرش سلطان محمد که در ۵۱۱/۱۱۱۸ اتفاق افتاد سلطان بزرگ ، و ارشد خاندان سلجوقی شناخته شد . در عراق به‌عکس ، قدرت سلجوقیان تحت نفوذ احیا شدهٔ خلفای عباسی قرار گرفت ، ودر ایران، الجزیره، وشام بر آمدن اتابکان محلی‌دایرهٔ نفوذ وعملیات سلجوقیان‌را محدود ساخت . این اتابکان در تاریخ شرق نزدیك اسلامی در این دوره نقش مهمی ایفا کردند . اینان غلامان ترکی بودند که نخست به لله‌گری ومحافظت‌شاه‌زادگان سلجوقی که‌به حکمرانی ایالتی منصوب می‌گردیدند ، گماشته‌می‌شدند. اما دیری نگذشت که در بسیاری از موارد قدرت زیادی برای خود به دست آوردند (بنگرید به اتابکان زنگی ، اتابکان سلغری ، اتابکان ایلدگزی) . مشکل هماهنگ ساختن ترکان کم فرهنگ وچادر نشین با دولت ومملکت مستقر و متمکن سلجوقی هرگز کاملا حل نشد ، و هنگامیکه سلطنت سنجر در نتیجه شورش ترکان غز که منافع آنها مورد غفلت دستگاه مرکزی حکومت قرار گرفته بود ، پایان مشئومی یافت ، خراسان از دست سلجوقیان بیرون رفت . آخرین سلطان سلجوقی درمغرب طغرل‌بن ارسلان بود که سعی کردخویشتن‌را از زیر سلطهٔ اتابکان ایلدگزی بدر آورد ، اما از راه نادانی داخل در جنگ با تکش خوارزمشاه شد ، ودر ۵۹۰/۱۱۹۴ به قتل رسید . تنها در آسیای صغیر سلسلهٔ سلجوقی مدت یك قرن دیگر دوام آورد . (نگاه کنید به سلجوقیان روم) .

مآخذ : لین پول ، ۵۴-۱۴۹ ؛ یوستی ، ۳-۴۵۲ .
زامباور ، ۲-۲۲۱ و جدول R
دائرة‌المعارف اسلام، چاپ‌اول، مقالهٔ «سلجوقیان» به قلم م. ت. هوتسما .

Cahen, «The Turkish invasion: The Selchükids», in *A History of the Crusades,* ed. K. M. Setton and M. W. Baldwin, 1 *The first hundred years* (Philadelphia 1955), 135–76.
Basworth, in *Cambridge history of Iran,* v.

۴۷

امرای ارتقی یا ارتقیه
۱/۱۴۰–۱۱۰۲/۸۱۱–۴۹۵
دیار بکر

۱ـ شاخهٔ حصن کیفا و آمد ۱۲۳۲–۱۰۹۸/۶۲۹–۴۹۱

۴۹۱/۱۰۹۸	معین‌الدین سقمان اول
۴۹۸/۱۱۰۵	ابراهیم
ح ۱۱۰۹/ح ۵۰۲	رکن‌الدوله داود
۵۳۹/۱۱۴۴	فخرالدین قراارسلان
۵۶۲/۱۱۶۷	نورالدین محمد
۵۸۱/۱۱۸۵	قطب‌الدین سقمان دوم
۵۹۷/۱۲۰۱	ناصرالدین محمود
۶۱۹/۱۲۲۲	رکن‌الدین مودود
۶۲۹/۱۲۳۲	الملک‌المسعود

غلبهٔ ایوبیان

۲ـ شاخهٔ ماردین و میافارقین ۱۴۰۸–۱۱۰۴/۸۱۱–۴۹۷

۴۹۷/۱۱۰۴	نجم‌الدین ایلغازی اول
۵۱۶/۱۱۲۲	حسام‌الدین تیمورتاش
۵۴۷/۱۱۵۲	نجم‌الدین آلپی
۵۷۲/۱۱۷۶	قطب‌الدین ایلغازی دوم
۵۸۰/۱۱۸۴	حسام‌الدین یولق ارسلان

ح ۵۹۷ / ح ۱۲۰۱	ناصرالدین ارتق ارسلان
۶۳۷ / ۱۲۳۹	نجم‌الدین غازی اول
۶۵۸ / ۱۲۶۰	قراارسلان‌المظفر
۶۹۱ / ۱۲۹۲	شمس‌الدین داود
۶۹۳ / ۱۲۹۴	نجم‌الدین غازی دوم
۷۱۲ / ۱۳۱۲	عمادالدین علی آلپی
۷۱۲ / ۱۳۱۲	شمس‌الدین صالح
۷۶۵ / ۱۳۶۴	احمدالمنصور
۷۶۹ / ۱۳۶۸	محمودالصالح
۷۶۹ / ۱۳۶۸	داود المظفر
۷۷۸ / ۱۳۷۶	مجدالدین عیسی‌الظاهر
۸۰۹–۱۱ / ۱۴۰۶–۸	صالح

غلبهٔ ترکمانان قراقویونلو

ارتقیهٔ دیاربکر از اعقاب ارتق بن اکسب بودند ، و وی یکی از رؤسای طایفهٔ دوگر Döger از ترکان غز بود . نخستین اطلاعی که از وی داریم جنگ وی علیه بیزانسیان در آسیای صغیر است ، وپس از آن می‌بینیم که سلطان سلجوقی ، ملکشاه ، اورا مانند دیگر بیگهای ترکمان به جنگ در مرزهای دولت سلجوقی چون بحرین ، شام وخراسان می‌فرستد . آخرین مقام وی حکمرانی فلسطین بود . اما پسرانش نتوانستند در برابر فاطمیان وصلیبیان پایداری ورزند ، و لذا در دیار بکر ، اطراف ماردین و حصن کیفا سکونت گزیدند . ایلغازی‌بن ارتق به تدریج قلمرو سلجوقیان را در آن منطقه تسخیر کرد. وی از رقبای‌نیرومند فرنگان در ادسا (رها) بود ، ودر سال ۵۱۵/۱۱۲۱ میافارقین‌را نیز تصرف نمود . از این زمان ببعد دو شاخهٔ مهم از این خاندان

به وجود آمد ، یکی اعقاب ایلغازی که در ماردین ومیافارقین حکومت داشتند، ودیگری اعقاب برادرش سقمان که در حصن کیفا و بعداً آمدحکومت‌می کردند، و شاخه‌ای نیز در خرتپرت یا خرپوت حکمرانی داشت که تابع شاخهٔ حصن کیفا بود .

سلسلهٔ ارتقیه به مناسبت آنکه سلسله‌ای ترکمان بودند ودر منطقه‌ای که بیشترساکنانش ترك بودندحکومت داشتند ، دولتشان بسیاری از مشخصات ترکی را حفظ کرد ، از آن جمله است عنوان الپ یا آلپی به معنای جنگجو وقهرمان در لقب آنان . اما ارتقیه علاوه برعناصر ترکمان به نظر مـی‌رسد که پشتیبانی ساکنان مسیحی دیاربکر را نیز به خود جلب کرده بودند . بر آمدن زنگیان جلو بسط نفوذ امرای ارتقی را گرفت، وبزودی اینان دست نشاندگان نورالدین زنگی شدند. آنگاه ایوبیان روی‌کار آمدند ، وقدرت دولت‌ارتقی‌را مضمحل ساختند ، وحصن کیفا ،آمد ، ومیافارقین‌را از آنان گرفتند . درقرن سیزدهم امرای ارتقی برای مدتی فرمانبردار و دست نشاندهٔ سلجوقیان روم و جلاالدین منکبرنی‌خوارزمشاه بودند . سرانجام فقط شاخه ماردین باقی‌ماند ، وقراارسلان‌المظفر به هلاکوخان مغول تسلیم شد . پایان کار سلسلهٔ ارتقی‌یك قرن‌ونیم بعد فرا رسید و آن هنگامی‌بود که‌موج تازه‌ای از ترکمانان بیابانگرد به‌دنبال یورشهای‌تیموریان وارد سرزمین‌های اسلامی‌شد. آخرین‌امرای‌ارتقی‌را ترکمانان قراقویونلو از میان برداشتند ، ودر سال ۸۱۱/۱۴۰۸ صالح مجبور شد که ماردین‌را به سرکردهٔ ترکمانان قراقویونلو ، قرایوسف ، واگذارد .

مآخذ : لین‌پول ، ۹-۱۶۶ ؛ زامباور ، ۳۰-۲۲۸
دائرةالمعارف اسلام ، چاپ دوم مقالهٔ «ارتقیه» به قلم کاهن .
IA, ‹Artuk Oğullarï› (M.F.Köprülü)

زنگیان یا اتابکان زنگی
۱۲۲۲–۱۱۲۷/۶۱۹-۵۲۱
الجزیره وشام

۱ـ شاخهٔ اصلی در موصل وحلب

۵۲۱/۱۱۲۷	عمادالدین زنگی بن آق سنقر
۵۴۱/۱۱۴۶	سیفالدین غازی اول
۵۴۴/۱۱۴۹	قطبالدین مودود
۵۶۴/۱۱۶۹	سیفالدین غازی دوم
۵۷۲/۱۱۷۶	عزالدین مسعود اول
۵۸۹/۱۱۹۳	نورالدین ارسلانشاه اول
۶۰۷/۱۲۱۱	عزالدین مسعود دوم
۶۱۵/۱۲۱۸	نورالدین ارسلانشاه دوم
۶۱۶ـ۱۹/۱۲۱۹ـ۲۲	ناصرالدین محمود

قدرت به دست وزیر اتابکان بدرالدین لؤلؤ افتاد

۲ـ شاخه دمشق وسپس حلب

۵۴۱/۱۱۴۶	نورالدین محمودبن زنگی
۵۶۹ـ۷۷/۱۱۷۴ـ۸۱	نورالدین اسماعیل

این اتابکان دوباره با اتابکان موصل یکی شدند ، وسپس بهدست صلاحالدین ایوبی برافتادند .

زنگی پسر آق سنقر بود ، وآق سنقر یکی از امرای ممالیکملکشاه

سلجوقی بود که از ۴۷۹/۱۰۸۶ تا ۴۸۷/۱۰۹۴ حکمرانی حلب را داشت. (ریشهٔ نام زنگی نامعلوم است: یکی از معانی آشکار آن «سیاه افریقایی» است که ظاهراً به مناسبت سیمای تیره وسبزه‌گون زنگی به‌او داده شده است، ولی احتمال دارد که یك کلمهٔ ترکی باشد). در سال ۵۲۱/۱۱۲۷ سلطان محمود سلجوقی زنگی‌را به حکومت موصل واتابکی یا محافظت وللگی دو پسرخود برگماشت. وضع داخلی نابسامان سلطنت سلاجقه در مغرب، و برآمدن سلسله‌های نیمه مستقل اتابکان دیگر، راه را برای قدرت یافتن زنگیان هموار ساخته بود. اتابك زنگی از پایگاه خود در موصل موقعیت مناسبی برای بسط به طرف مغرب از طریق الجزیره به داخل شام، و از طرف شمال به داخل کردستان داشت. وی گاه وبیگاه با سلطان سلجوقی به مخالفت برمی‌خاست، وبا امرای عرب‌وترکمان منازعات‌داشت. نیز با بیزانسیان وفرنگان‌می‌جنگید، و در سال ۵۳۹/۱۱۴۴ ادسا را ازکنت جوسلین دوم بگرفت، واین پیروزی اورا در دنیای تسنن همچون قهرمانی‌جلوه‌گرساخت.

هنگامی که زنگی مرد، قلمرو حکومت او میان پسرانش نورالدین محمود وسیف‌الدین غازی اول تقسیم گشت: نورالدین مستملکات زنگی‌رادر شام متصرف شد، و سیف‌الدین الجزیره‌را. بعدها، شاخهٔ سومی از اتابکان زنگی به‌طور مجزا در سنجار مدت پنجاه سال به حکومت پرداخت. سیاست نورالدین در شام وفلسطین‌علیه فرنگان، وانحطاط وزوال قدرت فاطمیان راه‌را برای عملیات صلاح‌الدین‌ایوبی، وتأسیس دولت ایوبی هموار ساخت. شاخهٔ اتابکان زنگی در شام بعدها در شاخهٔ اتابکان موصل تحلیل رفت، وپس از آن زنگیان ناچار با ایوبیان‌که سیاست توسعه‌طلبی در دیاربکر و الجزیره درپیش گرفته بودند تصادم پیداکردند. صلاح‌الدین دوبار یکی در ۵۷۸/۱۱۸۲ و دیگری در ۵۸۱/۱۱۸۵ برای‌گرفتن موصل اقدام‌کرد ولی توفیقی نیافت، اما مسعوداول‌بن مودود مجبور به مصالحه و شناختن ایوبیان به عنوان سلاطین مافوق خود شد.

پایان کار اتابکان زنگی با استیلای بدرالدین لؤلؤ، غلام پیشین ارسلانشاه اول، فرا رسید که پس ازمرگ سلطان نایب‌السلطنهٔ مملکت‌شده بود. هنگامی که آخرین اتابك زنگی، ناصرالدین‌محمود، وفات‌یافت لؤلؤ با عنوان الملك الرحیم به اتابکی موصل رسید، و تا زمان مرگش در ۶۵۷/۱۲۵۹ که اندك زمانی پیش از غلبهٔ مغول بود، حکومت راند.

مآخذ: لین‌پول، ۴–۱۶۲؛ یوستی ۴۶۱.
زامباور ۷–۲۲۶.
H.A.R. Gibb, « Zengi and The fall of Edessa, » and «The career of Nūr–ad–Dīn,» in *A History of the Crusades*, ed. K. M. Setton and M. W. Baldwin, *1 the first hundred years*, 449–62, 513–27.

۴۹

ایلدگزیان یا اتابکان ایلدگزی یا اتابکان آذربایجان

۵۳۱-۶۲۲/۱۱۳۷-۱۲۲۵

آذربایجان

۵۳۱/۱۱۳۷	شمس‌الدین ایلدگز
۵۷۰/۱۱۷۵	نصرةالدین پهلوان محمد
۵۸۱/۱۱۸۶	مظفرالدین قزل ارسلان عثمان
۵۸۷/۱۱۹۱	قتلغ اینانج
۵۹۱/۱۱۹۵	نصرةالدین ابوبکر (از ۵۸۱/۱۱۸۶ در آذربایجان به عنوان حکمران تابع فرمانروایی داشته است) .
۶۰۷-۲۲/۱۲۱۰-۲۵	ازبك

غلبهٔ خوارزمشاهیان

ایلدگزیان سلسله‌ای از اتابکان بودند که بر شمال غربی ایران ، از جمله آذربایجان و ارانوشمال ناحیهٔ جبال، در نیمهٔ دوم قرن دوازدهم‌حکومت داشتند ، واین هنگامی بود که سلطنت سلجوقیان در مغرب ایران وعراق رو به زوال داشت، ودر نتیجه سلجوقیان‌نمی‌توانستند از روی‌کار آمدن قدرتهای محلی مستقل جلوگیری کنند .

ایلدگز در اصل غلام ترك وزیر سلجوقیان سمیرمی بود ، و پس از آن به خدمت سلطان مسعودبن محمد در آمد ، و وی او را به حکومت اران گماشت . ازدواج مدبرانهٔ وی با بیوهٔ سلطان طغرل دوم ابن محمد ، به او

قدرت داد که در ۵۵۶/۱۱۶۱ از جانشینی پسرش ارسلان دفاع کند ، و در دورهٔ سلطنت او قدرت واقعی حکومت در دست خاندان ایلدگز بود . قلمرو اتابکان ایلدگزی در این دوره در جنوب تا به اصفهان امتداد داشت ، و در شمال تا به مرزهای شروان و گرجستان می‌رسید . سلطان طغرل سوم ، پسر ارسلان ، سالهای بسیار تحت حمایت وقیمومیت ایلدگزیان بود ، و آنها حتی یك بار برای خویش ادعا سلطنت نمودند . اما طغرل در سال ۵۸۷/۱۱۹۱ دست قتلغ اینانج‌بن پهلوان محمدرا از کار های حکومت کوتاه کرد ودرسه سال آخر سلطنتش به استقلال به فرمانروایی پرداخت .

دوران اتابکان ایلدگزی از ربع اول قرن سیزدهم تجاوز نکرد . آنها مدتی به حکومت خود در آذربایجان ادامه دادند، ورقبای قدیمی خوداتابکان احمدیلی مراغه را برافکندند ، ولی در ۶۲۲/۱۲۲۵ جلال‌الدین خوارزمشاه اوزبك‌بن پهلوان محمد را خلع کرد . اهمیت تاریخی این سلسله در استیلای آنان است در دهه‌های آخرسلطنت سلاجقهٔ بزرگ برشمال غربی ایران ، ونیز در نقشی که بهٔ عنوان قهرمانان‌مسلمان‌در برابرحکمرانان ازنوخاستهٔ باگراتیدی گرجستان ایفا کردند .

مآخذ : لین‌پول ، ۱۷ ؛ یوستی ، ۴۶۱ .
زامباور ، ۲۳۱ .

Bosworth, in *Cabridge history of Iran,* V.

۵۰

سلغریان یا اتابکان سلغری یا اتابکان فارس

۵۴۳-۶۶۸/۱۱۴۸-۱۲۷۰

فارس

۵۴۳/۱۱۴۸	مظفرالدین سنقر
۵۵۶/۱۱۶۱	مظفرالدین زنگی
۵۷۰/۱۱۷۵	تکله(دگلهیا دکلا) (Degele, Daklä)
۵۹۰/۱۱۹۴	طغرل
۶۰۱/۱۲۰۳	عزالدین سعد اول
۶۲۸/۱۲۳۱	ابوبکر قتلغ خان
۶۵۸/۱۲۶۰	سعد دوم
۶۵۸/۱۲۶۰	محمد
۶۶۰/۱۲۶۲	محمد شاه
۶۶۱/۱۲۶۳	سلجوق شاه
۶۶۳-۸/۱۲۶۵-۷۰	آبش خاتون

حکومت مستقیم مغولان

سلسلهٔ اتابکان سلغری در فارس حدود ۱۲۰ سال، نخست به عنوان حکمران باجگزار سلجوقیان، و سپس در قرن سیزدهم به عنوان امرای خراجگزار خوارزمشاهیان و مغولان، حکومت کردند. آنان اصلاً از ترکمانان بودند، و طایفهٔ سلغر یا سلر (سالور) ظاهراً در زمان هجوم سلجوقیان، به سوی مغرب آمدند، و در استقرار سلطنت سلاجقه در آسیای صغیر نقش مهمی داشتند. مؤسس

سلسله‌اتابکان فارس، سنقر، ازجنگ ومشاجراتی که دورهٔسلطنت‌سلطان مسعود بن‌محمد سلجوقی‌راآشفته ساخته بود استفاده کرد، وموقعیت خودرا درجنوب ایران استحکام بخشید. در این هنگام فارس مدتها بود که تحت ادارهٔ یکی دیگر ازاتابکان‌ترک، بنام‌بوزابه بود. بازوال قدرت سلجوقی سلغریان‌حکمرانان بلامعارض فارس‌شدند، وبه‌لشکرکشی علیه امرای کرد شبانکاره اقدام نمودند، وبه‌دخالت درمشاجرات مربوط به‌جانشینی درمیان سلجوقیان کرمان پرداختند.

فارس در زمان حکومت عزالدین سعدبن زنگی از آبادانی قابل ملاحظه‌ای برخوردار بود، هر چند که وی بعداً باجگزار خوارزمشاه‌گردید، واز راه وصلت‌خاندان‌خودرا باسلسلهٔ خوارزمشاهی پیوند داد. شاعرونویسندهٔ معروف ایران، سعدی، بمناسبت آنکه پدرش در خدمت سعد بوده تخلص خودرا از نام این پادشاه گرفته است. در دوران حکومت ابوبکر، پسر و جانشین سعد، فارس خراجگزار ایلخانهای مغول اکتای وسپس هولاکوگردید، واین مغولان بودند که به ابوبکر لقب قتلغ خان دادند. سر انجام آخرین فرمانروای سلغری، آبش خاتون، نوادهٔ قتلغ خان؛ با پسر هلاکوخان، منگو تیمور ازدواج کرد، ومنگو قلمرو سلغریان‌را متصرف شد.

مآخذ: لین‌پول، ۳-۱۷۲، یوستی، ۴۶۰
زامباور، ۲۳۲.
Bosworth, in *Cambridge history of Iran*, V.

۵۱

اسماعیلیان یا فدائیان یا حشیشیه

شام ۱۲۷۳ - ح ۱۱۰۰/۶۷۱ - ح ۴۹۳ ، ایران ۱۲۵۶ - ۱۰۹۰/۶۵۳-۴۸۳
شعبه اصلی در الموت واقع درکوههای البرز در ایران ،
و شعبهٔ فرعی درشام

خداوندان بزرگ الموت

۱۰۹۰/۴۸۳	حسن صباح
۱۱۲۴/۵۱۸	کیا بزرگ امید
۱۱۳۸/۵۳۲	محمد اول
۱۱۶۲/۵۵۷	حسن دوم علی ذکره‌السلام
۱۱۶۶/۵۶۱	نورالدین محمد دوم
۱۲۱۰/۶۰۷	جلال‌الدین حسن سوم
۱۲۲۱/۶۱۸	علاءالدین محمد سوم
۱۲۵۵/۶ - ۵۴ - ۶۵۳	رکن‌الدین خورشاد

تسخیر الموت بوسیلهٔ مغولان

در دورهٔ قرون وسطای اسلامی اهل تسنن با ترس و بیم به اسماعیلیان که ازشیعیان افراطی بودند می‌نگریستند. زیرا اسماعیلیان عقول ورقبتهای عده کثیری را به‌خود جلب کرده بودند، و دستشان دربسیاری از شورشهای ناشی‌از نارضایتیهای اجتماعی و سیاسی درکار بود . فرقهٔ نزاری ، از فرق اسماعیلی ، در ایران وشام ازسلاح آدمکشی دینی (عملی که در مشرق از قدیم‌الایام سابقه داشته است) برای ایجاد وحشت در دل مخالفان سود می‌جستند ، و از قلاع

خود که در دل کوهها قرار داشت بردشمنان و مخالفان خویش می‌تاختند . آنان با این کارها محیطی وحشت‌زا آفریده بودند ، ولذا در تخیل عوام ، بی‌شمار و همه وقت در همه جا حاضر جلوه‌گر شده بودند .

مؤسس دسته‌های اسماعیلیان درشام وشمال ایران مردی‌بود به‌نام‌حسن صباح . وی یکی ازداعیان ایرانی بود که برای بسط دعوت اسماعیلی درکشور خویش تلاش می کرد . هنگامی که نهضت فاطمیان در موقع مرگ مستنصر در ۴۸۷/۱۰۹۴ ازنظرعقیدتی‌منشعب شد، اسماعیلیان شرقی، پسر بزرگترمستنصر، نزار را به امامت شناختند که در زمان حیات مستنصر به ولایت عهدی برگزیده شده بود ، هرچند وزیر مستنصر بدرالجمالی توانست مستعلی ، پسر کوچکتر مستنصر را ، برمسند خلافت بنشاند . حسن صباح در۴۸۳/۱۰۹۰ قلعهٔ الموت را در البرز کوه بدست‌آورد، و این قلعه درناحیه‌ای ملحق به آذربایجان و دیلم قرار داشت که هردومهد عقاید بدعت‌آمیز بود . از این مرکز ، قیام اسماعیلیان در نقـاط مختلف امپراطوری سلجوقی اداره می‌شد . عدهٔ دیگر از نزاریان در قسمتهای کوهستانی شام به رهبری داعیانی که از الموت‌گسیل می‌شدند به نشر دعوت مشغول بودند . اینان در مجادلهٔ سه جانبه‌ای که بین آنها ، فرنگـان و مسلمانان سنی‌مذهب درگیربود نقش مهمی‌داشتند . ازآنجا که تعداد اسماعیلیان نسبتاً کم بود ، اغلب به عوض اقدامات مستقیم نظامی به کشتن رجـال بزرگ می‌پرداختند ، و از جملهٔ قربانیان آنها خواجه نظـام‌الملك طوسی ، مسترشد خلیفهٔ عباسی، وکنراد مونتفراتی از امرای صلیبی را می‌توان نام برد . داستانی که به وسیلهٔ مارکوپولو و دیگران در بارهٔ استعمال داروهای اغفال‌کننده برای برانگیختن فدائیان به اقدامات متهورانه نقل شده است ، به هیچ وجه به وسیلهٔ منابع اسماعیلی اصیل‌تایید نمی‌شود (لفظ اساسین و آساسن در زبانهای‌اروپائی تصحیف شدهٔ کلمهٔ حشیشیین وحشاشین به‌معنای «خورندگان حشیش» است ، و از همین داستان نشأت گرفته است) .

بنا بر روایات اسماعیلی نزار و پسرش در مصر به قتل رسیدند ، امـا

نوادهٔ نزار که کودکی خردسال بود دزدانه به ایران برده شد . با آنکه حسن صباح و دوجانشین نخست او مدعی بودندکه تنها نایب و داعی امـام هستند ، چهارمین خداوند الموت ، حسن دوم ، علی ذکره‌السلام ، خویشتن را از نظر معنوی امام خواند .

درقرن سیزدهم تا حدی افراطکاری و آدمکشی‌اسماعیلیان تعدیل‌یافت. ناصر، خلیفهٔ عباسی، با ترغیب حسن سوم به بازگشت به مذهب تسنن موفقیت تبلیغی بزرگی بدست آورد .

اسماعیلیان ایران بـا ادامهٔ سیاست جانبداری از دستگاه خلافت بـا نقشه‌های خوارزمشاهیان برای ایجاد یك امپراطوری به مخالفت برخـاستند ، اما آخرین خداوند الموت ، خورشاه ، نتوانست در مقـابل سپاهیـان مغول هولاکوخان مقاومت ورزد . الموت در ۱۲۵۶/۶۵۴ تسخیرشد، و در سال بعد خورشاه به‌دست فاتحان بقتل رسید . اسماعیلیان شام که اینك جزیی از دنیـای سیاسی‌این منطقه‌بودند در۱۲۲۷/۶۲۴خراجگزار شهسواران مسیحی‌مهمان‌نواز گشتند ، اما بعدها سلطان بیبرس نتوانست وجود آنهـا را تحمل کند ، و در ۱۲۷۳/۶۷۱آخرین قلعهٔ فدائیان که الکهف باشد، به‌دست سلاطین‌مملوك افتاد.

مآخذ: یوستی ، ۴۵۷ ؛ زاخو ، ۱۵ ؛ زامباور ۱۸ - ۲۱۷ .

B. Lewis, «The Ismailites and the Assassins,» in *A History of the Crusades*, ed. K. M. Setton and M. W. Baldwin, 1 the *first hundred years*, 99 - 132 .

M. G. S. Hodgson, *The Order of Assassins, The struggle of the early Nizari Ismailis against the Islamic World* (The Hauge 1955) .

فصل هفتم

آسیای صغیر و ترکان

۵۲

سلجوقیان روم

۴۷۰ - ۷۰۷/۱۰۷۷ - ۱۳۰۷

آسیای صغیر (آناطولیا)

۴۷۰/۱۰۷۷	سلیمان بن قتلمش
۴۷۹/۱۰۸۶	**دورهٔ فترت**
۴۸۵/۱۰۹۲	قلج ارسلان اول
۵۰۰/۱۱۰۷	ملکشاه
۵۱۰/۱۱۱۶	رکن‌الدین مسعود اول
۵۵۱/۱۱۵۶	عزالدین قلج ارسلان دوم (تقسیم قلمرو سلطنت در بین‌پسران وی در دوران‌اخیر سلطنتش)
۵۸۸/۱۱۹۲	غیاث‌الدین کیخسرو اول(دورهٔ‌اول‌سلطنت)
۵۹۲/۱۱۹۶	رکن‌الدین سلیمان دوم
۶۰۰/۱۲۰۴	عزالدین قلج‌ارسلان سوم
۶۰۱/۱۲۰۴	غیاث‌الدین کیخسرو اول(دورهٔ‌دوم‌سلطنت)
۶۰۷/۱۲۱۰	عزالدین کیکاوس اول
۶۱۶/۱۲۱۹	علاءالدین کیقباد اول
۶۳۴/۱۲۳۷	غیاث‌الدین کیخسرو دوم
۶۴۴/۱۲۴۶	عزالدین کیکاوس دوم

۶۴۶/۱۲۴۸	کیکاوس دوم و برادرش رکن الدین قلج ارسلان چهارم باهم
۶۴۷/۱۲۴۹	کیکاوس‌دوم،قلج‌ارسلان‌چهارم،وعلاءالدین کیقباد دوم باهم
۶۵۵/۱۲۵۷	قلج‌ارسلان چهارم
۶۶۳/۱۲۶۵	غیاث‌الدین کیخسرو سوم
۶۸۱/۱۲۸۲	غیاث‌الدین‌مسعود دوم (دورهٔ اول‌سلطنت)
۶۸۳/۱۲۸۴	علاءالدین کیقباد سوم (دورهٔ اول‌سلطنت)
۶۸۳/۱۲۸۴	مسعود دوم (دورهٔ دوم سلطنت)
۶۹۲/۱۲۹۳	کیقباد سوم (دورهٔ دوم سلطنت)
۶۹۳/۱۲۹۴	مسعود دوم (دورهٔ سوم سلطنت)
۷۰۰/۱۳۰۱	کیقباد سوم (دورهٔ سوم سلطنت)
۷۰۲/۱۳۰۳	مسعود دوم (دورهٔ چهارم سلطنت)
۷۰۴/۱۳۰۵	کیقباد سوم (دورهٔ چهارم سلطنت)
۷۰۷/۱۳۰۷	غیاث‌الدین مسعود سوم
غلبهٔ مغولان	

پس از آنکه قتلمش امیر سلجوقی در ۴۵۶/۱۰۶۴ علیه سلطان الب ارسلان‌شورید وشکست‌خورد، پسرش‌سلیمان وترکمانان‌پیرو او ازسرزمین‌های ایران وعراق روی برتافتند ، و به‌جانب آناطولیا(آسیای صغیر) روان‌گشتند که فرصت برای جنگ و جدال با بیزانسیان فراوان بود .

در حدود سال ۴۷۰/۱۰۷۷ سلیمان صاحب ازنیك (نیقیه) گشت ، اما سلسلهٔ تازه برآمدهٔ کومننیComneni به‌کمك جنگجویان اول صلیبی ، موقعیت

خود را در مغرب آسیای صغیر از نو مستحکم ساخت ، و سلیمان ناچار روی به جانب مشرق آورد . وی تلاش بسیار کرد که جای پایی برای خود در ناحیهٔ حلب ـ انطاکیه به چنگ آورد ، ولی در سال ۱۰۸۶/۴۷۹ به دست سپاهیان سلطان ملکشاه کشته شد . چندسالی بعد ، برکیارق قلج‌ارسلان اول، پسرسلیمان را آزاد ساخت و به وی اجازه داد به‌آسیای صغیر بازگردد . قلج‌ارسلان برای دیار بکر و الجزیره خیالها درسرمی‌پخت ، ولی درجنگی که در آنجا اتفاق‌افتاد کشته شد ، و پس ازاین حادثه جانشینان اوقدرت خویش را در قسمت مرکزی اناطولیا متمرکز ساختند . از اینجا آنان برامرای دانشمندیه و شهریاران ارمنی کیلیکیا، وفرنگان ادسا تاختند. قلج‌ارسلان دوم‌امرای‌دانشمندی‌را برانداخت،و شکستی که‌در۱۱۷۶/۵۷۲درمیریوسفالونMyriocephalonبرمانوئل کومننوس وارد ساخت امیدهای بیزانسیان را برای تلافی و تجدید قدرت در مشرق نابود ساخت . اما در دوران پیری اقتدار و سلطهٔ وی برپسرانش زائل شد ، و قلمرو او میان آنان تقسیم گشت ، و در۱۱۹۰/۵۸۶ امپراطور فردریك بـاربارو‌سا و جنگجویان جنگ صلیبی سوم همزمان باهم پایتخت وی قونیه‌را متصرف‌شدند.

فتح قسطنطنیه‌در۱۲۰۴ به سلاطین سلجوقی رم فرصت داد که باردیگر به استقرار قوای خویش بپردازند . انتالیاAntalya و سینوپ به‌تصرف آنـان درآمد، و بندرالانیا یا علائیه (که به مناسبت نام سلطان علاءالدین کیقباد چنین خوانده شده است) ساخته شد . به علت استیلای برسواحل ، جریان بازرگانی از راه دریای سیاه قوت‌گرفت ، و روابط بازرگانی‌بین سلجوقیان روم ودولت شهرهای ایتالیایی برقرار گردید . شکوهمندیهای هنری و معمـاری قونیهٔ عهد سلاجقه متعلق به این دوره است . باری ، قیـام درویشهای بابا اسحقی در سال ۱۲۴۰/۶۳۸ علامت نارضایتی‌های داخلی بود، وهنگامی که مغولان به اناطولیا تاختند ، سلاجقهٔ روم در کوسه داغ ازآنها شکست یافتند (۱۲۴۳/۶۴۱) ، و با حفظ استقلال خراجگزار مغولان شدند ، وهرساله خراج وباج کلانی به‌مغولان می‌پرداختند. نزاع و کشمکش‌میان پسران کیخسرو دوم به تقسیم وپاره پاره‌شدن

مملکت منجرشد. نظارت وسلطهٔ مغولان، خاصه بعد ازلشکرکشی سلطان‌بیبرس در سال ۶۷۵/۱۲۷۶ بـه‌آناطولیای مرکزی کـه پای‌خان بزرگ ، آباقاآن ، را بدانجاکشود، برآسیای صغیر شدیدتر شد. نام سلاطین سلجوقی تا۷۰۲/۱۳۰۲ برسکه‌ها باقی‌مانده است ، ولی‌آنان قدرتی نداشتند. به‌نظر می‌رسدکه آخرین سلاطین این‌سلسله درسینوپ وشاید علائیه حکومت داشتند، زیرا وقایع‌نگاران عثمانی هنوز در قرن پـانزدهم از یکی از اعقاب امرای سلجوقی نام می‌برند (رجوع کنید به زاخو ، ۱۶) .

مآخذ : لین‌پول ، ۱۵۵ ؛ یوستی ،۳۰ -۴۵۲ ؛ زامباور ، ۴ – ۱۴۳ ؛ خلیل ادهم ، ۱۷ - ۲۱۶ ، ۲۱۹ . دائرة المعارف اسلام ، چاپ اول ، مقالهٔ « سلجوقیان » به قلم ج . ه . کرامرز.

۵۳

دانشمندیه

۱۱۷۷ - ح ۱۰۷۱/۵۷۳ - ح ۴۶۴

مرکز و مشرق آسیای صغیر

۱- شاخهٔ سیواس ۱۱۷۴ - ح ۱۰۷۱/۵۷۰ - ح ۴۶۴

ح ۱۰۷۱/ ح ۴۶۴	ملک دانشمند غازی
۱۰۸۴/۴۷۷	امیرغازی گمشتکین
۱۱۳۴/۵۲۹	ملک‌محمد
۱۱۴۲/۵۳۶	ملک عمادالدین ذوالنون (دورهٔ اول سلطنت در قیساریه)
۱۱۴۲/۵۳۷	ملک نظام‌الدین یاغی یا یغی- بسان*
۱۱۶۴/۵۶۰	ملک مجاهد جمال‌الدین غازی**
۱۱۶۶/۵۶۲	ملک شمس‌الدین ابراهیم
۱۱۶۶/۵۶۲	ملک شمس‌الدین اسماعیل
۷۴ - ۱۱۶۸/ ۷۰ - ۵۶۴	ملک ذوالنون (دورهٔ دوم‌سلطنت واین‌بار با لقب افتخاری ناصرالدین)

سلاجقهٔ روم

۲ - شاخهٔ ملطیه ۷۸ - ح ۱۱۴۲/۵۷۳ - ح ۵۳۷

ح ۱۱۴۲/ ح ۵۳۷	عین‌الدین بن‌گمشتکین

---

* ـ اقبال در ترجمه لین‌پول یغی آورده است .

** ـ خلیل ادهم، به نقل مترجم‌کتاب زامباور ، نام او را ابوالمحامد نوشته‌است (معجم‌الانساب ، جلد دوم ، ص ۲۲۱) .

۵۴۷/۱۱۵۲	ذوالقرنین
۵۵۷/۱۱۶۲	ناصرالدین محمد (دورهٔ اول سلطنت)
۵۶۵/۱۱۷۰	فخرالدین قاسم
۵۶۷/۱۱۷۲	افریدون
۸ - ۵۷۰ - ۳/۱۱۷۵	ناصرالدین محمد (دورهٔ دوم سلطنت)

سلاجقهٔ روم

مرکز قدرت این سلسله از ترکمانان در اصل شمال آسیای صغیر در اطراف توقات ، امـاسیا و سیواس بود . امیر دانشمند مؤسس این سلسله در اغتشاشاتی که بعدازمرگ سلیمان بن قتلمش ، امیرسلجوقی، روی داد به عنوان یکی از مجاهدین و غازیان دین دراناطولیا ظاهرشد ، و دیری نگذشت که میان دانشمندیه و نخستین جنگجویان صلیبی منازعه درگرفت . امیر دانشمند کانون یك روایت افسانه‌ای حماسی است که تقریباً دوقرن بعداز او نوشته شده است ، و دراین حماسه وی با نخستین جنگجویان مرزی اسلام چون سیدبطال‌ارتباط می‌یابد . از این رو ، در روشن‌ساختن اصل و منشأ دانشمندیـان ، جداساختن حقیقت‌ازافسانه‌کاربسیار دشواری‌است. درآغازقرن‌دوازدهم امیرغازی‌گمشتکین درمنازعات مربوط به جانشینی‌سلجوقیاذ روم مداخله‌کرد ؛ درکیلیکیابا‌ارامنه، و درکنت نشین ادسا با فرنگان جنگید ، و در ۵۲۱/۱۱۲۷ قیساریه و آنکارا را فتح نمود. منازعات وی بامسیحیان سبب‌شدکه خلیفهٔ عباسی مسترشد به‌امرای دانشمندی لقب «ملك» بدهد .

اما هنگامی که ملك‌محمد در۵۳۶/۱۱۴۲ مرد میان پسران وبرادرانش خلاف افتاد . یاغی بسان درسیواس خودرا امیرخواند ، برادرش عین‌الدین در البستان وملطیه به جای پدرنشست ، و ذوالنون قیساریه راگرفت . به این‌ترتیب برای مدتی سه شاخه از امرای دانشمندی باهم حکومت و رقابت داشتند . اما

بعد از مرگ یاغی بسان قلج‌ارسلان دوم ، سلطان سلجوقی، چندین‌بار در امور شاخهٔ سیواس دخالت کرد ، وسرانجام ملك ذوالنون را در۱۱۷۴/ ۵۷۰ کشت و سرزمینهای او را متصرف شد . درملطیه نفاق بین سه پسرملك ذوالقرنین‌افتاد ، و آخرین‌امیراین منطقه ناصرالدین‌محمد به عنوان حکمران دست‌نشانده ومطیع قلج‌ارسلان دوم تا سال ۱۱۷۸/۵۷۳حکومت کرد ، و دراین تاریخ‌امیرسلجوقی ملطیه را نیزتصرف کرد . بنابرآنچه ابن بی‌بی ، مورخ معروف ، نوشته است باقیماندهٔ امرای دانشمندی وارد خدمت سلجوقیان شدند .

مآخذ : لین پول ، ۱۵۶ (خیلی مختصر و متفرق) ؛ یوستی ، ۴۵۵ ؛ زاخو، ۱۵ ؛ زامباور ، ۷ ــ ۱۴۶ ؛ خلیل ادهم ، ۳ ــ ۲۲۰ ؛ دائرةالمعارف اسلام ، چاپ دوم ، مقالهٔ « دانشمندیه » به قلم ملیکوف (I. Melikoff) (جدولی‌که ما ارائه داده‌ایم مبتنی بر دو مأخذ اخیراست).
IA «Dânis, mendliler» (M. H. Yïnanc,)
که شجره‌نامه‌ای نیز به همراه دارد .

٥٤

قرامانیان یا بنوقرامان

ح ۶۵۴–۸۸۸/ ح ۱۲۵۶–۱۴۸۳

آناطولیای مرکزی

ح ۶۵۴/ ح ۱۲۵۶	قرامان بن نوره صوفی
۶۶۰/ ۱۲۶۱	محمد اول
۶۷۷/ ۱۲۷۸	بدرالدین محمود
؟	برهان‌الدین موسی
؟	فخرالدین احمد
۷۵۰/ ۱۳۴۹	شمس‌الدین
۷۵۳/ ۱۳۵۲	علاءالدین خلیل
۷۸۳/ ۱۳۸۱	علاءالدین بن خلیل
۷۹۲–۸۰۵/۱۳۹۰–۱۴۰۳	**غلبهٔ سلاطین عثمانی**
۸۰۵/ ۱۴۰۳	محمد دوم
۸۲۲–۴/۱۴۱۹–۲۱	**غلبهٔ ممالیك**
۸۲۴–۱۴۲۱	محمد دوم (از نو به‌حکومت می‌نشیند)
۸۲۷/ ۱۴۲۴	علاءالدین علی
۸۲۷/ ۱۴۲۴	تاج‌الدین ابراهیم
۸۶۸/ ۱۴۶۳	اسحاق
۸۶۹/ ۱۴۶۴	پیراحمد
۸۷۴/ ۱۴۷۹	پیراحمد وقاسم باهم

۸۳ـ۱۴۷۴ / ۸۸ـ۸۷۹ قاسم

غلبهٔ سلاطین عثمانی

قرامانیان قوی‌ترین و با دوامترین سلسله‌های ترك آسیای صغیر بودند که دوش به‌دوش دولت عثمانی رشد یافتند، اما سرانجام درآن دولت تحلیل رفتند. به‌نظر می‌رسد که آنان از طایفهٔ افشار، از طوایف ترکمان برخاستند، وپدر قرامان نوره یکی از مشایخ معروف صوفیه بوده است. بنابراین سلسلهٔ قرامانی مانند دیگر سلسله‌های آسیای صغیر از میان درویشان برخاسته است. مرکز اصلی آنها ارمناك Ermenek واقع در شمال غربی جبال تائوروس (توروس) بود، وآنان درآنجا دست‌نشاندهٔ سلطان سلجوقی قونیه، رکن‌الدین قلج‌ارسلان چهارم، بودند. دراین‌هنگام، قرامانیان با مغولان وممالیك نیز که زمانی به تفوق آنها گردن‌نهاده‌بودند، میانهٔ‌خوشی نداشتند، امادرقرن چهاردهم دولت‌کاملا مستقلی تشکیل دادند، وبیشتر مرکز وجنوب آناطولیا را زیرنفوذ خودآوردند. پایتخت‌آنان قرامان یا لارنده مرکز مهمی برای فعالیتهای‌هنری وفرهنگی‌گردید، ودست‌کم‌قرامانیان به‌خاطر تشویق زبان ترکی به‌عنوان‌زبان اداری ورسمی به عوض زبان فارسی درنزد ترکان شهرتی بدست‌آوردند.

قرامانیان ناگزیر با عثمانیان‌که مشغول بسط قدرت‌خود بودند،تصادم پیداکردند، ودر ۷۹۲/۱۳۹۰ علاءالدین‌خلیل درناحیهٔ‌آق‌چای ازبایزید، سلطان عثمانی، شکست‌خورد، وقلمرو قرامانیان ضمیمهٔ‌مملکت عثمانی‌شد. اماتیمور، هنگامی‌که بایزید را در ۷۰۵/۱۴۰۲ در آنکارا شکست داد، به بسیاری از دولتهای‌آسیای صغیر که به وسیلهٔ عثمانیان برافتاده بودند، از جمله قرامانیان جان‌بخشید. نزاع‌بین قرامانیان وعثمانیان‌ادامه پیداکرد، زیرا پس‌از اضمحلال اسفندیار اغللری امیرسینوپ وقسطمونی Kastamonu در سال ۸۶۶/۱۴۶۲، آنان‌آخرین‌رقیبان‌بزرگ سلاطین‌عثمانی بودند. اینك قرامانیان به‌حلقهٔ‌قدرتهای مدیترانه‌که به مخالفت با سیاست توسعه‌طلبی‌عثمانیان برخاسته بودنددرآمدند.

و نیز، امپراطوری پاپ، و همسایهٔ شرقی قرامانیان یعنی اوزن حسن امیر آق‌قویونلو اتحاد «قرامان بزرگ» را خواستارشدند، و قاسم واپسین حکمروای قرامانی از یکی از مدعیان سلطنت عثمانی به‌نام جم پشتیبانی کرد. اما منازعات داخلی قرامانیان برسرجانشینی، مداخلهٔ سلاطین عثمانی را آسان ساخت، و دیری نگذشت که سلسلهٔ قرامانی برافتاد.

مآخذ: لین پول، ۱۸۴؛ زامباور، ۱۶۰، ۱۵۸؛ خلیل ادهم، ۳۰۲–۲۹۶ (جدول فوق بیشتر براین مأخذ مبتنی‌است).
دائرةالمعارف اسلام، چاپ اول، مقالهٔ «قرامان — اغلو» به قلم ج. ه. کرامرز (به‌انضمام شجره نسبی که ازبعضی جهات باآنچه خلیل ادهم آورده است تفاوت دارد)
IA " Karamanlilar " (M. C. Sihâbeddin Tekindağ).

۵۵

سلاطین عثمانی

۱۹۲۴-۱۲۸۱/۱۳۴۲-۶۸۰

اناطولیا ، بالکان ، سرزمینهای عربی

۶۸۰/۱۲۸۱	عثمان اول ابن ارطغرل
ح ۱۳۲۴/ح ۷۲۴	اورخان
۷۶۱/۱۳۶۰	مراد اول
۷۹۱/۱۳۸۹	بایزیداول یلدیرم (ایلدرم)
۸۰۴/۱۴۰۲	**یورش تیمور**
۸۰۵/۱۴۰۳	محمداول چلبی (نخست فقط درآناطولیا، پس از ۱۴۱۳/۸۱۶ در روملیاهم سلطنت داشت)
۸۰۶/۱۴۰۳	سلیمان اول (تا ۱۴۱۰/۸۱۳ فقط در روملیا)
۸۲۴/۱۴۲۱	مراد دوم (دورهٔ اول سلطنت)
۸۴۸/۱۴۴۴	محمد دوم فاتح (دورهٔ اول سلطنت)
۸۵۰/۱۴۴۶	مراد دوم (دورهٔ دوم سلطنت)
۸۵۵/۱۴۵۱	محمددوم (دورهٔ دوم سلطنت)
۸۸۶/۱۴۸۱	بایزید دوم
۹۱۸/۱۵۱۲	سلیم اول ملقب به یاوز
۹۲۶/۱۵۲۰	سلیمان دوم قانونی (مورخان غربی او را سلیمان کبیر هم خوانده‌اند)

۹۷۴/ ۱۵۶۶	سلیم دوم
۹۸۲/ ۱۵۷۴	مرادسوم
۱۰۰۳/ ۱۵۹۵	محمد سوم
۱۰۱۲/ ۱۶۰۳	احمداول
۱۰۲۶/ ۱۶۱۷	مصطفی‌اول (دورهٔ اول‌سلطنت)
۱۰۲۷/ ۱۶۱۸	عثمان دوم
۱۰۳۱/ ۱۶۲۲	مصطفی‌اول (دورهٔ دوم سلطنت)
۱۰۳۲/ ۱۶۲۳	مرادچهارم
۱۰۴۹/ ۱۶۴۰	ابراهیم
۱۰۵۸/ ۱۶۴۸	محمدچهارم
۱۰۹۹/ ۱۶۸۷	سلیمان سوم
۱۱۰۲/ ۱۶۹۱	احمددوم
۱۱۰۶/ ۱۶۹۵	مصطفی دوم
۱۱۱۵/ ۱۷۰۳	احمد سوم
۱۱۴۳/ ۱۷۳۰	محمود اول
۱۱۶۸/ ۱۷۵۴	عثمان سوم
۱۱۷۱/ ۱۷۵۷	مصطفی سوم
۱۱۸۷/ ۱۷۷۴	عبدالحمید اول
۱۲۰۳/ ۱۷۸۹	سلیم‌سوم
۱۲۲۲/ ۱۸۰۷	مصطفی چهارم
۱۲۲۳/ ۱۸۰۸	محمود دوم
۱۲۵۵/ ۱۸۳۹	عبدالمجید اول

۱۲۷۷/۱۸۶۱	عبدالعزیز
۱۲۹۳/۱۸۷۶	مراد پنجم
۱۲۹۳/۱۸۷۶	عبدالحمید دوم
۱۳۲۷/۱۹۰۹	محمد پنجم ملقب به رشاد
۱۳۳۶/۱۹۱۸	محمد ششم وحیدالدین
۱۳۴۱ـ۲/۱۹۲۲ـ۴	عبدالمجید دوم (فقط به‌عنوان خلیفه)

حکومت جمهوری کمال آتاترك

آغاز کار عثمانیان درمه افسانه و داستان پوشیده شده‌است، وقبل‌ازسال ۱۳۰۰ اطلاعات تاریخی استوار درباب آنها معدود است . گمان می‌رود که آنان اصلا ازطایفهٔ قاییغ ازترکمانان غز بوده‌اند، وعده‌ای ازمردمان چادرنشین بیابانگرد را به‌آسیای صغیر راهبر شده‌اند . بنابراین جزیی از موج بزرگ ترکمانانی محسوب می‌شوند که از مشرق فرا رسیدند ، و بیزانسیان را عقب راندند . عثمانیان تا حدی وابسته به‌سلاجقهٔ روم بودند، اما ظهور مغولان وزوال دولت سلجوقی درطی قرن سیزدهم آنها را مجبور ساخت که به‌گوشهٔ شمال غربی آناطولیا یعنی ولایت قدیم بیثونیا و ولایت بعدی خداوندگار رخت بربندند . درهمان زمان که‌دولتهای ترك دیگری درقسمتهای دیگر آناطولیا، چون دولتهای قرامانی ، منتشا اغللری ، وگرمیان اغللری تأسیس می‌شد ، عثمانیان ناچار به‌مجادله و نزاع بادولت بیزانس بودند . بنابراین نیروی‌آنان دمبدم به‌وسیلهٔ ترکمانان تازه نفسی‌که از مشرق فرا می‌رسیدند و مشتاق بودند که به عنوان غازی یا مجاهدان دین بامسیحیان دست و پنجه نرم‌کنند تقویت می‌شد . ازاین غازیان و جنگجویان است که عثمانیان سنت و پیشینه‌ای نظامی و قدرتی پیدا کردند که ترقی و توسعهٔ آنان را میسور ساخت ، و سرانجام نیز سبب شدکه همهٔ دولتهای ترك دیگر را درخویشتن مستحیل سازند .

در ۷۵۸/۱۳۵۷ سپاهیان عثمانی ازگالی‌پولی به داخل اروپا ریختند ، و

با استفاده از نفاقی که میان اسلاوهای بالکان وجود داشت ، و دشمنانگی دینی فیمابین ارتودوکسها و کاتولیکها به‌سرعت قسمت وسیعی از بالکان را متصرف شدند . این نواحی مفتوحه بعداً تشکیل ایالت روملیا را داد . اینك عثمانیان توجه خود را بیش‌ازآسیا به اروپا معطوف ساختند ، و نشانهٔ این توجه انتقال پایتخت‌آنان از بورسه به‌ادرنه (آدریا نوپل) در سال ۷۶۷/۱۳۶۶ بود . ازنظر نظامی نیز اینك سلاطین عثمانی هرروزکمتر براتباع ترکمان خود ،که اغلب عقاید مذهبی‌بدعت‌آمیز داشتند ، اتکاء می‌ورزیدند. درنتیجه، طبقهٔ سواره نظام فئودالی روی‌کارآمد ، و بدانها املاکی برای ارتزاق و مغیشت داده شد . اما مهمترین چیزی‌که درآفرینش تصویرسبعیت وشکست‌ناپذیری عثمانیان درذهن مسیحیان اروپا تأثیرداشت سپاه‌ینی‌چری بودکه افرادآن ازمیان فرزندان اتباع مسیحی بالکان انتخاب می‌شدند ، وپس‌از درآوردن آنان بدین اسلام به‌عنوان یك قوهٔ نظامی نخبه تعلیم وتربیت می‌یافتند . درسال ۷۹۶/۱۳۹۴ بایزید اول از متوکل اول ، خلیفهٔ پوشالی عباسی در قاهره ، لقب سلطان روم یافت ، اما بخش‌آسیائی امپراطوری او به‌ناگاه در نتیجهٔ یورش تیمور از هم گسیخت . تیمور سلطان بایزید را درسال ۸۰۵/۱۴۰۲ درآنکارا (انقره) شکست داد . در دهه‌های بعد، امپراطوری عثمانی درآسیای صغیر به‌تدریج ازنو التیام ووحدت یافت، وقرامانیان‌آخرین دستهٔ بزرگی بودندکه در دولت عثمانی تحلیل رفتند، ودرسال ۸۵۷/۱۴۵۳ سلطان محمد فاتح سرانجام قسطنطنیه را فتح‌کرد .

قرن شانزدهم عصرطلائی امپراطوری عثمانی‌بود. در ۹۲۳/۱۵۱۷ سلطان سلیم یاوز (مهیب) مصر و شام را از دولت رو به اضمحلال ممالیك گرفت . پس‌ازپیروزی موهاج (ناحیه‌ای در مجارستان) در ۹۳۲/۱۵۲۶ سلیمان قانونی باسلیمان‌کبیر برای یك قرن ونیم بیشترمجارستان را بزیرسلطهٔ حکومت عثمانی درآورد . از ایتالیای جنوبی نقاطی به تصرف عثمانیان در آمد ، و کشتی‌های عثمانی سلطهٔ آن دولت را تا به‌الجزایر و تونس‌کشاندند . در مرزهای شرقی سلاطین‌صفوی که‌شیعی‌مذهب وسرسخت‌ترین دشمنان عثمانیان بودند درجنگ

چالدران در ۹۲۰/۱۵۱۴ شکست خوردند ، و آذربایجان مورد تاخت و تاز سپاهیان عثمانی قرارگرفت. در دریای هند ناوگان عثمانی ازپایگاههای عربی علیه پرتقالیان وارد عملیات شد .

سلاطین عثمانی دراین موقع که اوج قدرت آنها بود سیاست تساهل و اغماض نسبت به اقلیتهای مذهبی و نژادی در داخل امپراطوری خود داشتند ، ومثلا یهودیان که دراروپای مسیحی مورد تعقیب و آزار بودند ، درامپراطوری آنان سکنی گرفتند . اما در اواخر قرن هفدهم ورق برضد عثمانیان در اروپای شرقی برگشت. آنان نتوانستند ازاشتغال قدرتهای اروپایی درجنگهای سی‌ساله استفاده برند ، و تنها موفقیت آنها در این دوره گرفتن کرت از ونیزیها بود . باوجوداینکه سپاهیان عثمانی در۱۶۸۳/۱۰۹۴ از وین رانده شدند ومجارستان و ترانسیلوانیا را از دست دادند ، اما هنوز برقسمت های اسلاو ، یونانی ، و رومانیایی بالکان تسلط داشتند. تقسیم اروپا وحسادتها و رقابتهای دول اروپایی امپراطوری عثمانی را دوقرن دیگر زنده نگه داشت . اما اینك مهارتهای فنی اروپائیان بدانها به‌طور واضح تفوق نظامی و دریایی داده بود ، و حال آنکه سپاه نامنظم ینی‌چری مدتها بود که سدی در راه نوگری قشون عثمانی به‌شمار می‌رفت ، و تا سال ۱۸۲۶/۱۲۴۱ که سلطان محمد دوم قدرت آنها را درهم شکست ، مجال این نوسازی بدست نیامد . از نظر اقتصادی نیز سرزمین‌های عثمانیان و اعراب درمقابل رقابت کالای ساختگی وکارخانه‌ای اروپایی و فنون کارآمدتر اقتصادی آنان زیان بسیار دیدند ، وتولیدات محلی آنان رو به‌کاهش نهاد ، و منابع داخلی درآمد نقصان پذیرفت ، چنانکه دولت عثمانی در قرن نوزدهم بارها تا لب پرتگاه ورشکستگی کشیده شد .

توسعه‌طلبی روسیه خطرویژه‌ای‌بود که دولت عثمانی‌را تهدید می کرد، زیرا روسها اینك متحدان عثمانی یعنی تاتارهای کریمه را منقاد ساخته بودند ، و برآن بودند که براستانبول و بوسفور نیز استیلا یابند ، تا بدین ترتیب برمدیترانه دست‌رسی پیداکنند . درسالهای آغازین قرن نوزدهم ، محمد علی

سردار آلبانیایی، حکمران مصر و بعداً فرمانروای خود مختارمصرشد؛ یونانیان سر به‌شورش برداشتند ودر ۱۸۲۹ استقلال خودرا به‌دست‌آوردند ؛ و الجزایر به‌چنگ فرانسویان افتاد. رشد احساسات ملی و میهنی که درنتیجهٔ انقلاب کبیر فرانسه تخم آن درهمه جا افشانده شده‌بود ، ملل بالکان را بر آن داشت که علیه حکومت عثمانـی بشورند ، و در پایان دومین جنگ بالکان (۱۹۱۲–۱۹۱۳) ، قلمرو دولت عثمانی در اروپا محدود به تراکیای شرقـی شد . شرکت دولت عثمانی در جنگ جهانی اول به طرفداری از قوای محور سبب از دست رفتن ایالات عربی آن شد ، و دولتهای اروپایی را برانگیخت تا سرزمینهائی را هم که دراصل متعلق به‌خود دولت عثمانی‌بود ادعاکنند. اما حرص و آز این‌دولتها باعث برانگیخته‌شدن احساسات ملی ترکان‌گردید،که یکی‌ازوجوه‌آن بیزاری از خود سلسلهٔ سلاطین عثمانی بودکه مانع ترقی ترکان و ناگزیر مصدر ادبار و بدبختیهای دو قرن گذشته محسوب می‌شد . براثر اقدامات مصطفی‌کمـال (آتاتورك) رهبرملیون ، نخست سلطنت عثمانیان در۱۹۲۲ ملغی‌گردید، وسپس در ۱۹۲۴ دستگاه خلافت آنان نیز برچیده شد ، و آخرین فرد خاندان عثمانی سلطان عبدالمجید دوم خلع شد.

مآخذ : لین‌پول ، ۹۷–۱۸۶ ؛ زامباور ، ۱–۱۶۰ و جدول O ؛ خلیل ادهم ، ۳۰–۳۲۰
A. D. Alderson. *The Structure of Ottoman dynasty* (Oxford 1956) .

فصل هشتم

مغولان یا چنگیزیان

مغولان یا چنگیزیان

تاریخ مکتوب مغولان از اواخر قرن دوازدهم و آغاز قرن سیزدهم شروع می‌شود، زیرا این تنها از طریق تاریخ سری مغولان، مکتوب در قرن سیزدهم و بعضی منابع فارسی‌وچینی آن عهد است که اطلاعات تاریخی درباب مغولان در دسترس قرار می‌گیرد. باری گمان می‌رود که مغولان دراصل مردمی جنگل‌نشین‌بوده‌اند که درجنگلهای سیبری ومغولستان خارجی درحوالی دریاچهٔ بایکال می‌زیسته‌اند، نه مردم چادرنشین‌استپها، هرچند مانند فاتحان وجنگجویان استپها و سواران چابك دشتهاست که نخست درتاریخ ظاهر می‌شوند.

یسوی‌کای پدر چنگیز، خان قبیلهٔ مغول بود. خود چنگیز در اصل نام تموچین (=«آهنگر») داشت، ودرمغولستان درنتیجهٔ حمایت رئیس طایفهٔ قرائیت *Kereyt* ،طغرل‌خان یا اُنگ‌خان(درسفرنامهٔ مارکوپولو *Prester John*) قدرت و اهمیت یافت. بعداً تموچین با اُنگ خان از در ستیز درآمد، وابتدا وی وسپس یکی از رقیبان مغول خود، جاموقا، را شکست داد. دراین هنگام وی لقب چنگیز (؟ مأخوذ از واژهٔ ترکی تنگیز*tengiz* به‌معنای «دریا» ومجازاً به معنای خان جهان و بزرگ) یافت، و در ۱۲۰۶ در قوریلتا یا مجلس عالی سران مغول‌خانِ اعظم تمام طوایف مغول شناخته شد. اینك وی لشکربه‌جنگ تنگوتهای تبتیِ ناحیهٔ کانسو و اردس واقع درشمال غربی‌چین برد، ودر ۱۲۱۳ چین‌خاص‌را مورد حمله قرار داد، و پکینگ (خان بالغ) را در ۱۲۱۵ غارت کرد، وبدین‌طریق پایه‌های حکومت امپراطوران سلسلهٔ چین *Chin* را متزلزل ساخت. در ۱۲۱۸ به‌سمیرچای، واقع در شمال ترکستان، حمله برد، و در نتیجهٔ این‌حمله باقلمرو خوارزمشاهیان هم‌مرز وهمسایه شد. بین چنگیزخان و خوارزمشاهیان ابتدا روابط سیاسی صلح‌آمیزی وجود داشت، اما هنگامی که درسال ۶۱۵/۱۲۱۸ حکمران اترار، فرستادگان چنگیز وتمام بازرگانانی راکه

همراه آنها بودند قتل عام کرد ، حملهٔ مغولان را به‌سرزمینهای اسلامی تسجیل نمود. در ۲۰-۱۲۱۹/۱۷-۶۱۶ ماوراءالنهر به‌تصرف مغولان درآمد، تولوی، پسر چنگیز به خراسان گسیل شد ، و وی پس از یك شکست موقتی در ناحیهٔ پروان افغانستان ، آخرین پادشاه خوارزمشاهی ، سلطان جلال‌الدین را به‌هندوستان تاراند (۱۲۲۱/۶۱۸) . دراین میان، دو پسر دیگر چنگیز ، جوچی وجغتای‌در ناحیهٔ‌سیردریاوخوارزم‌مشغول‌عملیات بودند، وموطن خوارزمشاهیان را ویران ساختند، وسلطان جلال‌الدین خوارزمشاه در آخرین سالهای زندگیش دائم درحال فرار ازایالتی به‌ایالتی بود وازجلو سپاهیان مغول به‌سوی مغرب می‌گریخت .

رسم رؤسای مغول آن بود که قلمرو خود را بین اعضای خانوادهٔ خویش قسمت می‌کردند ، وچنگیز نیز قبل‌ازمرگش‌که در ۶۲۴/۱۲۲۷ واقع شد ، همین‌کار راکرد، وبه‌هریك ازپسران خود یورت یا سرزمینی برای اتباع وگله و احشام‌آنان واگذارکرد . سرزمینهایی‌که به‌تصرف مغولان درآمده بود وسیعتر از آن بودکه بتوان بایك دولت مرکزی آن را اداره‌کرد ، و مغولان خود از نظر سیاسی و اداری مردم آگاهی نبودند . زبان مغولی تا این زمان به‌کتابت درنیامده بود، ازاین‌روناگزیرمی‌بایست طبقهٔ اداریی برای سرزمینهای مفتوحه ، حتی اگر برای جمع‌آوری مالیات وخراج برای خانها هم می‌بود، تدارك دید . بنابراین طبقات اداری این سرزمینها ، یعنی اویغورها ، ایرانیان ، و چینیها به‌کارگرفته شدند، و به‌خصوص‌کاتبان بودایی اویغوری‌که «بخشی» خوانده می‌شدند ، مورد توجه قرارگرفتند. این ازنوشته‌های دو تن ازمورخان ایرانی یعنی عطاملك جوینی و رشیدالدین فضل‌الله است که ما بیشتر اطلاعات خود را در باب نخستین مغولان و تاریخ آنان به‌دست آورده‌ایم . بنابراین ، سرزمینهای چنگیز به‌ترتیب زیر میان پسرانش تقسیم شد :

۱ - بزرگترین پسر چنگیز جوچی پیش از مرگ پدر وفات یافت ، اما میراث او به پسرش باتو رسید . سهم او سیبریهٔ غربی و دشت قبچاق تا

روسیهٔ جنوبی‌بود، وخوارزم‌را نیز که‌همیشه ازلحاظ بازرگانی جزء سرزمینهای جنوب ولگا محسوب می‌شد شـامل می‌گشت . باتو اردوی ازرق را در خود روسیهٔ جنوبی تأسیس کرد ،که هسته و نطفهٔ اردوی زرین بعدی شد ، و پسر دیگر جوچی ، اوردا، اردوی سفید را درسیبریهٔ غربی بنیان‌گذاشت . درقرن چهاردهم این دو گـروه به یکدیگر پیوستند . بعـدها ، خانات متعدد روسیه ، سیبریه ، وترکستان ازبطن این اردوها زاده شدندکه از آن جمله است: خانات کریمه ، آستراخان ، قازان ، کازیموف ، تیومن ، بخـارا ، و خیوه . در قرن پانزدهم وشانزدهم اعقاب پسردیگر جوچی ، شیبان ، که به‌شیبانیان یا اوزبکان معروفند برخوارزم و ماوراءالنهر استیلا یافتند .

۲ ـ دومین پسر چنگیز جغتای بود ، و سرزمین‌هـای واقع در شرق ماوراءالنهر تا ترکستان شرقی یا ترکستان چین نصیب اوشد . دیری نگذشت که شاخهٔ غربی اعقاب جغتای در ماوراءالنهر تحت نفوذ اسلام قرارگرفتند ، اما تیمورآنان را برافکند . شاخهٔ شرقی که قلمرو آن سمیرچای وحوضهٔ رود الی *Ili* ، وحوضهٔ تاریم بود ، درمقابل نفوذ اسلامی مقاومت نشان داد . باری، اعقاب شرقی جغتای بعدها به‌انتشار اسلام درترکستان چین کمك کردند ، و تا قرن هفدهم درآنجا باقی بودند .

۳ـ سومین پسر چنگیز اوکتای بودکه قوریلتای مغولان اورا به‌عنوان خان بزرگ وخان اعظم جانشین پدرشناخت ، اما پس ازگذشت دونسل خانات بزرگ به دست اعقاب تـولوی افتاد ، هرچند که سرزمینهای واقع در پامیر و تین‌شان همچنان دردست نوهٔ تولوی ، قیدوخان باقی‌ماند ، و اوتا زمان مرگش که در ۷۰۲/۱۳۰۱ اتفاق افتاد ، با اولاد جغتای و قوبیلای یاقوبلای ، خـان بزرگ ، در ستیز بود .

۴ـ جوانترین فرزند چنگیز ، تولوی ، قلب امپراطوری مغول ، یعنی مغولستان را به ارث بـرد . پسران تـولوی ، منکوقـا آن و قوبیلای قـاآن ، به‌عنوان‌خان بزرگ جانشین سلسلهٔ اوکتای شدند، اما فقط منکوقاآن، قراقوم

واقع درمغولستان را به‌عنوان پایتخت خود در دست داشت . مستملکات آنها عبارت بود ازنواحی متصرفی چین ،که مغولان در آنجا به‌عنوان سلسلهٔ یوان شهرت یافتند ، وتا نیمهٔ دوم قرن چهاردهم حکومت‌کردند .گیرندگی فرهنگ و دین وتمدن چین‌نفوذ زیادی درخانان‌بزرگ پکینگ داشت ، و آنان به‌مذهب بودایی درآمدند ، و پیوستن بدین مذهب به‌تدریج شکافی میان آنها و خانهای دیگر مغول در آسیای غربی و روسیه که دین اسلام را پذیرفته بودند ، ایجاد کرد. هلاگوخان ، یکی ازبرادران قوبیلای قاآن، برای بار دوم به‌فتح ممالك اسلامی برخاست، وسلسلهٔ ایلخانیان را درایران بنیان نهاد. به‌این‌ترتیب خانات آسیای غربی ، از هرلحاظ عملا از قبول اطاعت خانهای بزرگ مغولستان و پکنیگ سر باز زدند .

۵۵

خانهای بزرگ مغول، اعقاب اوگتای و تولوی

(سلسلهٔ یوان چین)

۶۰۳-۱۰۴۳/۱۲۰۶-۱۶۳۴

مغولستان و چین شمالی

۶۰۳/۱۲۰۶	چنگیزخان
۶۲۴/۱۲۲۷	اوگتای
۶۳۹/۱۲۴۱	تورگنه، به‌عنوان نایب‌السلطنه
۶۴۴/۱۲۴۶	گیوک
۶۴۷/۱۲۴۹	اغول ـ غایمیش، به‌عنوان نایب‌السلطنه
۶۴۹/۱۲۵۱	منگو (منگوك)
۶۵۸/۱۲۶۰	قوبیلای
۶۹۳/۱۲۹۴	تیمور اولجایتو
۷۰۶/۱۳۰۷	قایشان گولوك
۷۱۰/۱۳۰۷	آیور پاری بهادرا بویانتو
۷۲۰/۱۳۲۰	سود هیپالاگگن
۷۲۳/۱۳۲۳	یسون تیمور
۷۲۸/۱۳۲۸	اریگابا
۷۲۸/۱۳۲۸	جیجغتوتق ـ تیمور
۷۲۹/۱۳۲۹	قوشیلاقتقتو
۷۳۲/۱۳۳۲	ریچند پال (ایرنجه پال)

۷۰ـ۱۳۳۲/ ۷۱ـ۷۳۲ طغان تیمور

اعقاب تولوی درمغولستان تا قرن‌هفدهم دوام آوردند، اماخانهای چین را سلسلهٔ مینگ در ۱۳۶۸ برافکند .

از مشخصات دورهٔ حکومت اوگتای تکمیل فتح چین شمالی ، یعنی استیلا برامپراطوری‌سلسلهٔ چین وضمیمه ساختن کره‌است. امپراطوری سونگ درچین جنوبی تا سال ۱۲۷۹دوام آورد. در آن سوی دنیای قدیم، باتو به‌تاخت وتاز دراستپهای جنوب روسیه واروپای مرکزی مشغول بود، ودنیای مسیحیت قرون وسطا را به ترس و وحشت افکنده بود (نگاه‌کنید به‌شمارهٔ ۵۹ از همین کتاب). باآنکه پسر اوگتای ، گیوگ ، فرزندان بسیار داشت ، درهنگام مرگ گیوگ در ۶۴۷/۱۲۴۹ خانی به‌شاخهٔ دیگری‌که ازاعقاب تولوی بودند ، یعنی به‌منگو و فرزندان وی رسید. هنگامی‌که قوریلتائی‌که درچین تشکیل شده‌بود قوبیلای، برادر منگو را خان‌اعظم مغول‌اعلام‌کرد، اعقاب‌اوگتای سربه‌شورش برداشتند ، وبه‌سرکردگی قیدوخان وچپرخان مدتهای مدید مایهٔ پریشانی خاطر خانان بزرگ شدند . اما سرانجام باخاندان تولوی از در تسلیم درآمدند . اما در روزگاران بعد ، اعضای مختلف خاندان اوگتای در ادواری که اغتشاش و ناآرامی بود قدرت یافتند، و تیمور دو تن از آنان یعنی سیورغتمیش وپسرش محمودرا درماوراءالنهر جایگزین جغتائیان‌کرد.

خانهای بزرگ در قراقروم ، و بعد از روزگار منگو درپکینگ یاخان بالغ (= شهرخان) چنانکه از روایات سیاحان و جهانگردان اروپای غربی و شرق نزدیك مستفاد می‌شود زندگی و دستگاه پرتجمل و شکوهمندی داشتند . ثروت مادی وغنائمی‌که‌ازفتوحات مغولان به‌دست آمده بود درپایتختهای خانها متمرکز شده بود، هنرمندان وصنعتگران درآنجاگرد آمده بودند ، ودانشمندان و نویسندگان و علمای دینی به‌اردوی خانان روی می‌آوردند . مغولان ازخود تساهل و آزاد اندیشی مردمان استپها را نشان می‌دادند ، وبه مباحثات مسیحیان

نسطوری و لاتینی ، مسلمانان ، بودائیان ، و کنفوسیوسیان گوش فرا می‌دادند. درنتیجه، عقاید سنتی آنها در مغولستان و چین‌شمالی دربرابر ادیان عالیترجای پرداخت ، ودر واقع آنان به‌مذهب بودایی به‌صورتی که در میان لامائیان تبتی مرسوم بود درآمدند . این دین ، دین عمده و اساسی مغولان آسیای شرقی باقی ماند ، و به‌وسیلهٔ مغولان‌اویروت‌یا قلموق‌درمهاجرت عظیم آغازقرن هفدهم آنان به‌سمت مغرب ، به‌ناحیهٔ ولگا و کوبان برده شد .

خانهای بزرگ مغول به‌تدریج در چین به‌صورت سلسله‌ای چینی از اصل بربریان بیرون آمدند که به‌زبان چینی بدانها یوان *Yuan* می‌گفتند . این‌سلسله تا سال ۱۳۶۸ درچین حکومت کرد ، و آنگاه خاندان مینگ جانشین آن گشت، اما مدتها قبل از این تاریخ نیز آنان برخانات مغول آسیای مرکزی و غربی نفوذی نداشتند . تنها درمغولستان خاص اعقاب خانهای بزرگ به‌طور مستقل باقی‌ماندند، هرچند ازنظر کلی دست نشاندهٔ امپراطوران سلسلهٔ مینگ محسوب می‌شدند .

مآخذ : لین پول ، ۱۶–۲۰۱ ؛ زامباور ، ۳–۲۴۱

L. Hambis, *Le chapitre CVII du Yuan Che, les généalogies impériales mongoles dans l'histoire chinoise officielle de la dynastie mongole* (=Supplement to *T'oung Pao*, XXXVIII) (Leiden 1945)
(جدولهای این‌کتاب مبتنی است برمآخذ چینی و ایرانی)

F. W. Cleaves, "The Mongol names and terms in *The History of Nation of the Archers* by Grigor of Akanc," HJAS, XII, (1949), 400--43.

J. A. Boyle, "On the titles given in Juvaini to certain Mongol princes", HJAS, XIX (1956), 146—54

دائرةالمعارف اسلام ، چاپ دوم ، مقالهٔ «چنگیزخان» به‌قلم بویل .

۵۶

جغتائیان: اعقاب جغتای
۶۲۴-۷۷۱/۱۲۲۷-۱۳۷۰

۶۲۴/۱۲۲۷	جغتای
۶۳۹/۱۲۴۱	قراهلاگو (دورهٔ اول حکومت)
۶۴۵/۱۲۴۷	یسومنگو
۶۵۰/۱۲۵۲	قراهلاگو (دورهٔ دوم حکومت)
۶۵۰/۱۲۵۲	اورقینه خاتون
۶۵۹/۱۲۶۱	الغو
۶۶۴/۱۲۶۶	مبارکشاه
۶۶۴/۱۲۶۶	براق خان
ح ۶۷۰/ ح ۱۲۷۱	نگوبیك (نیکوپای)
۶۷۰/۱۲۷۲	طغا تیمور
ح ۶۹۰/ ح ۱۲۹۱	دوخان
۷۰۶/۱۳۰۶	کنچك خان
۷۰۸/۱۳۰۸	تالیقو
۷۰۹/۱۳۰۹	کبك خان (دورهٔ اول حکومت)
۷۰۹/۱۳۰۹	اسن بوغا
ح ۷۱۸/ ح ۱۳۱۸	کبك خان (دورهٔ دوم حکومت)
۷۲۶/۱۳۲۶	الجیگدای
۷۲۶/۱۳۲۶	دُوَ تیمور

۷۲۶/۱۳۲۶	علاءالدین ترمشیرین
۷۳۴/۱۳۳۴	چنگک‌شی
۷۳۵/۱۳۳۴	بوزن
ح ۷۳۹/ ح ۱۳۳۸	یسون تیمور
ح ۷۴۳/ ح ۱۳۴۲	محمد
۷۴۴/۱۳۴۳	غازان (قازان)
۷۴۷/۱۳۴۶	دانشمند جه
۷۴۹/۱۳۴۸	بایان قلی
۷۶۰/۱۳۵۹	شاه تیمور
۷۶۰_۷۱/۱۳۵۹_۷۰	تغلق تیمور
استیلای تیمور	

بعد از مرگ چنگیزخان، جغتای به عنوان بزرگترین بازماندهٔ او و متخصص درقانون قبیله‌ای، یعنی یاسا، حیثیت و اعتبار فراوانی داشت. وی درواقع بامسلمانان دشمنی‌می‌ورزید، وهرجا یاسای چنگیزی باشریعت‌اسلامی، مثلا در مورد ذبح حیوانات و تطهیر در آب جاری، برخورد پیدا می‌کرد، سعی او آن بود که حکم یاسا را به مرحلهٔ اجرا درآورد. یورت جغتای کوه تین‌شان (تیان شان) را از دو سوی شامل می‌شد، اما خانات جغتایی تا بعد از مرگ جغتای تشکیل نشد. پسران و نوه‌های جغتای به‌نزاع بایکدیگر برخاستند و علیه خان بزرگ، منگو، توطئه‌کردند، و بنابرآنچه ویلیام روبروکی، راهب آلمانی که به دربار خان در قراقروم سفرکرده است، آورده سرتاسر مملکت مغولان درحوالی سال ۱۲۵۰ بین منگو و باتو تقسیم شده‌بود. مؤسس واقعی خانات جغتایی نوهٔ جغتای، الغو، بودکه از جنگ و نزاع داخلی بین پسران منگو، قوبیلای قاآن و اریق بوقا، استفاده‌کرد و خوارزم و ترکستان

غربی و افغانستان را اسماً برای اریق بوقا ، ولی در حقیقت برای خویشتن ، بگرفت . این سرزمینها هستهٔ خانات جغتایی را به‌وجود آوردند .

جغتائیان کمتر از ایلخانان مغول ایران در معرض نفوذ مستقیم اسلام قرار داشتند، وراه ورسم قبیله‌ای خودرا تا مدتی‌طولانی‌حفظ کردند. به‌احتمال قوی این امر در انحطاط کلی زندگی شهری و کشاورزی در آسیای مرکزی ، بیرون از واحهٔ ماوراءالنهر و ترکستان شرقی ، تأثیر داشته است . مبارکشاه (۱۲۶۶/۶۶۴) نخستین خان جغتایی بود که به‌دین اسلام گروید ، اما از سال ۱۲۹۱/۶۹۰ دوخان و اعقاب وی که مشرکان متعصبی بودند ، در سرزمینهای مشرق تین‌شان سکونت‌گزیدند. کبك‌خان‌اولین کسی‌بود که‌دوباره به‌ماوراءالنهر بازگشت ، و در نخشب یا قرشی قصری ساخت . ترمشیرین (که نام وی باید صورت فارسی‌شدهٔ واژهٔ بودایی دهارمه شیله *Dharmašīla* به‌معنای «عادت‌یافته به‌دهارمه قانون بودایی » باشد) نیزبه‌دین اسلام درآمد، اما مغولان چادرنشین قسمت شرقی خانات که احساسات ضد اسلامی شدید داشتند به مخالفت بااو برخاستند ، و وی را در ۷۳۴/۱۳۳۴ کشتند . اندکی بعداز این باقدرت یافتن تیمور درماوراءالنهر وحدت از میان جغتائیان رخت بربست . بعدازآن ، چند تن ازخانان جغتایی وپس‌ازآنها چندتن ازاعقاب اوگتای درماوراءالنهربه‌تخت نشستند . خاندان جغتایی همچنان باقی ماندند ، وبعدازمرگ تیمور دولت‌آنها در ماوراءالنهر در زمان حکومت اسن بوغای دوم (۶۲-۱۴۲۹/۶۷-۸۳۳) که از دشمنان سرسخت وخطرناك تیموریان اخیربود ، رو به‌ترقی نهاد . اما قلمرو جغتائیان در ماوراءالنهر سرانجام به‌دست شیبانیان افتاد . تنها شاخهٔ غربی آنها درسمیرچای وحوضهٔ تاریم باقی ماند واین شاخه قلمرو خودرا به‌سوی تورفان بسط داد، ودرقدرت قبیلهٔ ترکان دوغلات شریك‌شد ، تا بالاخره درقرن هفدهم دولت جغتائیان به‌کلی برافتاد .

مآخذ : لین‌پول ، ۲-۲۴۱ ؛ زامباور ۵۰-۲۴۸

Hambis, *Le chapitre CVII du Yuan che.*

دائرةالمعارف اسلام، چاپ‌دوم، مقالات «جغتای خان» ، «خانات جغتایی» به‌قلم بارتولدوبویل.

۵۷

ایلخانان یا ایلخانیان اعقاب هولاکوخان

۶۵۴–۷۵۴/۱۲۵۶–۱۳۵۳

۶۵۴/۱۲۵۶	هلاگو
۶۶۳/۱۲۶۵	آباقا
۶۸۰/۱۲۸۲	احمد تکودار
۶۸۳/۱۲۸۴	ارغون
۶۹۰/۱۲۹۱	گیخاتو
۶۹۴/۱۲۹۵	بایدو
۶۹۴/۱۲۹۵	محمود غازان
۷۰۳/۱۳۰۴	محمد خدابنده الجایتو
۷۱۷/۱۳۱۷	ابوسعید
۷۳۶/۱۳۳۵	اربا
۷۳۶/۱۳۳۶	موسی
۷۳۶_۵۴/۱۳۳۶_۵۳	

دراین‌دوره چندین‌خان‌که دست‌نشاندۀ امیرحسن‌بزرگ جلایری و امیرحسن کوچك چوپانی بودند به‌حکومت‌پرداختند ، و پس از آن ایران میان سلسله‌های محلی چون جلایریان و آل‌مظفر، و سربداران خراسان تقسیم شد .

سگوفاآن ، خان بـزرگ مغول ، کار عظیم تصرف مجدد و تحکیم

متملکات مغولان را در آسیای غربی برعهدهٔ برادرش هلاگو گذاشت ، زیرا در فاصلهٔ مرگ چنگیزخان تا این زمان استیلای مستقیم خان بردنیای اسلامی جنوب‌آمودریا سخت سست وضعیف شده‌بود. بنابراین، هلاگو به‌سوی مغرب عزیمت کرد . مقاومت اسماعلیان یا فدائیان شمال ایران را درهم شکست (۶۵۴/۱۲۵۶) ، لشکریان خلیفه را در عراق قلع و قمع کرد ، وآخرین خلیفهٔ عباسی ، مستعصم ، را بکشت (۶۵۶/۱۲۵۸) ، و به سوی شام پیش راند . اما درآنجا مغولان در عین جالوت ، واقع در فلسطین ، از ممالیك مصر شکست خوردند (۶۵۸/۱۲۶۰) ، وجلو پیشرفت‌آنان‌گرفته شد . اینك هولاگو به‌نیابت خان، حکمرانی ایران ، عراق ، قفقاز و آناطولیا ، ولقب ایلخان یافت (ایلخان به‌معنای خان تابع خان بزرگ است) .

اکنون دولت ایلخانی به‌صورت قطعی بنیان پذیرفته بود ، اما دشمنان خارجی‌بسیارداشت‌که ازجملهٔ‌آنان ممالیك مصربودندکه عقیدهٔ عامه‌را درمورد شکست‌ناپذیری‌مغولان درهم ریختند. خاندانهای مغول‌اردوی زرین وجغتائیان نیز با ایلخانان برسر نواحی متنازع فیه واقع درقفقاز و شمال ایران دشمنی و خصومت می‌ورزید . این دشمنی مشترك باایلخانیان بودکه سبب اتحاد سیاسی وبازرگانی میان ممالیك واردوی زرین شد ، و ایلخانیان را نیز به‌نوبهٔ خویش به اتحاد با قدرتهای مسیحی اروپا و صلیبیان شهرهای ساحل شرقی مدیترانه و ارمنیان‌کیلیکیا برضد مسلمانان برانگیخت. دوقزخاتون ، همسرهلاگو، مسیحی نسطوری بود ، و نخستین امرای ایلخانی نسبت به مسیحیت و مذهب بودایی نظر کاملا مساعدی داشتند .

ایلخانیان به‌خوبی در برابر دشمنان خارجی خویش پایداری کردند ، اما بعدازمرگ قوبیلای قاآن در ۶۹۳/۱۲۹۴ ارتباط آنان باخانهای بزرگ در چین بسیار سست‌گردید ، خاصه‌که فشار و نفوذ فرهنگی و دینی محیط ایران باعث شدکه غازان خان وجانشینان وی به‌دین اسلام بگروند. ابوسعیدآخرین حکمران بزرگ ایلخانی بود . وی درسال ۷۲۳/۱۳۲۳ باممالیك مصر از در

صلح درآمد ، وبه‌این‌ترتیب جنگ برسرشام را خاتمه داد . اما دولت او براثر منازعات داخلی متزلزل گشت ، وبدبختانه بدون جانشین مشروع درگذشت . بنابراین ، سالهای بعدازمرگ او پر است از به‌تخت نشستن پی در پی خانهای سپنجی که دست نشاندهٔ امرای متخاصم چوپانی و جلایری بودند ، تا آنکه بالاخره دولت ایلخانی به‌کلی ازهم پاشید وسلسله‌های محلی‌جانشین‌آن شدند. این‌امیرتیموربود که باردیگرتمام سرزمین ایران‌را تحت یك‌حکومت درآورد .

باوجود جنگ ونابسامانی داخلی، دورهٔ ایلخانان ازدوره‌های پررونق تاریخ ایران است. باگرویدن غازان خان به‌دین اسلام‌کوشش شدکه اختلافات طبقهٔ ترك و مغول فرمانروا و رعایای ایرانی‌آنها ازمیان برداشته شود . تبریز و مراغه که پایتخت ایلخانان بود مرکز دانش و علم‌گشت ، و به‌خصوص تاریخ نگاری وعلوم طبیعی مورد توجه قرارگرفت . بعداز سال ۷۰۷/۱۳۰۷ الجایتو برآن شدکه پایتخت جدیدی درسلطانیه، نزدیك قزوین ، بسازد ، وهنرمندان و معماران را بدین‌کار برانگیخت ، و در نتیجه سبك خاص و متمایز ایلخانی در معماری اسلامی پدیدآمد. نظریات جهان‌بینانهٔ مغولان، ارتباط‌آنها بافرهنگهای مختلفی چون اروپای‌مسیحی وچین تأثیرات فکری، بازرگانی ، وهنری تازه‌ای دردنیای ایرانی به‌جای‌گذاشت. مثلا درشهر تبریز ماندگاههایی برای بازرگانان ایتالیایی پدیدآمد ، ومملکت ایلخانی نقش ارتباطی مهمی دربازرگانی باشرق دور و هند پیداکرد .

مآخذ : لین‌پول ، ۲۱–۲۱۷ ؛ زامباور ، ۵–۲۴۴
Hambis, *Le chapitre CVII du Yuan Che.*
B. Supuler, *Die Mongolen in Iran, Politik, Verwaltung und Kultur der Ilchanzeit 1220–1350* [2] (Berlin 1955).
به‌اضافهٔ نسبنامه‌ای درصفحهٔ ۵۳۳ .

۵۸

خانهای اردوی زرین : اعقاب جوچی
۱۵۰۲-۱۲۲۶/۹۰۷-۶۲۳
روسیهٔ جنوبی و سیبریهٔ غربی

۱ - اعقاب باتو ، خانهای اردوی ازرق در روسیهٔ جنوبی و قبچاق غربی

۶۲۴/۱۲۲۷	باتوا بن‌جوجی
۶۵۳/۱۲۵۵	سرتق (سرتاق)
۶۵۴/۱۲۵۶	الاغچی
۶۵۵/۱۲۵۷	برکه
۶۶۵/۱۲۶۷	منگو تیمور
۶۷۹/۱۲۸۰	تودا منگو
۶۸۶/۱۲۸۷	تولابوقا
۶۸۹/۱۲۹۰	غیاث‌الدین توقتو
۷۱۲/۱۳۱۲	غیاث‌الدین محمد اوزبك
۷۴۲/۱۳۴۱	تی‌نی‌بیگ
۷۴۲/۱۳۴۱	جانی‌بیگ (جمبك)
۸۰-۱۳۵۷/۸۲-۷۵۸	دورهٔ هرج و مرج ؛ در این عهد محمد بردی بیگ ، قولپا ، و نوروز بیگ محمد مدعی حکومت بودند .

۲- اعقاب اوردا ، خانهای اردوی سفید درسیبریه و قبچاق شرقی . پس از سال ۱۳۷۸/۷۸۰ اردوی سفید و اردوی ازرق متحد شدند و اردوی زرین روسیهٔ جنوبی را به وجود آوردند .

۶۲۳/۱۲۲۶	اوردا ابن جوجی

۶۷۹/۱۲۸۰	کوچو (کوچی)
۷۰۱/۱۳۰۲	بایان
۷۰۸/۱۳۰۹	ساسی بوقا (؟ ساریغ بوقا)
ح ۷۱۵/ ح ۱۳۱۵	ایل‌باسان
۷۲۰/۱۳۲۰	مبارك خواجه
۷۴۵/۱۳۴۴	چیمتای
۷۶۲/۱۳۶۱	اوروس
۷۷۷/۱۳۷۵	توق تقیا
۷۷۷/۱۳۷۵	تیمور ملك
۷۷۸/۱۳۷۶	غیاث‌الدین توقتمش
۷۹۷/۱۳۹۵	تیمور قتلغ
۸۰۳/۱۴۰۱	شادی بیگ
۸۱۰/۱۴۰۷	پولاد
۸۱۳/۱۴۱۰	تیمور
۸۱۵/۱۴۱۲	جلال‌الدین
۸۱۵/۱۴۱۲	کریم بردی
۸۱۷/۱۴۱۴	کیباك
۸۲۰/۱۴۱۷	جبار بردی (خانهای رقیب‌هم)
۸۲۲/۱۴۱۹	الغ محمد (دوره‌اول‌سلطنت) (خانهای رقیب‌هم)
۸۲۳/۱۴۲۰	دولت بردی (خانهای رقیب‌هم)
۸۲۵/۱۴۲۲	براق (خانهای رقیب‌هم)
۸۳۲/۱۴۲۷	الغ‌محمد (برای‌باردوم) (بعدهادرقازان)
ح ۸۳۸/ ح ۱۴۳۳	سید احمد اول

ح ۱۴۳۵, ح ۸۴۰	کوچوك محمد	
۱۴۶۵, ۸۷۱	احمد	
۱۴۸۱, ۸۸۶	شیخ احمد	به اشتراك حکومت داشته‌اند
۱۴۸۱, ۸۸۶	سیداحمد دوم	
۱۴۸۱, ۸۸۶	مرتضی	

شکست شیخ‌احمد به‌دست خانهای‌گرای کریمه در ۹۰۷/۱۵۰۲
وضمیمه شدن بقیهٔ اردوی زرین به‌اردوی تاتارهای کریمه .

به‌جوچی ، بزرگترین پسر چنگیزخان ، سیبریهٔ غربی و دشت قبچاق به‌عنوان یورت رسیده بود ، وچون وی در ۱۲۲۷/۶۲۴ درگذشت بخش‌شرقی قلمرو او ، یعنی سیبریهٔ غربی به پسر بزرگ او ، اورداخان ، رسید واو رئیس و سرکردهٔ اسمی اعقاب جوچی‌گشت و در قلمرو خود اردوی سفید را تشکیل داد . از نخستین خانهای اردوی سفید اطلاع چندانی نداریم ، اما می‌دانیم که توقتمش (متوفی در ۱۴۰۶/۸۰۹) که ازجملهٔ آن خانهاست ، امیری قدرتمند و فعال بوده است . وی اردوی ازرق باتو (که اینك به‌نام اردوی زرین نامبردار شده بود) را با اردوی سفید متحد ساخت ، و برای بار دیگر اردوی زرین را به‌صورت قدرت معتبری در روسیه بیرون‌آورد ، ونیژنی نووگورود و مسکورا در ۱۳۸۲/۷۸۴ غارت کرد . اما بدبختانه باتیمور از در مخاصمت درآمد ، و تیمور وی را ازپایتختش سرای، واقع برولگا ، بیرون راند ، وتوقتمش ناچار با ویتولد ، امیر لیتوانیا ، به‌تبعید افتاد .

نیمهٔ غربی قلمرو جوچی ، خوارزم و دشت قبچاق و روسیهٔ جنوبی به‌پسر دوم او باتو رسید . باتو روسیه را تا نووگورود مورد تاخت و تاز قرار داد ، کیف را تسخیر کرد ، وبه‌لهستان ومجارستان حمله برد . اروپای مسیحی بعدازپیروزی مغول درلیگنیتس در ۱۲۴۱/۶۳۸ وتعقیب بلای چهارم تا سواحل آدریاتیك تنها باانتشار خبر مرگ اوگتای ، خان بزرگ ازتعرض وتاخت وتاز

بیشترسپاهیان باتو نجات یافت. اردوی ازرق باتو که مرکز آن سرای بود هستهٔ اردوی زرین‌گردید (نام اردوی زرین را ظاهراً روسها به‌آن دادند Zolotaya Orda). از زمان اوزبك (متوفی در ۷۴۲/۱۳۴۱) به‌آن طرف، خانهای اردوی زرین همه مسلمان بودند ، و این نشان می‌دهد که بین خانهای فرمانروای اردو و تودهٔ رعایای‌روسی آنها که‌مسیحی‌بودند شکافی‌وجود داشته‌است، هرچند مبلغان مسیحی تا مدتها در دشت قبچاق به تبلیغات دینی خود ادامه می‌دادند . اردو روابط بازرگانی‌مهمی با آناطولیا و دولت‌ممالیك درشام ومصرداشت. ازقلمرو او غلامان تازه نفس برای خدمت درقشون ممالیك گسیل می‌شد، و درهمان‌حال فرهنگ اردوی زرین ازفرهنگ وتمدن اسلامی ومدیترانه‌ای نفوذ می‌پذیرفت. باری،توسعهٔ‌قدرت‌عثمانی،وسلطه‌ونظارت‌آنان برداردانل، پس‌از ۷۵۳/۱۳۵۴، رابطهٔ میان اردوی زرین‌را بامدیترانه وممولوکان قطع کرد، واز آن زمان به‌بعد، آنان به‌صورت یك قدرت روسی محض بیرون‌آمدند .

بعدازمرگ توقتمش قدرت واقعی اردوی زرین دردست ادیگو بود ، وپس‌ازمرگ وی در۸۲۲/۱۴۱۹ دوران تجزیه ونفاق داخلی‌آغازشد. دراواخر قرن چهاردهم برآمدن لهستان ولیتوانی و امیرنشین مسکوی، جلونفوذ واقتدار خانهای اردوی زرین را سد کرد، وسلاطین عثمانی‌ومتحدان‌آنها یعنی‌تاتارهای کریمه نیزبه‌مخاصمت باآن برخاستند . درحقیقت این خان‌کریمه، منگلی‌گرای بود که درسال ۹۰۷/۱۵۰۲ اردوی زرین‌را منقرض کرد. اما پیش‌ازاین‌تاریخ خانات دیگری به‌سرکردگی‌اعقاب متعدد سومین‌پسرجوچی، طغاتیمور، ازبطن اردوی‌زرین‌جداشده‌بود. ازآن‌جمله‌است، خانات‌استراخان (تاغلبهٔ ۹۶۱/۱۵۵۴ روسیه)، قازان (تا غلبهٔ ۹۵۹/۱۵۵۲ روسیه) کازیموف (دراطراف ریازان ، در جنوب شرقی‌مسکو، تا حدود ۱۰۹۲/۱۶۸۱؛ آخرین خانهای این‌ناحیه مسیحی شدند)، و خانات‌کریمه .

مآخذ : لین‌پول ، ۳۱–۲۲۲ ؛ زامباور ، ۷–۲۴۶ ، ۲۴۴ و جدول S
B. Spuler, *Die Goldene Horde, die Mongolen in Russland 1223–*

1502 (Leipzig 1943).

به انضمام شجره‌نامه و فهرستهایی درصفحات ۴۵۳-۴ .

دائرةالمعارف اسلام ، چاپ دوم ، مقالهٔ «جوجی» به‌قلم بویل ؛ «باتو» به‌قلم بارتولدوبویل؛ و «خاندان باتو» به‌قلم (Sepurl) .

۵۹

شیبانیان : اعقاب جوچی

۹۸-۱۵۰۰/۱۰۰۷-۹۰۵

ماوراءالنهر

۸۳۲-۷۳/۱۴۲۹-۶۸	ابوالخیر (حکمران خوارزم)
۹۰۵/۱۵۰۰	محمد شیبانی (فاتح ماوراءالنهر)
۹۱۶/۱۵۱۰	کوچ‌کنجو
۹۳۷/۱۵۳۱	مظفرالدین ابوسعید
۹۴۰/۱۵۳۴	ابوالغازی
۹۴۶/۱۵۳۹	عبدالله اول
۹۴۷/۱۵۴۰	عبداللطیف
۹۵۹/۱۵۵۲	نوروز احمد
۹۶۳/۱۵۵۶	پیرمحمد اول
۹۶۸/۱۵۶۱	اسکندر
۹۹۱/۱۵۸۳	عبدالله دوم
۱۰۰۶/۱۵۹۸	عبدالمومن
۱۰۰۷/۱۵۹۸	پیرمحمد دوم

امرای جانیه ، خانهای پیشین استراخان،در بخارا جانشین آنها شدند .

هنگامی کـه توقتمش و اردوی سفید به سوی مغرب پیش راندند و با اردوی زرین در روسیهٔ جنوبی یکی شدند ، سیبریهٔ غربی به‌دست اعقاب پسر

جوان جوچی ، شیبان ، افتاد که درتاریخ به‌نام شیبانیان معروفند . شاخه‌ای از اینان به عنوان خانهای تیومن تا قرن هفدهم در سیبریه باقی ماندند ، اما بیشتر اردوی شیبانی به‌ماوراءالنهر رفتند ، و در آنجا به‌اسم اوزبکان نامبردار گشتند ، که‌اجداد ساکنان اوزبکستان‌شوروی فعلی‌هستند. درسال۱۴۴۷/ ۸۵۱ ابوالخیر خوارزم را ازتیموریان‌گرفت،ودر۱۵۰۰/۹۰۶ نوهٔ اومحمد شیبانی ماوراءالنهر را فتح کرد.درطی‌قرن‌شانزدهم شیبانیان که برمذهب تسنن بودند تقریباً لاینقطع باشاهان صفوی که مذهب شیعه داشتند در جنگ و جدال بودند ، و با قدرتهای سنی دیگر چون سلاطین عثمانی و سلاطین مغول هند رابطه وداد و دوستی داشتند . شیبانیان در بخارا تا ۱۵۹۸/۱۰۰۷ حکومت کردند ، و در این زمان امرای جانیه ،که ازفرزندان اوردا ، پسر جوچی ، وازطریق مادری از بستگان شیبانیان محسوب می‌شدند، جای آنها راگرفتند. خانات خوارزم یا خیوه تحت استیلای شاخه‌ای عرضی از شیبانیان به نام عربشاهیه درآمد ، و آنان تا قرن هیجدهم برسرحکومت بودند .

مآخذ : لین‌پول . ۴۰—۲۳۸ ، ۳—۲۷۰ ؛ زامباور . ۱—۲۷۰.

٦٠

گرای خانهای کریمه: اعقاب جوجی

۱۷۹۲- ح ۱۴۲۶/۱۲۰۸- ح ۸۳۱

ح ۸۳۱/ ح ۱۴۲۶	حاجی‌گرای (دورۀ اول سلطنت)
۸۶۰/۱۴۵۶	حیدرگرای
۸۶۰/۱۴۵۶	حاجی‌گرای (برای بار دوم)
۸۷۱/۱۴۶۶	نور دولت‌گرای (دورۀ اول سلطنت)
۸۷۱/۱۴۶۶	منگلی‌گرای (دورۀ اول سلطنت)
۸۷۹/۱۴۷۴	نور دولت‌گرای (برای بار دوم)
۸۸۰/۱۴۷۵	منگلی‌گرای (برای بار دوم)
۸۸۱/۱۴۷۶	نور دولت (برای بار سوم)
۸۸۳/۱۴۷۸	منگلی (برای بار سوم)
۹۲۰/۱۵۱۴	محمدگرای اول
۹۳۱/۱۵۲۹	غازی‌گرای اول
۹۳۲/۱۵۲۴	سعادت‌گرای اول
۹۳۹/۱۵۳۲	اسلام‌گرای اول
۹۳۹/۱۵۳۲	صاحب‌گرای اول
۹۵۸/۱۵۵۱	دولت‌گرای اول
۹۸۵/۱۵۷۷	محمدگرای دوم
۹۹۲/۱۵۸۴	اسلام‌گرای دوم

۹۹۸/۱۵۸۸	غازی‌گرای دوم (دورهٔ اول سلطنت)
۱۰۰۵/۱۵۹۶	فتح‌گرای اول
۱۰۰۶/۱۵۹۶	غازی‌گرای دوم (برای بار دوم)
۱۰۱۶/۱۶۰۸	توقتمش‌گرای
۱۰۱۷/۱۶۰۸	سلامت‌گرای اول
۱۰۱۹/۱۶۱۰	محمدگرای سوم (دورهٔ اول سلطنت)
۱۰۱۹/۱۶۱۰	جان بیک‌گرای (دورهٔ اول سلطنت)
۱۰۳۲/۱۶۲۳	محمد سوم (برای بار دوم)
۱۰۳۶/۱۶۲۷	جان بیک‌گرای (برای بار دوم)
۱۰۴۴/۱۶۳۵	عنایت‌گرای
۱۰۴۶/۱۶۳۷	بهادرگرای اول
۱۰۵۱/۱۶۴۱	محمدگرای چهارم
۱۰۵۴/۱۶۴۴	اسلام‌گرای سوم
۱۰۶۴/۱۶۵۴	محمد چهارم (برای بار دوم)
۱۰۷۶/۱۶۶۶	عادل‌گرای
۱۰۸۲/۱۶۷۱	سلیم‌گرای اول (برای بار اول)
۱۰۸۹/۱۶۷۸	مرادگرای
۱۰۹۴/۱۶۸۳	حاجی‌گرای دوم
۱۰۹۵/۱۶۸۴	سلیم‌گرای اول (برای بار دوم)
۱۱۰۳/۱۶۹۱	سعادت‌گرای دوم
۱۱۰۳/۱۶۹۱	صفاگرای
۱۱۰۴/۱۶۹۲	سلیم‌گرای اول (برای بار سوم)

۱۶۹۹/۱۱۱۰	دولت‌گرای دوم (برای بار دوم)
۱۷۰۲/۱۱۱۴	سلیم‌گرای اول (برای بار چهارم)
۱۷۰۴/۱۱۱۶	غازی‌گرای سوم
۱۷۰۷/۱۱۱۹	قاپلان‌گرای اول (برای بار اول)
۱۷۰۸/۱۱۲۰	دولت‌گرای دوم (برای بار دوم)
۱۷۱۳/۱۱۲۵	قاپلان‌گرای دوم (برای بار دوم)
۱۷۱۶/۱۱۲۸	دولت‌گرای سوم
۱۷۱۷/۱۱۲۹	سعادت‌گرای سوم
۱۷۲۴/۱۱۳۷	منگلی‌گرای دوم (برای بار اول)
۱۷۳۰/۱۱۴۳	قاپلان‌گرای اول (برای بار سوم)
۱۷۳۶/۱۱۴۹	فتح‌گرای دوم
۱۷۳۷/۱۱۵۰	منگلی‌گرای دوم (برای بار دوم)
۱۷۴۰/۱۱۵۲	سلامت‌گرای دوم
۱۷۴۳/۱۱۵۶	سلیم‌گرای دوم
۱۷۴۸/۱۱۶۱	ارسلان‌گرای (برای بار اول)
۱۷۵۶/۱۱۶۹	حلیم‌گرای
۱۷۵۸/۱۱۷۲	قیریم‌گرای (برای بار اول)
۱۷۶۴/۱۱۷۸	سلیم‌گرای سوم (برای بار اول)
۱۷۶۷/۱۱۸۰	ارسلان‌گرای (برای بار دوم)
۱۷۶۷/۱۱۸۱	مقصودگرای (برای بار اول)
۱۷۶۸/۱۱۸۲	قیریم‌گرای (برای بار دوم)
۱۷۶۹/۱۱۸۲	دولت‌گرای چهارم (برای بار اول)

۱۱۸۴/۱۷۷۰	قاپلان‌گرای دوم
۱۱۸۴/۱۷۷۰	سلیم سوم (برای بار دوم)
۱۱۸۵/۱۷۷۱	مقصودگرای (برای بار دوم)
۱۱۸۶/۱۷۷۲	صالح‌گرای دوم
۱۱۸۹/۱۷۷۵	دولت‌گرای چهارم (برای بار دوم)
۱۱۹۱/۱۷۷۷	شاهین‌گرای (برای بار اول)
۱۱۹۷/۱۷۸۳	**ضمیمه شدن کریمه به‌روسیه**
۱۱۹۸/۱۷۸۴	بهادرگرای دوم } دست نشاندهٔ روسیه بودند
۱۱۹۹/۱۷۸۵	شاهین‌گرای (برای بار دوم) }

خان‌های تاتاران بجق یا بسارابی به عنوان نمایندگان عثمانی

۱۲۰۳/۱۷۸۷	شاهبازگرای
۱۲۰۵ـ۸/۱۷۸۹ـ۹۳	بخت‌گرای

درمیان اعقاب پسر جوچی ، طغا تیمور (تغا تیمور) ، شاخه‌ای درطی منازعات خانوادگی که بعدازسال ۱۳۵۹/ ۷۶۰ اردوی زرین‌را متزلزل ساخت ، خودرا درکریمه مستقر ساخت . اینان درآغاز دست نشاندگان توقتمش بودند، اما بعد ، در آغاز قرن پانزدهم تحت سرکردگی حاجی گرای خان (متوفی در ۸۷۱/۱۴۶۶) کاملا از اردوی زرین استقلال یافتند . نام خانوادگی‌گرای امکان داردکه از واژه‌کرای kerey نام یکی‌ازخاندانهای اردوی زرین که به‌پشتیبانی حاجی‌گرای برخاستند ، اشتقاق یافته باشد . اینك خانات کریمه به‌صورت یکی از با دوامترین دولتهایی که از ذریهٔ چنگیزخان نشأت یافته بود بیرون‌آمد .

سلاطین‌عثمانی‌ازمتحدان خانهای‌کریمه، نخست دربرابر اردوی‌زرین که خانهای‌آن امرای‌کریمه‌را رعایای خود می‌دانستند، وسپس ازقرن شانزدهم به‌بعد دربرابر روسیه بودند . خانان‌گرای مدعی بودندکه وارثان اردوی زرین

هستند، ودرقرن شانزدهم گاهی درقازان حکومت داشتند. از آخرقرن شانزدهم خانهای گرای از پایتخت خود در باغچه سرای (سیمفروپل) بربیشتر قسمتهای جنوبی اوکراین وناحیهٔ سفلای دن ـ کوبان حکومت کردند، و دولت بی‌طرف مسلمانی میان امپراطوری عثمانی از یك طرف و روسیه و لهستان وسایردولتها از طرف دیگر پدید آوردند. تابعیت خانهای گرای از عثمانیان از اینجا معلوم است که همیشه می‌بایست یکی از آنان به‌عنوان گروگان دردربارسلاطین عثمانی بسر برد؛ از سوی دیگر، این احساس مبهم هم وجود داشت که هرگاه دولت عثمانی برافتد خانهای گرای می‌توانند مدعی سلطنت و قلمرو آنان بشوند.

سیاست توسعه طلبی روسیه به سوی دریای سیاه و مدیترانه در قرن هیجدهم، وضعف سلاطین عثمانی صلای پایان استقلال خانات کریمه را درداد، ودر۱۱۹۷/۱۷۸۳ سپاهیان کاترین بزرگ کریمه را تسخیر کردند و آنرا ضمیمهٔ روسیه ساختند. باری بعدها، یك یا دو تن از خانهای گرای، از طرف باب عالی به‌سرکردگی تاتارهای بسارابی منصوب شدند.

مآخذ: لین‌پول، ۷ــ۲۳۵؛ زامباور، ۸ــ۲۴۷ و جدول S
IA "Giray" (Halil Inalcik)
به‌انضمام نسبنامهٔ مفصلی که فهرست فوق مبتنی بر آنست.

فصل نهم

ایران بعد از مغولان

۶۱

آل مظفر یا مظفریان

جنوب ایران

۷۱۳ / ۱۳۱۴	مبارزالدین محمد بن مظفر
۷۵۹ / ۱۳۵۸	قطب‌الدین‌شاه‌محمود (تاسال ۱۳۷۵ / ۷۷۶ در اصفهان و ابرقوه)
۷۶۵ / ۱۳۶۴	جلال‌الدین‌شاه شجاع (درفارس وکرمان، بعداز سال ۱۳۷۵ / ۷۷۶ دراصفهان نیز)
۷۸۶ / ۱۳۸۴	مجاهد الدین زین العابدین علی (تیمور او را در ۱۳۸۷ / ۷۸۹ از تخت سلطنت به‌زیر کشید)
۹۳_۱۳۸۴ / ۹۵_۷۸۶	عمادالدین احمد (درکرمان)
۹۳_۱۳۸۷ ۹۵_۷۸۹	نصرة الدین یحیی (در یزد)
۹۳_۱۳۸۷ / ۹۵_۷۸۹	منصور (در اصفهان ، فارس و عراق)
غلبهٔ تیموریان	

مؤسس سلسلهٔ آل مظفر ، شرف الدین مظفر ، در نزد مغولان خدمت می‌کرد ، و غازان خان او را امیر هزاره و حکمران شهری در نزدیك اصفهان ساخت . پسرش محمد نیز حکمران یزد بود ، و در اغتشاشاتی‌که بعداز مرگ سلطان ابوسعید در ۷۶۳/۱۳۳۶ در قلمرو ایلخانان روی داد بعد از مجادلات طولانی با ابواسحاق اینجو به‌بسط مستملکات خود درفارس پرداخت . ازدواج

با دختر آخرین حکمران قتلغ خانیهٔ کرمان این ایالت را هم به‌زیر استیلای او درآورد . در ۷۵۸/۱۳۵۶ محمد مالك‌الرقاب فارس و عراق بود ، و ازاین‌رو درصدد تاختن به‌آذربایجان برآمد. تبریزرا گرفت، اما نتوانست آن‌را نگهدارد.

محمد را پسرش شاه شجاع ازسلطنت خلع کرد، اما شاه‌شجاع گرفتار منازعه با برادر خود محمود ، حکمران اصفهان ، شد و تا زمان مرگ محمود این منازعه ادامه داشت . محمود در مبارزه با برادرش ، از دشمنان قدیمی خاندان خود ، یعنی جلایریان کمك خواست ، و شاه شجاع چون سرانجام اصفهان‌را به‌دست آورد، علیه سلطان حسین‌بن‌اویس‌جلایری لشکر به‌آذربایجان برد . اما دراین هنگام سایهٔ تیمور برمرزهای ایران پدیدار شد ، و شاه شجاع باعجله با وی از در تسلیم درآمد . اما جانشینان او کمتر از وی ملاحظه‌کار و با احتیاط بودند . شاه شجاع قبل از مرگش که در ۷۸۶/۱۳۸۴ اتفاق افتاد ، قلمرو خودرا بین برادرش احمد و پسرش زین‌العابدین تقسیم کرد . کرمان را به‌احمد وفارس و شیراز را به‌زین‌العابدین داد . مشاجرات داخلی درقسمتهای مختلف قلمرو آل مظفر سبب ضعف آنان شد . زین‌العابدین ابتدا به اطاعت تیمور گردن نهاد ، اما تیمور پس ازآنکه شش تن از گردآورندگان خراج او درشورش عوام‌الناس دراصفهان کشته شدند ، آن شهر را غارت کرد. آخرین امیر مظفری ، منصور درهنگامی که تیمور تصمیم گرفته بود (۷۹۵/۱۳۹۳) که استقلال سلاطین مغرب ایران را درهم بکوبد ، حکومت تمام فارس و عراق را در دست داشت. درجنگی که میان منصور و تیمور درگرفت ، منصور کشته شد ، و تمام شاهزادگان مظفری قتل عام شدند .

مآخذ : لین‌پول ، ۲۴۹–۲۵۰ ؛ یوستی ، ۴۶۰ : زامباور ۲۵۴
دائرة المعارف اسلام ، چاپ اول ، مقالهٔ « آل مظفر » و « شاه شجاع » به قلم ك ، زترستین (K. V. Zettersteen)

۶۲

آل جلایر یا جلایریان

عراق ، کردستان ، آذربایجان

۷۳۶ / ۱۳۳۶	تاج‌الدین حسن بزرگ
۷۵۷ / ۱۳۵۶	اویس اول
۷۷۶ / ۱۳۷۴	جلال‌الدین حسین اول
۷۸۴ / ۱۳۸۲	غیاث‌الدین احمد
۷۸۴ـ۵ / ۱۳۸۲ـ۳	بایزید (درکردستان)
۸۱۳ / ۱۴۱۰	شاه ولد
۸۱۴ / ۱۴۱۱	محمود (دورهٔاول سلطنت، تحت قیمومت مادرش ملکه تندو)
۸۱۸ / ۱۴۱۵	اویس دوم
۸۲۴ / ۱۴۲۱	محمد
۸۲۵ / ۱۴۲۲	محمود (برای بار دوم)
۸۲۷ـ۳۵ / ۱۴۲۴ـ۳۲	حسین دوم

استیلای ترکمانان قراقویونلو برجنوب عراق

جلایریان از جملهٔ دولتهایی بودند کـه جانشین دولت ایلخانان ایران شدند، وسرزمینهای آنها را درعراق و آذربایجان متملك گشتند. گمان می‌رود که جلایر دراصل قبیله‌ای ازقبایل پیرو هلاکو بوده‌است. مؤسس‌دولت‌این‌خاندان امیرحسن بزرگ بودکه در زمان سلطان ابوسعید حکمرانی‌آناطولیا را داشت.

وی بعداً برامرای چوپانی استیلا یافت ، و بغداد را مرکز قدرت خویش قرار داد . با وجود این ، از سلاطین ایلخانی تا سال ۷۴۷/۱۳۴۶ تبعیت می کرد ، و این در زمان پسرش اویس بود که قدرت جلایری یکسره استقلال یافت .

اویس آذربایجان را درسال ۷۶۱/۱۳۶۰ تسخیر کرد ، وتفوق خود را درفارس برامرای آل مظفر که باهم در حال مخاصمه بودند ، تحمیل کرد ، اما جانشینان او مواجه باقدرت نوبرخاسته ترکمانان قراقویونلو در دیار بکر ، و حملهٔ خانان جاه طلب اردوی زرین از طریق قفقاز به‌آذربایجان گشتند . پسر اویس، احمد، باتیمور که اینك درشمال ایران وعراق بود به‌مخالفت برخاست، ولی شکست خورد و به‌نزد ممالیك مصر گریخت ، و تنها پس از مرگ تیمور در ۸۰۷/۱۴۰۵ ، به‌بغداد بازگشت . باری ضرباتی که از یورشهای تیموریان بر پیکر دولت جلایری فرودآمدآن را ضعیف وناتوان ساخت . دیری نگذشت که آذربایجان به دست ترکمانان قراقویونلو افتاد ، و پس از آن خود بغداد به‌تصرف آنان درآمد (۸۱۵/۱۴۱۲) . تنها در قسمت سفلای عراق و واسط و بصره وشوشترامرای کوچك جلایری به‌عنوان دست نشاندگان شاهرخ میرزای تیموری باقی ماندند ، ولی عمر آنان نیز با قتل امیرحسین دوم در حله به سال ۸۳۵/۱۴۳۲ به‌پایان رسید .

مآخذ : لین‌پول ، ۸–۲۴۶ : زامباور ۲۵۳
دائرةالمعارف اسلام، چاپ دوم، مقالهٔ «جلایریان» به‌قلم ج. م. سمیث (J. M. Smith Junr)

تیموریان

۷۷۱—۹۱۲/۱۳۷۰—۱۵۰۶

ماوراءالنهر و ایران

۱ ـ حکمرانان بزرگ تیموری درسمرقند

۷۷۱/۱۳۷۰	تیمور
۸۰۷/۱۴۰۵	خلیل (تا سال ۱۴۰۹/۸۱۲)
۸۰۷/۱۴۰۵	شاهرخ (ابتدا فقط درخراسان)
۸۵۰/۱۴۴۷	الغ بیگ
۸۵۳/۱۴۴۹	عبداللطیف
۸۵۴/۱۴۵۰	عبدالله میرزا
۸۵۵/۱۴۵۱	ابوسعید
۸۷۳/۱۴۶۹	احمد
۸۹۹—۹۰۶/۱۴۹۴—۱۵۰۰	محمود بن ابی‌سعید
آستیلای شیبانیان	

۲ ـ حکمرانان تیموری در خراسان بعداز وفات الغ بیگ

۸۵۳/۱۴۴۹	بابر
۸۶۱/۱۴۵۷	محمود بن بابر
۸۶۳/۱۴۵۹	ابوسعید
۸۷۳/۱۴۶۹	یادگار محمد

۸۷۵/۱۴۷۰	حسین بایقرا
۹۱۲/۱۵۰۶	بدیع‌الزمان

استیلای شیبانیان

۳ ـ حکمرانان تیموری درغرب ایران و عراق بعد از مرگ تیمور

۸۰۷/۱۴۰۴	میرانشاه
۸۱۲/۱۴۰۹	خلیل
۸۱۷/۱۴۱۴	عیال
۸۱۷ـ۱۸/۱۴۱۴ـ۱۵	آیلنکر

یکی شدن قلمرو این حکمرانان با قلمرو شاهرخ

خاندان تیمور مدعی بودند که ازاعقاب چنگیزخان هستند. پدر تیمور در زمانی‌که اقتدار سیاسی مغولان جغتایی در ماوراءالنهر براثر بی‌کفایتی حکمرانان اسمی آن‌که از اولاد تغلق تیمور بودند از هم‌گسیخته و ضعیف شده بود ، فرمانروای کیش بود . تیمور ماوراءالنهر را پایگاه و هستهٔ امپراطوری بزرگی‌که در دشتها برپاکرد ساخت . وسیور غتمش و محمود را ،که ازاولاد اوگتای پسر چنگیز بودند، اسماً به‌خانی‌آنجا برگماشت .

نخستین لشکرکشی تیمور به‌خوارزم وخراسان بود ، و پس‌ازآن وی به‌جد برای تسخیر ایران دامن به‌کمر زد . در طی یك یورش و جنگ پنج‌ساله که از سال ۷۹۷/۱۳۹۵ شروع شد ، آل مظفر راکه حکمرانان فارس بودند از میان برداشت ، و سلطان احمد بن اویس جلایری را از عراق بیرون راند . اما مرز شمالی قلمرو تیمور باز بود ، و رقیب بزرگ وی در دشتهای شمالی توقتمش، خان اردوی سفید، بودکه اردوی سفید و اردوی ازرق را باهم متحد ساخته و به‌این ترتیب برتمام دشت قبچاق تفوق یافته بود . از این رو ، تیمور در سال ۷۹۷/۱۳۹۵ به‌دشت قبچاق تاخت و تا مسکو و استراخان پیش راند .

اما کوشش عمدهٔ تیمور صرف تسخیر سرزمین‌های پربرکت اسلامی شد ، ودر این‌منطقه یورشهای وی اثر ویرانگری براوضاع سیاسی آن زمان‌داشت. تیمور در طی لشکرکشی به‌هند در ۹-۱۳۹۸/۸۰۰ دهلی را غارت کرد ، و سقوط امرای تغلقی را تسریع نمود ، و راه را برای برآمدن سلطنتهای مستقلی چون جونپور ، گجرات ، مالوه و خاندش هموار کرد . در مغرب ، تیمور سلطان عثمانی بایزید اول را درآنکارا (انقره) شکست داد (۸۰۵/۱۴۰۲) و به‌دولتهای ترکمان آناطولیا مجال داد که چند دهه دیرتر بپایند و دیرتر در امپراطوری عثمانی تحلیل روند .

تیمور قبل از مرگش که درست در لحظه‌ای واقع شد که قصد چین کرده بود ، قلمرو خود را میان پسران و نوه‌هایش قسمت کرد ، اما همینکه وحشتی‌که از وجود شخص وی ایجاد شده بود زائل‌گشت تیموریان به‌صورت حکمرانان محلی در خراسان وماوراءالنهر درآمدند . نخست دو دولت معتبر تحت حکومت دو پسر تیمور ، جلال‌الدین ایرانشاه در مغرب ایران و عراق، و شاهرخ در خراسان وبعداً در ماوراءالنهر، به‌وجودآمد . زندگی‌خود تیمور سراسر به‌جنگ و فتوحات نظامی گذشت ، و حال آنکه امرای تیموری قرن پانزدهم به‌دنیای شرقی اسلامی وحدت فرهنگی باشکوهی بخشیدند، وثمرات این فرهنگ در ادبیات ترکی جغتائی و فارسی ومعماری و نقاشی و کتابسازی بسیار عالی و چشمگیر بود . به‌علاوه الغ بیگ ، پسر شاهرخ میرزا ، به خاطر علاقه‌ای‌که به‌مسائل نجومی ابراز می‌داشت مشهور است .

در سال ۸۲۳/۱۴۲۰ شاهرخ تمام قلمرو پیشین تیمور را در فارس و عراق به‌زیر سلطهٔ خویش درآورده بود وبرهندوستان وچین نیزاستیلای اسمی داشت . برادر زاده‌اش ، سلطان ابوسعید بعد از سلطان محمد فاتح ، سلطان عثمانی، نیرومندترین پادشاه زمان خویش‌بود، هرچندکه نتوانست جلو تاخت و تاز اوزبکان را در اطراف امودریا بگیرد ، و لشکرکشی سال ۸۷۳/۱۴۶۸ وی به جانبداری از حسن علی ، امیر قراقویونلو ، در برابر اوزن حسن ،

سلطان ترکمانان آق قویونلو ، و تصرف مجدد سرزمینهایی که هنگام مرگ شاهرخ از دست رفته بود ، به‌ادبار انجامید . سلطان حسین بایقرا آخرین امیر بزرگ تیموری بود که از هرات بر خراسان حکومت می‌کرد . در دربار وی بود که واپسین تلألؤ فرهنگ تیموری بدرخشید. مردان بزرگی چون عبدالرحمن جامی ، شاعر معروف ، و امیر علیشیر نوائی ، و بهزاد ، نقاش مشهور ، از منسوبان دربار وی بودند .

تیموریان آخرین سلسلهٔ بزرگ اسلامی بودند که از دشتهای اروسیا [ناحیهٔ بین اروپا و آسیا] برخاستند . با برآمدن دولتهای بزرگی چون دولت آل عثمان ، و صفویه و مغولان هند که همه در قشون خود سلاح آتشین به‌کار می‌بردند و از فنون پیشرفتهٔ نظامی برخورداری داشتند ، جلو هجومهای بزرگ مردم صحرانشین دشتهای منطقهٔ اروسیا برای همیشه گرفته شد .

مآخذ : لین‌پول ، ۸–۲۶۵ : یوستی ۳–۴۷۲
زاخو ، ۱–۳۰ : زامباور ، ۷۰–۲۶۹ و جدول

R. M. Savory, "The Struggle for Supermacy in Persia after the death of Timur," *Der Islam* XL (1964) , 35–65.

٦٤

ترکمانان قراقویونلو
۱۴۶۸-۱۳۸۰/۸۷۳-۷۸۲
آذربایجان و عراق

۷۸۲/۱۳۸۰	قرا محمد تُرمُش
۷۹۱/۱۳۸۹	قرا یوسف
۸۰۲-۱۴۰۰	**یورش تیمور**
۸۰۹/۱۴۰۶	قرا یوسف (مجددا)
۸۲۳/۱۴۲۰	اسکندر
۸۴۱/۱۴۳۸	جهانشاه
۸۷۲-۳/۱۴۶۷-۸	حسن علی

استیلای ترکمانان آق قویونلو

ترکمانان قراقویونلو یا «سیاه‌گوسپندان» اتحادیه‌ای از ترکمانان بودندکه از جلو حملهٔ مغول به سوی مشرق رانده شدند . گمان می‌رود که خاندان فرمانروای آنها از طایفهٔ ایوا ، از طوایف ترکمانان غز بود و مقر قدرتشان شمال دریاچه‌های وان و اورمیه بود، واز آنجا به‌تدریج برآذربایجان و دامنه‌های شرقی آناطولیا استیلا یافتند .

قرا محمد ، بزرگ این خاندان در خدمت سلطان اویس جلایر بود ، اما پسرش قرا یوسف تبریز راکه از این پس مقر ترکمانان قراقویونلو گشت گرفت وخود را مستقل ساخت . اما بدبختانه باتیمور از در مخالفت برخاست، و ناگزیر به فرار به نزد ممالیك مصر گشت ، و تنها پس از مرگ تیمور ، در

۸۰۹/۱۴۰۶ دوباره تبریز را متصرف شد. ترکمانان قراقویونلو پس از آنکه پایه‌های قدرت خویش را مستحکم ساختند با ترکمانان آق قویونلو که رقبای آنان در دیاربکر بودند، و باگرجیان و شروانشاهان درقفقاز، وامرای تیموری در مغرب ایران، به‌جنگ برخاستند. چون شاهرخ میرزا وفات یافت جهانشاه سلطهٔ خود را برعراق، فارس، کرمان، و حتی عمان بگسترد. و پس از همهٔ این‌ها، به‌اوزن حسن، حکمران قوی پنجهٔ ترکمانان آق قویونلو در دیار بکر تاخت، اما از او شکست یافت و کشته شد. جهانشاه دو سال قبل‌ازمرگش نیز شاخهٔ فرعیی از ترکمانان قراقویونلوراکه اززمان قرا یوسف دربغداد حکومت داشتند، برانداخته بود. وقتی که جهانشاه کشته شد پسرش حسن علی از تبعید به‌تبریزبازگشت، اما نتوانست سپاهیان سرکش قراقویونلو را به‌تابعیت خویش درآورد، و در ۸۷۳/۱۴۶۸ کشته شد.

از نظر سیاسی برآمدن اتحادیهٔ ترکمانان قراقویونلو صلای پایان کار حکومت ایلخانان در عراق و مغرب ایران، و نیز نشانهٔ عدم توانایی تیموریان برای حفظ موقعیت خویش در مغرب ایران بود. از نظر نژادی، تمرکز و اتحاد ترکمانان سبب شد که آذربایجان سریعتر تحت تأثیر نژاد و زبان ترکی قرارگیرد. اما در مورد علائق دینی قراقویونلوها، مآخذ متأخر آنها را صرفاً شیعه می‌دانند، و حال‌آنکه منابع معاصر چنین نظر قاطعی ندارند. آنچه که می‌توان گفت اینست که معتقدات شیعی در میان ترکمانان آسیای غربی در این زمان بسیار شایع بوده‌است، واین نکته را ظهور صفویه به‌خوبی نشان می‌دهد.

مآخذ: لین‌پول، ۲۲۵؛ زامباور، ۲۵۷
IA "Kara—Koyunlular" (Faruk Sümer).
با شجره‌نامه‌ای مفصل.

٦٥

ترکمانان آق قویونلو

۱۵۰۸–۱۳۷۸/۹۱۴–۷۸۰

دیار بکر ، آناطولیای شرقی ، آذربایجان

۷۸۰/ ۱۳۷۸	قرایولوك عثمان
۸۳۹/ ۱۴۳۵	حمزه ، با برادرش علی تا ۱۴۳۸/ ۸۴۲ در منازعه بود .
۸۴۸/ ۱۴۴۴	جهانگیر
۸۵۷/ ۱۴۵۳	اوزن حسن
۸۸۲/ ۱۴۷۸	خلیل
۸۸۳/ ۱۴۷۸	یعقوب
۸۹۶/ ۱۴۹۰	بایسنقر
۸۹۸/ ۱۴۹۳	رستم
۹۰۲/ ۱۴۹۷	احمد گوده (Gövde)
۹۰۳/ ۱۴۹۷	مراد (در قم)
۹۰۳/ ۱۴۹۸	الوند(درآذربایجان، بعداً تا زمان‌مرگش در ۱۵۰۴/ ۹۱۰ ، در دیار بکر)
۹۰۳/ ۱۴۹۸	محمد میرزا (در جبال و فارس تا ۱۵۰۰/ ۹۰۵)
۸–۱۵۰۲/ ۱۴–۹۰۷	مراد (بعداً حکمران بگاند)

استیلای صفویان

ترکمانان آق قویونلو یا «سپید گوسفندان» اتحادیه‌ای از ترکمانان بودند که مرکزشان در دیار بکر بود. طبقهٔ فرمانروای آنها از طایفهٔ بایندر از طوایف قدیمی غز بود، و از این طایفه که در نیمهٔ قرن چهاردهم به‌طرابوزان تاخته‌اند، در منابع و مآخذ بیزانسی نام برده شده‌است. مؤسس واقعی این سلسله قرایولوك عثمان بود که مادرش کومننا نامی بود، و خودش یکی از شاهزاده خانمهای بیزانسی را به‌زنی داشت. روابط این سلسله باامپراطوران طرابوزان برای مدت مدیدی بسیار نزدیك بود. قرا یولوك، برخلاف امرای قراقویونلو، با تیمور از در آشتی درآمد، و به‌طرفداری از تیمور با بایزید، سلطان عثمانی، در آنکارا (آنقره) جنگید (۸۰۵/۱۴۰۲)، و تیمور به پاداش این خدمت دیار بکر را به‌او بخشید. راه بسط قدرت ترکمانان آق قویونلو را به‌مشرق مدتها ترکمانان قراقویونلو سد کرده‌بودند، اما اوزن‌حسن، نام‌آورترین امیر این سلسله، سرانجام جهانشاه را در ۸۷۲/۱۴۶۷ شکست داد. پس‌از آن اوزن حسن با شکست دادن سلطان ابوسعید تیموری، توانست حکومت ترکمانان آق قویونلو را در سرتاسر ایران تا خراسان و عراق و خلیج فارس بگسترد.

باری، دشمن عمدهٔ اوزن حسن، سلاطین عثمانی بودند که در قرن پانزدهم دولتهای ترك بازماندهٔ آناطولیارا می‌بلعیدند، وفشاری بی‌آرام برمشرق وارد می‌آوردند. سیاست ضد عثمانی اوزن حسن وی را با قرامانیان متحد ساخت. نیز وی کوشید که طرابوزان را که با امپراطوران آن از طریق همسر بیزانسی خویش، دسپینا، خویشاوندی داشت، ازحملات محمد فاتح نجات دهد. در دوران سلطنت اوزن حسن، دولت آق قویونلو اهمیت بین‌المللی یافت. در سال ۸۶۸/۱۴۶۴ باب ارتباطات سیاسی با دشمنان ونیزی سلاطین عثمانی مفتوح گردید، وآلات و افزار جنگ از ونیز برای دولت‌آق قویونلو گسیل گشت. باوجود این، قوای اوزن حسن ازعهدهٔ توپخانهٔ عثمانی درجنگ ترجان در ۸۷۸/۱۴۷۳ برنیامدند، ووی به‌سختی شکست یافت. پسرش یعقوب

جنگ را ادامه داد، اما ازاین زمان به‌بعد سلسلۀ آق قویونلو به‌علت مشاجرات داخلی وستیزه‌های مربوط به‌جانشینی رو به‌اضمحلال نهاد. قرامانیان شکست یافتند، وپایه‌های عقیدتی آق قویونلوهای سنی‌مذهب اینك براثر انتشار تبلیغات شیعی صفویان، در میان ترکمانان آناطولیا متزلزل‌گشت. درسال ۹۰۶/۱۵۰۱ الوند از شاه اسماعیل صفوی در نزدیکی نخجوان شکست خورد، وآخرین سلطان آق قویونلو از ترس به‌سلطان سلیم، سلطان عثمانی، پناه برد. الوند اندکی پیش‌ازشکستش‌یك دولت‌فرعی مستقل آق قویونلو را درماردین، واقع در دیار بکر نابود ساخت، وبنابراین بافرار آخرین حکمران، دولت ترکمانان آق قویونلو در همه جا به‌پایان رسید.

مآخذ: لین‌پول، ۲۵۴؛ زامباور، ۹–۲۵۸

IA "AK Koyunlular" (M. H. Yinac)

به‌انضمام یك نسبنامه

دائرةالمعارف اسلام، چاپ دوم، مقالهٔ «آق قویونلو» به‌قلم و. مینورسکی.

R. M. Savory, "Tha Struggle for supremacy in Persia after the death of Timur," *Der Islam*, LX (1964), 35–65

۶۶
صفویان
۹۰۷-۱۱۴۵/۱۵۰۱-۱۷۳۲
ایران

۹۰۷/۱۵۰۱	اسماعیل اول	
۹۳۰/۱۵۲۴	طهماسب اول	
۹۸۴/۱۵۷۶	اسماعیل دوم	
۹۸۵/۱۵۷۸	محمد خدابنده	
۹۹۶/۱۵۸۸	عباس اول	
۱۰۳۸/۱۶۲۹	صفی اول	
۱۰۵۲/۱۶۴۲	عباس دوم	
۱۰۷۷/۱۶۶۶	سلیمان اول (صفی دوم)	
۱۱۰۵/۱۶۹۴	حسین اول	
۱۱۳۵/۱۷۲۲	طهماسب دوم	
۱۱۴۵/۱۷۳۲	عباس سوم	فرمانروایان اسمی در بعضی قسمتهای ایران
۱۱۶۳/۱۷۴۹	سلیمان دوم	
۱۱۶۳/۱۷۵۰	اسماعیل سوم	
۱۱۶۶/۱۷۵۳	حسین دوم	
۱۲۰۰/۱۷۸۶	محمد	

صفویان با آنکه ترک زبان بودند ، ولی به‌احتمال قوی اصلی کردی داشتند.متأسفانه اخبارو اطلاعات قابل اعتمادی دراین‌باره دردست نیست، زیرا

صفویان همینکه پایه‌های قدرت خودرا درایران مستحکم ساختند، عمداً مدارك مربوط به اصل و تبار خودرا تحریف و دستکاری کردند . اما تردید نیست که آنان نیز مانند بسیاری از سلسله‌های منطقهٔ آناطولیا ، دیار بکر ، و آذربایجان که در آنجا ترکمانان بسیار و دارای نفوذ سیاسی بودند ، از میـان درویشان برخاستند . شیخ صفی‌الدین (متوفی در ۷۳۵/۱۳۳۴) فرقهٔ صوفیان صفویه را در اردبیل ، ازشهرهای آذربایجان، تأسیس کرد ، وباآنکه خود وی به‌احتمال بسیار مذهب سنت داشت پیروان وی در منطقه‌ای که بدعتگزاری و بخصوص شیعیگری رواج داشت قدرت یافتند ، و از این‌رو در قرن پانزدهم آشکارا به مذهب تشیع گرویدند و از طرفداران آن شدند .

اینك تبلیغات شدیدی درمیان ترکمانان آناطولیای شرقی آغازشد که هدف آن نخست بـرانداختن قدرت ترکمانـان قراقویونلو وسپس ترکمانان آق‌قویونلو بود . درسال ۹۰۷/۱۵۰۱ اسماعیل‌بن حیدر آذربایجانرا ازامرای آق‌قویونلوگرفت، ودرطی ده‌سال ، تمام ایران را به‌زیرسلطهٔ خویش درآورد، و شاهنشاهی صفویه را بنیان نهاد . حکومت صفویان به زودی جنبهٔ تئوکراسی گرفت ، زیرا اسماعیل و جانشینانش نه تنها نسب خودرا به آل علی رسانیدند بلکه به عنوان مظهر امامان شیعه مقامی نیمه ربانی برای خویش ادعا کردند . از این‌رو ، فرمانبرداری طوایف ترك پشتیبان آنها ،که بدیشان به‌مناسبت کلاه سرخی که بر سر می‌گـذاشتند قزلباش (سرخ‌سران) می‌گفتند نه‌فقط به لحاظ سیاسی بلکه از نظر روحانی نیز بود . در زمان صفویان مذهب تشیع دین ملی مملکتی گردید که تا این زمان دست‌کم اسماً مذهب تسنن داشت . از این‌رو ، عهد آنان به خاطر پا گرفتن و استوارشدن مذهب شیعه در تاریخ ایران دارای اهمیت فوق‌العاده است . درنتیجهٔ این‌جریان، احساس تازه‌ای ازملیت ووحدت در ایران پیدا شد. که بدان توانایی داد که بی‌آنکه بریکپارچگی آن ازلحاظ خاك و ملیت خدشه‌ای وارد آید ، تا این روزگار پایدار بماند .

ازنظر نظامی، شاه اسمعیل وجانشینانش با دشمنی سخت همسایگان

سنی خود ، سلاطین عثمانی در مغرب و اوزبکان درشمال شرقی ، مواجه بودند.
در مرز جیحون شاهان صفوی به‌تازگی استیلایی به هم زده بودند ، وشهرهای
مرزی چون هرات و مشهد و سرخس میان آنـان و دشمنانشان دست به دست
می‌گشت . اما یورشهای ترکمانان برای غارت کردن و برده گرفتن تاقرن نوزدهم
ادامه داشت . سلاطین عثمانی که دراین هنگام در اوج قدرت خویش بودند ،
دشمنان سرسختی برای صفویان بودند . پیروزی سلطان سلیم یاوز بر صفویان
در نبرد چالدران (۱۵۱۴/۹۲۰) برای آل عثمان پیروزی در فن لشکرکشی و
نیـز نمایش تفوق آنـان در به کار بردن سلاحهای آتشین بود (صفویان مانند
سلاطین مملوك مصر تـا مدت مدیدی با استعمال توپخانه و سلاحهای آتشین
کوچك مخالف بودند) . اندکی بعد کردستان ، دیار بکر ، و بغداد به دست
عثمانیها افتاد و آذربایجان مورد حملات مکرر آنها قرارگرفت . بعداً پایتخت
صفویان از تبریز که شهری آسیب‌پذیر و در معرض حملهٔ دشمن بود به قزوین
و سپس اصفهان منتقل شد .

دوران سلطنت شاه‌عباس اول که تقریباً مقـارن با سلطنت حکمرانان
بزرگی چون الیزابت اول ، ملکهٔ انگلیس ، فیلیپ دوم ، شاه اسپانیا ، ایوان
مخوف، امپراطور روسیه، و اکبرامپراطور مغول هند ، بود اوج قدرت سیاسی
و نیز تمدن وفرهنگ صفوی است ، و نمونه‌هایی از بزرگترین موفقیتهای آن
را در زمینه هنری درمعماریهای زیبا و بی‌نظیراین عصر دراصفهان می‌توان دید.

در زمان وی عثمانیها از آذربایجان رانده شدند ، و سلطهٔ ایرانیان بر
قسمت شرقی قفقاز و خلیـج فارس قوی شد . روابط سیاسی با اروپا برقـرار
گردید (هرچند اتحاد بزرگ صفویان و اروپائیان علیه دولت عثمانی که نقشهٔ
آن طرح شده بود هرگز تحقق نیافت)، و ارتباطات بازرگانی وفرهنگی توسعه
یافت . برای خنثی کردن نفوذ سیاسی افراد قزلباش در مملکت ، شاه عباس
عده‌ای از مسلمانان گرجی و چرکسی را به خدمت گرفت ، و سپاه محافظی
از آنها تشکیل داد . و نیز به ترکمانانی که تابع شخص وی بودند نه تابع

رؤسای طوایف بزرگ ترکمان ـ و ازاین‌رو به‌آنها شاهسون (=شاهدوستان) می‌گفتند — پروبال داد .

بعد از مرگ شاه عباس دوم در ۱۰۷۷/۱۶۶۶ زوال و انحطاط دولت صفوی آشکار گردید. سلطهٔ صفویان در مشرق تا قندهار درافغانستان رسیده بود، ولی دراین ناحیه‌که سنی‌نشین بود احساسات ضدشیعه رواج داشت، وحکمران صفوی آنجا که نامش میرویس بود در نخستین سالهای‌قرن هیجدهم خویشتن را مستقل اعلام کرد . در۱۱۳۵/۱۷۲۲ پسر میرویس ، محمود ، به‌ایران تاخت، و تا برآمدن نادرشاه ، افغانها قسمت اعظم ایران را تصرف کردند . بعد از آن افـراد مختلفی از خاندان صفوی به سلطنت رسیدند که حکمرانان اسمی بیش نبودند ، ودر حقیقت حکومت واقعی سلسلهٔ صفوی در ۱۱۴۵/۱۷۳۲ به پایان رسید .

مآخذ : لین‌پول ، ۹ـ۲۵۵ ؛ یوستی ، ۴۷۹ : زامباور ، ۲ـ۲۶۱ .
R.M.Savory, "The Safavids in Persia", in *Combridge History of Islam*, II (دردست چاپ)

٦٧

افشاریه

۱۱۴۸–۱۲۱۰/۱۷۳۶–۹۵

ایران

۱۱۴۸/۱۷۳۶	نادرشاه ، طهماسب قلی‌خان
۱۱۶۰/۱۷۴۷	عادل شاه ، علی‌قلیخان
۱۱۶۱/۱۷۴۸	ابراهیم
۱۱۶۱–۱۲۱۰/۱۷۴۸–۹۵	شاهرخ (درخراسان)

زندیه وقاجاریه

نادر رئیس طایفهٔ افشار بود ، وافشاریه طایفه‌ای ازترکمانان بودند که در شمال خراسان اقامت داشتند ، در همین ناحیه بود که نادرشـاه بعدها قلعـهٔ نادری را که هم قلعه هم خزانهٔ او بود ساخت . در این دوره که دولت صفوی درحالت احتضار بود ، و بیشتر خاك ایران به دست افغانها افتاده بود ، وحدت ملی ایران که در زمان سلاطین اول صفوی بنیانی استوار یافته بود ، داشت از هم می‌پاشید . ازاین‌رو برعهدهٔ نادر بود که وحدت ویکپارچگی ایران را ازنو استوار سازد ، و وی این کاررا کرد ، هرچند که این کار به قیمت فقراقتصادی و مالی مملکت تمام شد .

نادر، درزمان شاه‌طهماسب دوم صفوی ودرخدمت وی به‌قدرت رسید، و به‌تدریج افغانها را ازخاك ایران بیرون‌کرد، وچون این مهم در۱۷۲۷/۱۱۴۰ به انجام رسید شاه طهماسب حکومت خراسان ، کرمان ، سیستان ، ومازندران را به وی داد . بـا چنین قلمرو وسیعی در تحت فرمان ، نادر چون فرمانروای مستقلی به حکومت پرداخت و سکه به نام خویش ضرب کرد ، و اینك به‌مقابله

دشمنان خارجی برخاست ، و در ۱۱۴۳/۱۷۳۰ عثمانیها را از آذربایجان و همدان بیرون راند ، ودر قفقازیه تا دل داغستان پیش رفت . در این هنگام شاه طهماسب قراردادی با دولت عثمانی و روسیه منعقد ساخت که به سود ایران نبود ، واین امر بهانه به دست نادرداد ، و وی شاه طهماسب را ازسلطنت خلع کرد ، ویکی دیگر ازشاهزادگان صفوی را به‌سلطنت برداشت ، تااینکه درسال ۱۱۴۸/۱۷۳۶ رسماً خود را شاه خواند . وی برای خاتمه دادن به نزاع شیعه وسنی که بین دولت‌ایران وعثمانی‌جنگ انداخته‌بودمذهب‌شیعهٔ‌اثنی‌عشری‌را که صفویان دین مملکت قرارداده بودند رها کرد . و به‌جای آن صورت ملایمتری از تشیع را که منتسب به امام ششم شیعیان ، امام جعفر صادق ، بود جای‌گزین آن‌ساخت، اما این‌سیاست‌آشتی‌طلبانه اختلاف‌میان ایران وعثمانی‌را پایان‌نداد.

هزینهٔ جنگهای پی‌درپی ، نادر را به لشکرکشی درخشان وموفقیت‌آمیزش به هند ، درسال ۹–۱۱۵۱–۲/۱۷۳۸ وادار ساخت ، ودر نتیجهٔ این لشکرکشی محمدشاه ، امپراطور مغول هند، ناگزیر تمام ایالات واقع درشمال وغرب رود سند را به نادر واگذاشت، ونیز خراج‌گزافی را عهده‌دارشد . درنتیجهٔ تحصیل این خراج نادرشاه مدت سه سال مردم ایران را از پرداخت مالیات معاف ساخت . درسال ۱۱۵۴/۱۷۴۱ سوء قصدی به جان نادرشد ، که شك می‌رفت پسرش رضاقلی میرزا نیز در آن دست داشته است . این حادثه مایهٔ تغییراخلاق نادر گردید ، وازآن پس سیاست و رفتار وی روزبه‌روز ظالمانه‌تر ونامعقول‌تر گردید . درایالات مختلف شورشهایی علیه سختگیریهای اوبرپا شد، وسرانجام درسال ۱۱۶۰/۱۷۴۷ عده‌ای از رؤسای افشاریه وقاجاریه به چادر اوریختند و او را به قتل رسانیدند . پس از وی دوتن از برادرزادگان وی مدت کوتاهی سلطنت کردند . و سپس نوه‌اش ، شاهرخ ، نزدیك به نیم قرن در خراسان حکومت کرد . اما با کشته شدن نادر شکوه سلطنت افشاریه نیز ازمیان رفت ، وایران که خسته ومانده شده بود پذیرای دوران بالنسبه آرام و پررونق زندیه گشت .

مآخذ : لین‌پول ، ۹–۲۵۷ ، ۲۶۲ ؛ زامباور ، ۲۶۱ .
دائرةالمعارف اسلام ، چاپ اول . مقالهٔ «نادرشاه» به قلم و . مینورسکی .

٦٨

زندیه

۱۱۶۳–۱۲۰۹/۱۷۵۰–۹۴

ایران

۱۱۶۳/۱۷۵۰	محمد کریم‌خان
۱۱۹۳/۱۷۷۹	ابوالفتح
	محمدعلی
۱۱۹۳–۵/۱۷۷۹–۸۱	صادق (درشیراز)
۱۱۹۳–۹/۱۷۷۹–۸۵	علیمراد (دراصفهان)
۱۱۹۹/۱۷۸۵	جعفر
۱۲۰۳–۹/۱۷۸۹–۹۴	لطفعلی
قاجاریه	

در هرج ومرجی که بعدازمرگ نادرشاه برپا شد ، سرکردگان نظامی مختلف درایالات ایران سربرافراشتند وقدرت به دست آوردند . سردارافغانی نادر ، احمد درانی ؛ دولتی ازافاغنه در سرزمینهایی که جزءِ متصرفات نادر در شمال غربی هند بودْ تشکیل داد . درخراسان شاهرخ افشار، باآنکه کور بود، همچنان متزلزل برسرقدرت ماند . درمازندران رئیس طایفهٔ قاجار، محمدحسن خان ، قدرت محلی خودرا حفظ کرد ، ودرآذربایجان ، یکی دیگر ازسرداران افغانی نادر ، به‌نام آزادخان، استقرار یافت . درجنوب ایران ، نخست قدرت دردست علیمردان‌خان بختیاری بود که اصفهان را گرفت ، ویکی‌ازشاهزادگان صفوی را به‌نام شاه اسماعیل سوم به‌سلطنت برداشت (۱۱۶۳/۱۷۵۰) . محمد کریم‌خان زند سردار ومتحد علیمردان‌خان بود . وی سربازی ازقبایل لر بود ،

واصل وتبار معروفی نداشت . هنگامی که علیمردان‌خان به قتل رسید، محمد کریم‌خان خودرا فرمانروای یگانه جنوب ایران ساخت .

آزادخان با کریمخان بدون جنگ و خونریزی از در آشتی درآمد ، اما کریمخان با محمدحسن خان قاجار نزاعی طولانی داشت ، و سرانجام توانست پایه‌های قدرت خودرا درسراسر ایران محکم سازد . محمد کریم‌خان هرگز خود را شاه نخواند ، بلکه از شیراز به عنوان وکیل یا نایب‌السلطنهٔ شاه اسماعیل سوم صفوی حکومت راند . نزدیك به سی‌سال سلطنت کرد ، و دوران حکومت اودورهٔ صلح و آرامش واعتدال بود . مملکت درعهد اورونق گرفت ، و روابط بازرگانی میان ایران وبریتانیا ازطریق بوشهر و خلیج فارس برقرارگردید. امابامرگ کریم‌خان مشاجرات هلاکت‌بخش‌میان اعضای‌خانوادهٔ اوبرسرجانشینی درگرفت . عاقبت علیمرادخان زمام سلطنت را به‌دست گرفت، اما سلطنتش دیر نپائید ، واندکی بعد درگذشت . دردورهٔ حکومت‌جعفرخان، قاجاریه که رقیبان زندیان بودند قدرت یافتند ، چنانکه اصفهان را از آنها بگرفتند . آخرین حکمران زند، لطفعلی‌خان ،که سرداری شجاع وفرمانروایی محبوب بود ، برضد قاجاریه قد برافراشت ، و در آغاز پیروزیهایی به دست آورد ، اما درسال ۱۲۰۹/۱۷۹۴ درکرمان اسیر آغامحمدخان قاجار گردید ، وبا وحشیگری تمام به قتل رسید ، و به این ترتیب سرتاسر ایران به زیر فرمان قاجاریه درآمد .

مآخذ : لین‌پول ، ۲۶۰ ، ۲۶۲ ؛ زامباور ، ۲۶۱ ، ۲۶۴ .

قاجاریه

۱۱۹۳–۱۳۴۲/۱۷۷۹–۱۹۲۴

ایران

۱۱۳۳/۱۷۲۱	فتحعلی‌خان	رؤسای طایفهٔ قاجار در مازندران
۱۱۶۳/۱۷۵۰	محمدحسن‌خان	
۱۱۸۴/۱۷۷۰	حسینقلی‌خان	
۱۱۹۳/۱۷۷۹	آغامحمدخان	
۱۲۱۲/۱۷۹۷	فتحعلی‌شاه	
۱۲۵۰/۱۸۳۴	محمدشاه	
۱۲۶۴/۱۸۴۸	ناصرالدین شاه	
۱۳۱۳/۱۸۹۶	مظفرالدین شاه	
۱۳۲۴/۱۹۰۷	محمدعلی شاه	
۱۳۲۷–۴۲/۱۹۰۹–۲۴	احمد شاه	
سلسلهٔ پهلوی		

طایفهٔ قاجار از ترکمانان بودند واحتمالاً از دورهٔ مغولان در نزدیکی استرآباد، درناحیهٔ ساحلی دریای خزر، ساکن شده بودند. بعدها از طوایف مهم ترکمانی بودند که به پشتیبانی از سلاطین اولیهٔ صفوی برخاستند، و قزلباشان را به وجود آوردند. در آغاز قرن هیجدهم که وحدت شاهنشاهی صفوی ازهم گسیخت رؤسای جاه‌طلب ایل قاجار بیش‌از آنچه حدیك‌حکمران محلی بود درامور مملکت مداخله کردند. آنان از دشمنی نادرشاه جان سالم

به در بردند ، و بعدازمرگ وی ، قدرت خود را درشمال ایران ، درآذربایجان گستردند . و آغامحمدخان ، شاه بعدی قاجاریه ، در ۱۱۷۰/۱۷۵۷ حکومت آنجا را دردست گرفت . در نزاعی که برسر کسب قدرت و تفوق درگرفت ، قاجاریه بر زندیان پیروزی یافتند . استیلای ایران بر گرجستان به طور موقت از نو تأمین گردید ، و شاهرخ افشار از خراسان رانده شد . به این ترتیب آغامحمدخان ، آن مرد زشتروی مهیب که بدون تردید افراط‌کاریها و بی اعتدالیهایش تا حدی زادهٔ آن بود که در کودکی عادلشاه افشار وی را خصی کرده بود ، سلسلهٔ قاجاریه را بنیان نهاد ، و در دورهٔ این سلسله بود که کشور ایران به دنیای جدید کشانده شد ، و نقش اقتصادی و سوق‌الجیشی مهمی در امور بین‌المللی پیدا کرد . درزمان آغامحمدخان قاجار، تهران که تااین هنگام شهری بی‌اهمیت بود، پایتخت گردید (۱۷۸۶/۱۲۰۰) ، وبه‌این طریق جنبشی عام به‌سوی این مرکز، که اینك یکی‌ازمظاهرایران جدید است، به وجود آمد.

روابط منظم و مداوم سیاسی ایران با قدرتهای اروپایی از زمان فتحعلی شاه شروع شد ، و در این دوره بود که انگلستان از یك‌سو و فرانسه از سوی دیگر درپی جلب دوستی ایران ، به خاطر موقعیت سوق‌الجیشی آن بودند . یکی‌ازنتایج این توجه مغرب زمین ، آشنایی یافتن قشون ایران بافنون و تعلیمات جنگی اروپایی بود . در طی قرن نوزدهم ایران مدام در معرض تهدید روسیهٔ تزاری بود ، ودر نتیجهٔ عهدنامهٔ ترکمنچای که در ۱۲۴۳/۱۸۲۸ انعقاد یافت ایران ازادعای خود برسرزمینهای واقع در ارمنستان شرقی وقفقاز چشم پوشید ، ولی پیشرفت روسها در آسیای مرکزی مرزهای شمال شرقی ایران را نیزدرمخاطره قرارداد . سلاطین قاجار تامدتها نمی‌توانستند ازمیراثی که در نتیجهٔ فتوحات صفویان و نادرشاه در مشرق برای آنها باقی مانده بود صرف‌نظر کنند ، و نزاع ایران وافغانستان برسر هرات تا سال ۱۲۷۳/۱۸۵۷ ادامه یافت .

براثر رقابتها وحسادتهای قدرتهای‌بزرگ، ودرنتیجهٔ زیرکی‌ناصرالدین

شاه ، ایران درحفظ وحدت ارضی خود موفق‌تر ازدولت عثمانی بود، باوجود این ، هزینه‌ها ومخارج جنگ و ولخرجیهای سلاطین ملت را سخت در زیربار قرضهای دول خارجی فروبرد ، و سلطهٔ اقتصادی دولتهای اروپایی بستانکار روز به روز زیادتر شد . در دورهٔ سلطنت مظفرالدین شاه ، که پادشاهی ناتوان بود، نهضتی‌درمیان مردم برای کسب آزادی سیاسی وحکومت مشروطه‌پیداشد، ومظفرالدین شاه ناچار در۱۹۰۶ به‌این‌خواسته‌ها جواب مثبت داد. اینك قدرت و اعتبار سلاطین قاجار به طور محسوس روی به نقصان نهاد . در طی جنگ جهانی‌اول، ایران رسماً بی‌طرف ماند، اما علیرغم این بی‌طرفی قشون عثمانی، روسیه و انگلستان در داخل آن به جنگ پرداختند . در پایان جنگ نهضتهای انقلابی و تجزیه طلب محلی دراطراف واکناف کشور پدید آمد . ازاین‌رو ، برای رضاخان سردارسپه چندان مشکل نبودکه مجلس را برآن داردکه سلسلهٔ قاجار را ازسلطنت خلع کند (۱۹۲۴) . بعد از برافتادن قاجاریه رضاخان خود با نام رضاشاه پهلوی به تخت سلطنت ایران نشست .

مآخذ : لین‌پول ، ۲۶۰ ؛ زامباور ، ۳–۲۶۱ .

فصل دهم

افغانستان و هند

۷۰

غزنویان

۳۶۶-۵۸۲/۹۷۷-۱۱۸۶

خراسان ، افغانستان و هند شمالی

۳۶۶/۹۷۷	ناصرالدوله سبکتکین (حکمران دست نشاندۀ سامانیان)
۳۸۷/۹۹۷	اسماعیل
۳۸۸/۹۹۸	یمین‌الدوله محمود
۴۲۱/۱۰۳۰	جلال‌الدوله محمد (دورۀ اول سلطنت)
۴۲۱/۱۰۳۱	شهاب‌الدوله مسعود اول
۴۳۲/۱۰۴۱	جلال‌الدوله محمد (برای بار دوم)
۴۳۲/۱۰۴۱	شهاب‌الدوله مودود
۴۴۱/۱۰۵۰	مسعود دوم
۴۴۱/۱۰۵۰	بهاءالدوله علی
۴۴۱/۱۰۵۰	عزالدوله عبدالرشید
۴۴۴/۱۰۵۳	**قوام‌الدوله طغرل ، غاصب سلطنت**
۴۴۴/۱۰۵۳	جمال‌الدوله فرخزاد
۴۵۱/۱۰۵۹	ظهیرالدوله ابراهیم
۴۹۲/۱۰۹۹	علاءالدوله مسعود سوم
۵۰۸/۱۱۱۵	کمال‌الدوله شیرزاد
۵۰۹/۱۱۱۵	سلطان‌الدوله ارسلان شاد

۵۱۲/۱۱۱۸	یمین‌الدوله بهرام شاه
۵۴۷/۱۱۵۲	معزالدوله خسروشاه
۵۵۵-۸۲/۱۱۶۰-۸۶	تاج‌الدوله خسروملك

غلبهٔ غوریان

هنگامی که امیر عبدالملك سامانـی در سال ۳۵۰/۹۶۱ در گذشت الپتکین، فرمانده قوای سامانی درخراسان، بر آن شد که ورق را به‌سود خویش بگرداند ، اما با شکست مواجه شد و ناچار با عده‌ای از سپاهیانش به غزنین واقع در شرق افغانستان عقب نشست . در این نقطه ، که در حاشیهٔ مملکت سامانیان ودر مقابل سرزمین کافرنشین هند قرارداشت ، بعد از الپتکین چندتن از امرای غلامان ترك که همه دست نشاندهٔ سامانیـان بودند به حکومت نشستند تااینکه نوبت به سبکتکین رسید (۳۶۶/۹۷۷) . در زمان او سنت غزنویان در تاخت و تازبردن برسرزمین هند به جستجوی غنیمت و برده استوارگشت ، اما این محمود پسر وی بود که به کلی استقلال یافت ، ودردنیای اسلامی به‌عنوان دشمن سرسخت کافران شهرت و معروفیت پیدا کرد ، و گنگ را تا موترا و کنوج در نوردید ، و لشکر به جزیرهٔ کتهیاوار برد و بتخانهٔ معروف سومنات را مورد حمله قرار داد . در شمال ، خوارزم را ضمیمهٔ قلمرو خود ساخت ، و جیحون را مرز بین دولت خود و دولت متخاصم قراخانیان قرارداد . درمغرب خراسان را که سابقاً جزءِ قلمرو سامانیان بود از تاخت و تاز قراخانیان مصون نگهداشت ، ودرسالهای آخر عمرش به ری وهمدان لشکر کشید ، وآن دوشهر را ازچنگ آل‌بویه بیرون آورد (۴۲۰/۱۰۲۹).

به این ترتیب مملکتی که محمود در هنگام مرگش به جـای گذاشت وسیعترین ومعظمترین بنایی بود که پس‌ازدوران طلایی خلافت عباسی ، عالم اسلام به‌خود دیده‌بود، وارتشی که چنین فتوحاتی‌را برای محمود میسرساخت، نیرومندترین ارتش زمـان خود بود . همچنین اشتیاق سلطان محمود در قبول

روشهای اداری و فرهنگی ایرانی ، غزنویان را به‌کلی از زمینهٔ فرهنگی ترکان کافرکیش استپها دور ساخت . اما درزمان پسرش مسعود ، دولت محمودی که دراساس ساخته وپرداخته شخص محمود بود ، درمغرب ازهم پاشید. خراسان و خوارزم به‌دست سلجوقیان افتاد ، وسالهای نیمهٔ قرن یازدهم سراسربه‌جنگ و جدال برسر سیستان و نواحی غربی افغانستان گذشت . با به‌سلطنت نشستن ابراهیم در ۴۵۱/۱۰۵۹ موقتاً با سلجوقیان صلح بر قرار گردید ، و این صلح و آرامش‌بیش ازنیم‌قرن دوام‌آورد . ازآنجاکه دولت‌غزنوی اینك به‌افغانستان شرقی و شمال هند منحصر شده بود ، سیاست غزنویان بیشترمتوجه هندوستان گردید . درآغاز قرن دوازدهم سلطان سنجر سلجوقی به مداخله درامور دولت غزنوی پرداخت ، ودردورهٔ بهرامشاه‌سلطان علاءالدین جهانسوز غوری غزنین را غارت‌کرد (۱-۱۱۵۰/۵۴۵) . ظهور غوریان درمرکز افغانستان ، ازقدرت آخرین سلاطین غزنوی کاست ، و خسروشاه‌و خسروملك در اصل برپنجاب حکومت داشتند، تاآنکه‌سرانجام غیاث‌الدین محمدغوری به‌کلی‌سلسله غزنوی را برانداخت (۵۸۲/۱۸۶) .

مآخذ : لین‌پول ، ۹۰-۲۸۵ : یوستی . ۴۴۴ ؛ زامباور ، ۳-۲۸۲ .
دائرةالمعارف اسلام ، چاپ دوم ، مقالهٔ «غزنویان» به قلم ب . شپولر .
C . E . Bosworth, *The Ghaznavids, their empire in Afghanistan and eastern Iran 994 – 1040* (Edinburgh 1963) .
idem , «The titulature of the early Ghaznavids,» *Oriens* , XV (1962), 210 - 33 .

۷۱

غوریان

۳۹۰ ح ــ ۶۱۲/۱۰۰۰ ح ــ ۱۲۱۵

خراسان ، افغانستان ، شمال هند

۱ ـ شاخهٔ اصلی در غورو سپس در غزنه

؟	محمدبن سوری
۴۰۱/۱۰۱۱	ابوعلی
؟	شیث
؟	عباس
؟	محمد
؟	قطب‌الدین حسن
۴۹۳/۱۱۰۰	عزالدین حسین
۵۴۰/۱۱۴۶	سیف‌الدین سوری
۵۴۴/۱۱۴۹	بهاءالدین سام اول
۵۵۶/۱۱۶۱	سیف‌الدین محمد
۵۵۸/۱۱۶۳	غیاث‌الدین محمد
۵۹۹/۱۲۰۳	شهاب‌الدین یا معزالدین محمد (از ۵۶۹/۱۱۷۳ درغزنه حکومت داشت)
۶۰۲/۱۲۰۶	غیاث‌الدین محمود
۶۰۹/۱۲۱۲	بهاءالدین سام دوم
۶۱۰/۱۲۱۳	علاءالدین اتسز

۱۵-۱۲۱۴/۱۲-۶۱۱	علاءالدین یا ضیاءالدین محمد
	استیلای خوارزمیان

۴ ـ شاخهٔ بامیان و تخارستان

۱۱۴۵/۵۴۰	فخرالدین مسعود
۱۱۶۳/۵۵۸	شمس‌الدین محمد
۱۱۹۲/۵۸۸	بهاءالدین سام
۱۵-۱۲۰۶/۱۲-۶۰۲	جلال‌الدین علی
	استیلای خوارزمیان

ناحیهٔ صعب‌الحصول مرکز افغانستان که غور نامیده می‌شد برای جغرافی‌دانان اولیهٔ اسلامی تقریباً سرزمینی به‌کلی ناشناس بود، وتنها به عنوان خاستگاه برده وغلام، و موطن نژادی جنگجو از ایرانیان کوه‌نشین که تا قرن یازدهم به دین اسلام نگرویدند، از آن خبر داشتند. در این قرن غزنویان به غور تاختن بردند، و امرای شنسبانی را مطیع و دست‌نشاندهٔ خویش ساختند، اما در آغاز قرن دوازدهم دولت غزنویان رو به افول نهاد، ونفوذ سلاجقه در غور بسط یافت، وبنابراین عزالدین حسین که نخستین شخصیت کاملاتاریخی سلسلهٔ غوری است، خراجگزار سلطان سنجر گردید. اقدامات بهرامشاه غزنوی برای استقرار مجدد قدرت خود در غور منجر بدان شد که غوریان در ۱-۱۱۵۰/۵۴۵ به‌غزنین تاختند وآنجا را غارت کردند، ومتصرفات غزنویان را درمشرق افغانستان تصرف نمودند. سیاست توسعه طلبانهٔ سلطان علاءالدین حسین در مغرب نخست با مقاومت سنجر رو به رو شد، اما دیری نگذشت که ضعف سلطنت سلجوقیان در خراسان راه را بر غوریان گشود، وآنان مملکتی تأسیس کردند که تقریباً از دریای خزر تا شمال هند گسترده بود.

پایه‌گذاران این‌مملکت عظیم دو برادر بودند: یکی غیاث‌الدین‌محمد و دیگری معزالدین محمد. غیاث‌الدین بیشتر در مغرب و معزالدین در هند به

لشکر کشی مشغول بود . بامیان و سرزمین‌های واقع درمسیر جیحون سفلا نیز تحت‌حکومت شاخهٔ دیگری ازامرای غوری بود . غیاث‌الدین به‌کمك سپاهیان بومی غوری و غلامان ترك به مقابله با خوارزمشاهان و امرای قراختایی که از دست‌نشاندگان خوارزمشاهان بودند ، برخاست ، وحتی یك‌بار به‌خود خوارزم تاخت ، و قبل از مرگش تمام خراسان را تا بسطام به تصرف درآورد .

با وجود این به نظر می‌آید که قدرت انسانی غوریان برای حفظ و نگهداری چنین مملکتی کافی نبوده است ، و حال‌آنکه رقیبان خوارزمی آنها برای گردآوری سپاه بر دشتهای آسیای مرکزی دست داشتند . پس از مرگ سلطان معزالدین که در ۱۲۰۶/۶۰۲ اتفاق افتاد ، سلسلهٔ غوریـان در نتیجـهٔ مشاجرات داخلی ازهم پاشید . عده‌ای از سربازان ترك که در خدمت غوریان بودند درغزنین علم استقلال برافراشتند ، و خوارزمشاه ازموقعیت استفاده‌کرد و قدم در میان گذاشت و سرزمینهای غوریان را ضمیمهٔ مملکت وسیع خویش کرد . اما سلطهٔ خوارزمشاهان دیر نپائید ، و اندکی بعد سراسر دنیای اسلامی شرق به‌تصرف مغولان، به‌سرداری چنگیزخان، درآمد . گذشته ازآن، سرداران ترك سلطان معزالدین سیاست و سنت غوریان را در شمال هند که آخرین امیر غوری درآنجا قطب‌الدین ایبك را به حکمرانی لاهور نصب کرده بود، ادامه دادند (نگاه کنید به مقالهٔ سلاطین دهلی) .

مآخذ : لین‌پول ، ۴ ــ ۲۹۱ ؛ یوستی ، ۶ــ۴۵۵ ؛ زامباور ، ۱ــ۲۸۰ ، ۲۸۴
دائرةالمعارف اسلام ، چاپ دوم ، مقالهٔ «غوریان» به قلم ك.ا. بوسورث .

۷۲

سلاطین دهلی

۱۵۵۵-۱۲۰۶/۹۶۲-۶۰۲

شمال هند

۱ ـ شاهان معزی یا غلامشاهان یا سلاطین مملوك

۱۲۰۶/۶۰۲	قطب‌الدین ایبك
۱۲۱۰/۶۰۷	آرام شاه
۱۲۱۱/۶۰۷	شمس‌الدین ایلتمش
۱۲۳۶/۶۳۳	رکن‌الدین فیروزشاه اول
۱۲۳۶/۶۳۴	جلالةالدین رضیه بیگم
۱۲۴۰/۶۳۷	معزالدین بهرامشاه
۱۲۴۲/۶۳۹	علاءالدین مسعود شاه
۱۲۴۶/۶۴۴	ناصرالدین محمودشاه اول
۱۲۶۶/۶۶۴	غیاث‌الدین بلبن
۱۲۸۷/۶۸۶	معزالدین کیقباد
۱۲۹۰/۶۸۹	شمس‌الدین کیومرث

۲ ـ سلاطین خلجی

۱۲۹۰/۶۸۹	جلال‌الدین فیروزشاه دوم
۱۲۹۶/۶۹۵	رکن‌الدین ابراهیم شاه اول
۱۲۹۶/۶۹۵	علاءالدین محمدشاه اول
۱۳۱۶/۷۱۵	شهاب‌الدین عمرشاه

۷۱۶/۱۳۱۶	قطب‌الدین مبارکشاه
۷۲۰/۱۳۲۰	**ناصرالدین خسروشاه ، غاصب سلطنت**

۳ ـ تغلقیه

۷۲۰/۱۳۲۰	غیاث‌الدین تغلق‌شاه اول
۷۲۵/۱۳۲۵	غیاث‌الدین محمدشاه دوم
۷۵۲/۱۳۵۱	محمود
۷۵۲/۱۳۵۱	فیروزشاه سوم
۷۹۰/۱۳۸۸	غیاث‌الدین تغلق شاه دوم
۷۹۱/۱۳۸۹	ابوبکر شاه
۷۹۲/۱۳۹۰	ناصرالدین محمدشاه سوم
۷۹۵/۱۳۹۳	علاءالدین سکندرشاه اول
۷۹۵/۱۳۹۳	ناصرالدین محمود شاه دوم (دورهٔ اول سلطنت)
۷۹۷/۱۳۹۵	نصرت‌شاه (با محمودشاه دوم بر سر قدرت مشاجره داشت)
۸۰۱/۱۳۹۹	محمودشاه دوم (برای باردوم)
۸۱۶ـ۱۷/۱۴۱۳ـ۱۴	دولت خان لودی

۴ ـ سلسله سادات

۸۱۷/۱۴۱۴	خضرخان
۸۲۴/۱۴۲۱	معزالدین مبارکشاه دوم
۸۳۸/۱۴۳۵	محمدشاه چهارم
۸۴۹ـ۵۵/۱۴۴۶ـ۵۱	علاءالدین عالم‌شاه

۵ ـ سلاطین لودی

۸۵۵/۱۴۵۱	بهلول لودی
۸۹۴/۱۴۸۹	نظام‌خان سکندر دوم
ح ۹۲۳ـ۳۲/۱۳۱۷ ح ـ ۲۶	ابراهیم دوم

استیلای مغولان به سرداری بابر

۶ ـ سلاطین سوری یا افغان

۹۴۷/۱۵۴۰	شیرشاه سور
۹۵۲/۱۵۴۵	اسلام شاه
۹۶۱/۱۵۵۴	محمد پنجم عادلشاه
۹۶۱/۱۵۵۴	ابراهیم سوم
۹۶۲/۱۵۵۵	احمدخان سکندر شاه سوم

غلبهٔ نهایی مغولان به سرداری همایون

اسلام درهند نخست درقسمت سفلای درهٔ سند به‌وسیلهٔ والیان مسلمان اموی انتشار یافت . محمدبن قاسم درسال۹۲/۷۱۱ سرزمین سند را به‌نام‌اسلام فتح کرد . در طی سه قرن بعد مسلمانان این جای پارا در شبه قارهٔ هند حفظ کردند ، هرچند که بعضی از جوامع اسلامی آنجا تحت تأثیر تبلیغات داعیان اسماعیلی که دراین زمان دربسیاری ازنقاط دنیای اسلام ، ازشمال افریقا گرفته تا یمن و مرزهای هند ، فعالیت شدید داشتند ، قرار گرفته بودند . همچنین تماسهای بازرگانی مانند روزگاران قدیم بین شرق نزدیك مسلمان و نواحی ساحلی گجرات ، بمبئی ، و دکن برقرار بود . ولی این ارتباطات پراکنده چنان نبود که به داخل درونبوم هندوستان نفوذ کند .

غزنویان نخستین کسانی بودند که سلطهٔ نظامی اسلام را به‌طور کامل بر شمال هند گستردند ، و سلسله‌های بومی مقتدری چون سلسلهٔ هندوشاهان

ویهند را در۴۱۷/۱۰۲۶ برانداختند ، وامرای راجپوت را خراجگزار خویش ساختند ، وتا سومنات واقع در گجرات ، و کالنجار ، و بنارس پیش رفتند . سلطان محمود غزنوی با آنکه در دنیای اسلامی به عنوان «بت‌شکن» و بلای بت‌پرستان هند شهرت یافت، ولی آنچه واضح‌است این است که سلطان‌محمود آن چنان شخص متدین ومتعصبی نبود که صرفاً به خاطر آنکه هندوان را یا به دین اسلام درآورد یا نابود سازد به هند لشکر کشیده باشد . در سپاه محمود عدهٔ بسیاری هندی بودند ، و به‌نظر نمی‌آید که گرویدن به دین اسلام شرط استخدام آنان بوده باشد . توجه غزنویان به شمال هند در اساس جنبهٔ مالی داشت ، زیرا شبه قارهٔ هند را منبع پایان‌ناپذیری ازگنج و برده می‌دانستند . آنان پنجاب را گرفتند ، وآن را پایگاه ثابت خویش درخطهٔ هند قراردادند ، ودر اواخر کارشان لاهور را پایتخت خود ساختند .

به‌این طریق پنجاب پایگاه حاضر و آماده و سودمندی برای فتوحات سلطان معزالدین غوری و سرداران وی در واپسین سالهای قرن دوازدهم و سالهای نخست قرن سیزدهم در هند بود . معزالدین غوری با گرفتن پنجاب از غزنویان ، قدرت خودرا دردشت‌گنگ بسط داد ، وبا امرای محلی راجپوت به جنگ برخاست . نخست پریت وی راج سوم ، شاه قدرتمند سلسلهٔ چوهان یا چاهمانه ، را که دراجمیر و دهلی سلطنت داشت برانداخت (۵۸۸/۱۱۹۲)، سپس جایاچاندرا ، شاه سلسلهٔ گاهه دواله را که در بنارس و قنوج (کنوج) فرمانروایی می کرد ازمیان برداشت (۵۹۰/۱۱۹۴) . معزالدین امور متصرفات خویشتن را درهند به دست یکی ازسرداران خود به‌نام قطب‌الدین ایبك سپرد ، و به خراسان بازگشت . قطب‌الدین متصرفات غوریان را در پنجاب و دوآب گنگ و جمنا ادامه داد ، و تا گجرات پیش رفت . سردار دیگر معزالدین ، اختیارالدین محمد خلجی بهار و بنگال را متصرف شد ، وگور یا لخناوتی را پایگاه خود قرار داد وحتی به‌آسام لشکر کشید . پس این در دوره غوریان و سرداران آنهاست که استقرار اسلام در شمال هند ثبات پذیرفت ، سلسله‌های

هندو برافتادند و پایه‌های سلطنت عده‌ای از سلسله‌های مسلمان استوار گردید. از سوی دیگر باید به خاطر داشت که در سرتاسر دورهٔ سلاطین دهلی قدرت امرای بومی هند، خاصه امرای راجپوت، درمناطقی که ازمرکز نظامی ترکها و افغانها دور بود، ادامه داشت.

هنگامی که سلطان معزالدین غوری در ۶۰۲/۱۲۰۶ وفات یافت قطب‌الدین ایبك از جانب سلطان غوری فیروزکوه با عنوان ملك در لاهور قدرت را بدست گرفت. ازاین زمان، بخش افغانستان وغزنهٔ مملکت غوریان از هند جدا شد، و اندکی بعد به دست خوارزمشاهان و سپس مغولان افتاد. قطب‌الدین ایبك و جانشینانش را تا ۶۸۹/۱۲۹۰ غلامشاهان یا سلاطین مملوك می‌خوانند، هرچند که فقط سه تن از آنان، یعنی ایبك، ایلتمش، و بلبن در اصل غلام بودند، و بقیه همگی قبل‌ازآنکه به شاهی رسند صاحبانشان آنها را آزاد کرده بودند. نیزاین سلاطین ازیك شاخه نبودند، بلکه ازسه شاخهٔ مختلف بودند. در دورهٔ ایلتمش که مهندس اصلی سلطنت مستقل دهلی است، سرزمین سند که تا این زمان دردست ناصرالدین قباچه، سردار سلطان معزالدین بود بر قلمرو سلطنت دهلی افزوده شد. وی برآن بود که خوارزمشاهیان را نیز از قلمرو خویش بیرون سازد، اما مغولان در۶۳۹/۱۲۴۱ برپنجاب تاختند ولاهور را غارت کردند، وسپس تا اوچ پیش رفتند. نشستن سلاطین ناتوان برتخت سلطنت سبب‌مناقشات داخلی‌شد، ووحدت سلطنت‌وقتی میسرگشت که حکومت به دست بلبن که امیری مقتدر بود افتاد. وی در اصل یکی ازچهل غلام ترك (چهلگان) ایلتمش بود، وچون به‌سلطنت نشست دست به یك رشته اصلاحات زد، وقدرت سلطنت را با اتخاذ سنن ایرانی بالا برد، و به این طریق پایه‌های سلطنت راچون ارباب خود برمبانی‌نظامی وحکومتی استواری نهاد. پیوندهای اخلاقی وروحانی مملکت خودرا با بقیهٔ دنیای اسلام قوت بخشید، وازطرف خلیفهٔ عباسی، مستنصر، رسماً منصب سلطنت یافت. سلاطین معزی حتی بعد از کشته شدن مستعصم، آخرین خلیفهٔ عباسی بغداد، تا مدتهای مدید نام

اورا برسکه‌هایشان ضرب می کردند. از اینجا می‌توان تمایل آنان را به‌تطبیق‌دادن خویش بـا دنیای اسلام به طور کلی ، و تصدیق مقام روحانی و پیشوایی خلفا استنباط کرد . این تمایل درسراسر تاریخ مسلمانان هند به چشم می‌خورد ، و مجاهدات آنان را درحفظ خویش در برابر فشار محیط و فرهنگ هندو نشان می‌دهد . از رویدادهای مهم دیگر که در تقویت فرهنگ این دوره تأثیر داشته است ، افواج پناهندگانـی است که از جلو سیل خانمان‌برانداز حملهٔ مغولان ازایران وماوراءالنهر گریخته ودرعهد سلطنت ایلتمش وبلبن به هند راه یافتند . در دوره‌هـای بعد ، مثل دورهٔ سلطنت محمدبن تغلق ، تزریق این خون تازه ، به فرهنگ «هندی و اسلامی» توش وتوان بخشید .

در سال ۶۸۹/۱۲۹۰ سلاطین معزی جای خودرا به احفاد جلال‌الدین فیروزشاه دوم خلجی دادند . خلجیان دراصل قومی ترك (و یا شاید از نژادی دیگر اما ترکمآب) بودندکه درمشرق افغانستان سکونت داشتند. بسیاراحتمال دارد که افغانان غلزایی فعلی از اعقاب آنان باشند . در دورهٔ سلطنت سلطان معزالدین ، قوم خلج در حملات و لشکرکشیهای غوریان به هند نقش مهمـی داشتند ، واین اختیارالدین محمد خلجی بود که برای نخستین‌بار اسلام را در بنگاله ومشرق هند انتشار داد . ضروری‌ترین کاری که فیروزشاه دوم برعهده داشت بیرون راندن مغولان بود ، با وجود این ، در زمان اوست که عده‌ای از مغولان به دین اسلام درآمدند واجازه یافتند که درناحیهٔ دهلی اقامت گزینند . بدون تردید برجسته‌ترین سلاطین خلجی علاءالدین محمد است که خویشتن را اسکندر ثانی می‌انگاشت و رؤیاهای بزرگ برای تحصیل يك مملکت وسیـع در سر می‌پرورانید . درعمل ، وی مقدم بر هرچیز ناچار بود که خطر مغولان جغتایی را که تا ۷۰۶/۱۳۰۶ بارهـا تا نزدیك دهلی تاخته بودند ، از مرزهای شمال غربی مملکت خویش دفع کند . باری ناحیهٔ غنی جنوب کوههـای ویندهیا ، درجنوب هند، که هنوز پای مسلمانان بدان نرسیده بود جایی بود که علاءالدین می‌توانست درآن به رؤیاهای بزرگ خود جامهٔ تحقق بپوشاند . در

۶۹۵/۱۲۹۶ لشکر به دواگیری یا دئوگیر ، واقع در دکن غربی ، که پایتخت پادوه‌ها بود برد ، وثروت هنگفتی به چنگ آورد که بعداً از آن برای تحکیم موقعیت خود براریکهٔ سلطنت استفاده کرد . چون پایه‌های سلطنتش مستحکم شد سپاه به جنوبی‌ترین قسمت دکن فرستاد . علاءالدین محمد خویشتن را به لقب سنتــی ناصر امیرالمؤمنین می‌خواند ، پسرش قطب‌الدین مبارکشــاه اول اولین و آخرین حکمروای مسلمان هند است که لقب امیرالمؤمنین را که خاص خلیفه است برخود نهاد .

سلسلهٔ خلجی با قیام و ارتداد خسروخان گجراتی از هم پاشید . وی هندوئی ازطبقهٔ پائین بودکه به دین اسلام درآمد ، ومورد توجه آخرین‌سلطان خلجی ، مبارکشاه اول، واقع شد . اما بعد از دین اسلام ارتداد جست وتخت سلطنت دهلی را غصب کرد . استیلای مجدد مسلمانان را سرداری دو نژاده به نام غازی‌ملك تغلق وپسرش‌محمد میسور ساختند، وبه‌این‌طریق در۷۲۰/۱۳۲۰ دورهٔ حکومت سلسلهٔ تغلقیه آغاز شد . تغلق برای استقرار ثبــات اقتصادی و اداری سلطنت دهلی، واسترداد استیلای مسلمانان بر دکن کوشش بسیار کرد. پسرش محمد شخصیتی مرموز داشت . در زبان و ادب فارسی و علوم محققی نامور ودرعین حال سرداری با تدبیر بود . با این همه ، رفتارش اغلب نامعقول ونیروی قضاوتش ضعیف بود. افزایش پی‌درپی مالیاتها که برای حفظ سلطنت بر پایه‌های صحیح مالی لازم بود ، مردم را از وی بیزار ساخت ، وتصمیم او در۷۲۷/۱۳۲۷ دائر برانتقال پایتخت از دهلی به دئوگیر،که اکنون نام جدید دولت‌آباد برآن نهاده شده بود نتیجه‌ای مصیبت‌بار داشت . ازآن‌سو ، وی با پیروزمندی حملهٔ ترمشیرین مغول را بر ماوراءالنهر دفع کرد (۷۲۹/۱۳۲۹) ، ولی نقشهٔ وی برای استفاده‌کردن ازضعف دولت ایلخانیان و تاختن به آسیای مرکزی ازراه پامیر (اگرواقعاً چنین قصدی داشته است ، زیرا مطالبی‌که دراین باب درمآخذآمده است‌کاملا روشن نیست) خواب وخیالی بیش نبود. محمدبن تغلق با حکومتهـای مسلمان بیرون هند روابط سیاسی داشت ؛ با ممالیك مصر

درتماس بود ، وتصدیق خلیفهٔ قاهره را که عروسك خیمه‌شب‌بازیی بیش‌نبود، دربارهٔ سلطنت خود تحصیل کرد ؛ مع‌هذا ، اشتغال نیروی او به نقشه‌های غیر واقع‌بینانهٔ نظامی درمرزهای شمالی هند، سبب سستی استیلای تغلقیان بر دکن شد : در مادورا ، واقع در منتهاالیه جنوب ، دولت مستقل مسلمانی به وجود آمدکه تازمان بر آمدن دولت هندوی ویجایاناگار دوام آورد ، ودر۱۳۴۷/۷۴۸ دولت بهمنی به‌وسیلهٔ علاءالدین بهمن‌شاه درقسمت مرکزی دکن‌تأسیس یافت. بعداً فیروزشاه سوم سند وبنگاله را باز به زیر اقتدار سلاطین تغلقی کشید ولی درمورد دکن اقدامی به‌عمل نیاورد . آخرین امرای تغلقی همه ضعیف وناتوان بودند ، وضعف سلطنت‌آنان تیمور را به‌لشکرکشی به هند در ۹-۱۳۹۸/۸۰۱ برانگیخت ، و خرابی بسیار به‌بار آورد . در نتیجه ، وحدت سیاسی از میانه رخت بربست ، ودر هرایالتی امیری علم استقلال برافراشت .

نزدیك به چهل سال قدرت دردست خضرخان بود،که سابقاً ازجانب تیمور حکمرانی مولتان را داشت . وی به نام تیمور وشاهرخ حکومت راند ، وخویشتن را به‌داشتن‌عنوان رایات‌اعلی راضی ساخت . این سلسله چون مدعی بودندکه از خاندان پیغمبرند به نام سادات خوانده می‌شدند . اقتدار واقعی سادات به ناحیهٔ کوچکی دراطراف دهلی محدود بود ، وچون در آغاز متکی به تیموریان بودند درنزد طبقات نظامی افغانی وترك دهلی محبوبیتی نداشتند. در ۱۴۵۱/۸۵۵ سلسلهٔ لودی جانشین‌آنها گشت . مؤسس این سلسله بهلول‌خان بود که ریاست طایفهٔ افغانی لودی را داشت ، وسابقاً حکمران سرهند ولاهور بود . بهلول ازسلاطین بزرگ تغلقی چیزی کم نداشت ، و تلاش بسیار کرد که حیثیت واعتبار مسلمانان هند را به‌جای خود برگرداند . استیلای حکومت دهلی را ازنو بربیشتر قسمتهای مرکزی هند برقرار ساخت ، و سلاطین شرقی جونپور را برافکند (۱۴۷۷/۸۸۱) . پسرش، سکندر دوم، علیه دول راجپوت دست به‌یك سلسله عملیات زد که خالی ازموفقیت نبود ، و پایتخت خودرا به آگره که پایگاه مناسبتری برای این عملیات بود منتقل ساخت . آخرین سلطان

لودی ، ابراهیم دوم ، بسیاری از اعیان و سران نظامی را ازخود رنجانید ، و عده‌ای از همین امرای رنجیده خاطر بابر را که در آن زمان در کابل بود به مداخله در امور دهلی دعوت کردند .

پیروزی بابر درپانی‌پت در ۹۳۲/۱۵۲۶ منجر به‌مرگ ابراهیم وظهور نخستین سلسلهٔ مغولی درهندگردید . اما سلسلهٔ سلاطین مغول هند هنوزاستقرار و ثبات نداشت ، و در زمان همایون ، پسر بابر ، برای پانزده‌سال باز حکومت به دست شیرشاه سور افغانی افتاد . شیرشاه از بهار دست به عملیات زد ، و همایون را درقنوج شکست داد ، و به این‌ترتیب تمام کارها و اقدامات بابر را خنثی کرد (۹۴۷/۱۵۴۰) . شیرشاه علاوه برآنکه فرماندهی توانا بود ، اصلاحات ارضی ومالی مهمی نیزانجام داد . اگرمرگی زودرس اورا درنربوده بود، دولت افغانی نیرومندی درخاك هند مستقرمی‌شد، وهمایون را ازاقدامات بعدی دلسرد و منصرف می‌ساخت . اما مرگ زودرس شیرشاه ، و ناتوانی جانشینان سپنجی وی ،کار را برای مغولان آسان کرد .

مآخذ : لین‌پول ، ۳۰۲ - ۲۹۵ ؛ یوستی ۵ - ۴۶۴ ؛ زامباور ، ۸-۲۸۵ ؛ زاخو ، ۳۳ (دربارهٔ سوریان) .

C . H . Philips , ed . *Handbook of oriental history* (London 1951),88-9.

R . C . Majumdar and A . D . Pusalker , eds . *The history and culture of the Indian people . V The struggle for empire* (Bombay 1957) .

idem , and A.K. Majumdar , eds. *VI The Delhi Sultanate* (Bombay 1960) .

R . C . Majumdar , H .C. Raychudhuri and K. Datta , *An advanced history of India* (London 1960) .

دائرةالمعارف اسلام ، چاپ دوم ، مقالهٔ «سلاطین دهلی» به قلم پ . هاردی .

۷۳

سلاطین بنگاله (بنگال)

۷۳۷-۹۸۴/۱۳۳۶-۱۵۷۶

۱ - دربنگالهٔ شرقی

۷۳۷/۱۳۳۶	فخرالدین مبارکشاه
۷۵۰-۳/۱۳۴۹-۵۲	اختیارالدین غازی شاه

غلبهٔ شمس‌الدین الیاس‌شاه

۲- نخست دربنگالهٔ غربی و سپس درهمهٔ بنگاله

۷۴۰/۱۳۳۹	علاءالدین علیشاه

شاخهٔ الیاس شاهی :

۷۴۶/۱۳۴۵	شمس‌الدین الیاس شاه
۷۵۹/۱۳۵۸	سکندرشاه اول
۷۹۲/۱۳۹۰	غیاث‌الدین اعظم شاه
۸۱۳/۱۴۱۰	سیف‌الدین حمزه شاه
۸۱۵/۱۴۱۲	شهاب‌الدین بایزید شاه
۸۱۷/۱۴۱۴	علاءالدین فیروزشاه

شاخهٔ راجا گنشه :

۸۱۷/۱۴۱۴	جلال‌الدین محمدشاه
۸۳۵-۴۰/۱۴۳۲-۶	شمس‌الدین احمدشاه

شاخهٔ الیاس شاهی ازنو :

۸۴۱/۱۴۳۷	ناصرالدین محمودشاه

۸۶۴/ ۱۴۶۰ رکن‌الدین باربك شاه

۸۷۹/ ۱۴۷۴ شمس‌الدین یوسف شاه

۸۸۶/ ۱۴۸۱ سکندرشاه دوم

۸۸۶ـ۹۲/ ۱۴۸۱ـ۸۷ جلال‌الدین فتح شاه

شاخهٔ حبشیان :

۸۹۲/ ۱۴۸۷ سلطان شاهزاده باربك شاه

۸۹۲/ ۱۴۸۷ سیف‌الدین فیروزشاه

۸۹۵/ ۱۴۹۰ ناصرالدین محمود شاه

۸۹۶ـ۹۹/ ۱۴۹۱ـ۴ شمس‌الدین مظفرشاه

شاخهٔ سیدحسین شاهی :

۸۹۹/ ۱۴۹۴ سید علاءالدین حسین‌شاه

۹۲۵/ ۱۵۱۹ ناصرالدین نصرت‌شاه

۹۳۹/ ۱۵۳۲ علاءالدین فیروزشاه

۹۴۰ـ۶/ ۱۵۳۳ـ۹ غیاث‌الدین محمودشاه

شاخهٔ افغانهای سوری:

۹۴۶/ ۱۵۳۹ شیرشاه سور

۹۴۷/ ۱۵۴۰ خضرخان

۹۵۲/ ۱۵۴۵ محمدخان سور

۹۶۲/ ۱۵۵۵ خضرخان بهادرشاه

۹۶۸ـ۷۱/ ۱۵۶۱ـ۴ غیاث‌الدین جلال شاه

شاخهٔ سلیمان کرارانی :

۹۷۱/ ۱۵۶۴ سلیمان کرارانی

۱۵۷۲ / ۹۸۰ بایزید شاه کرارانی
۶-۱۵۷۲ / ۴-۹۸۰ داود شاه کرارانی
استیلای مغولان هند

ادارهٔ بنگاله همیشه برای سلاطین دهلی مشکل بود. منابع سرشار آن ایالت، و دوریش از پایتخت از جملهٔ عواملی بود که حکمرانان آن را مدام بـه شورش و گردنکشی برمی‌انگیخت. پس از مـرگ بلبن در ۱۲۸۷/۶۸۶ بنگاله تحت حکومت فرمانروایانی که در لخناوتی حکومت داشتند استقلال یافت، و درنخستین سالهای قرن چهاردهم قسمت شرقی آن به‌تصرف مسلمانان درآمد، و لشکریان اسلام از برهماپوترا گذشته داخل ناحیهٔ سیلهت در آسام شدند. غیاث‌الدین تغلق برای مدتـی استیلای دهلی را بر بنگاله از نو مستقر ساخت، وآن را به دو قسمت شرقی و غربی تقسیم کرد. مرکز قسمت غربی لخناوتی و مرکز قسمت شرقـی سونارگائون بود. امـا چون وی در گذشت حکومت بنگاله درمشرق به‌دست فخرالدین مبارك ودرمغرب به‌دست علاءالدین علی افتـاد، ودر دو قـرن و نیم بعد، سلاطینی به استقلال بر آنجا حکومت کردند. در طی این سالها هرروز عدهٔ بیشتری از هندوان طبقات پائین به دین اسلام می‌گرویدند، و این امر سرانجـام منجر به تفوق فعلی مسلمانان در آن سرزمین گردید.

خاندان شمس‌الدین‌الیاس تمام بنگاله را تحت یك حکومت درآورد. در زمان حکومت الیاس شاهیان هنر و علوم اسلامی شکوفا شد، و بازرگانی منسوجات و مواد غذایی بنگالی رواج گرفت. در نخستین دههٔ قرن پانزدهم غیاث‌الدین اعظـم روابط قدیم فرهنگی و سیاسی بین بنگاله و چین را تجدید کرد، و توسعهٔ بندر چیتاگنگ به احتمال قوی منعکس‌کنندهٔ ازدیاد و افزایش تجارت و دادوستد با خاوردور است. سلطنت الیاس شاهیان، باافتادن قدرت به دست راجا گنشه، مدت بیست سـال منقطع گردید. راجا گنشه از هندوان

صاحب زمین بهاتوریا بود، و گمان می‌رود که سالها به‌طور غیرمستقیم قدرت سلطنت دردست وی بود تااینکه سرانجام سلطنت را برای پسرش جادو غصب کرد. جادو بعداً به اسلام گروید و با نام جلال‌الدین محمد حکومت کرد. سلسله‌ای که راجا گنشه تأسیس کرد، علیرغم اصل هندوی‌آن، مورد پشتیبانی مسلمانان واقع شد. هنگامی‌که الیاس شاهیان دوباره برسرکارآمدند، برقدرت محافظان حبشی کاخها افزوده شد، تااینکه در سال ۸۹۲/۱۴۸۷ فرمانده آنان خواجه سلطان شهزاده، آخرین امیر الیاس شاهی را کشت و خود قدرت را به دست گرفت.

عاقبت‌الامر، سید علاءالدین حسین نظم را به بنگاله باز آورد. خوشبختانه دورهٔ سلطنت روشن فکرانهٔ او بعد از دورهٔ پرآشوب حکومت حبشیان بود. بهار ضمیمهٔ بنگاله گردید؛ به سلطان شرقی جونپور که به‌وسیلهٔ سلاطین لودی دهلی خلع شده بود، پناه داده شد؛ و ارتش جونپور ضمیمهٔ ارتش بنگاله گردید. دراین قرنها ادبیات بومی بنگالی نضج گرفت و توسعه یافت، و نمونهٔ تشویق سلاطین را از علم و ادبیات در تشویق وحمایت نصرت شاه بن سیدحسن از ترجمهٔ بنگالی مهابهاراته می‌توان دید. سلطنت شاخهٔ سید حسین شاهی را قیام برق‌آسای رئیس طایفهٔ افغانها، شیرشاه‌سور، برهم زد. وی بنگاله را گرفت، و آن را پایگاهی برای بیرون راندن همایون ازهند قرار داد. اما همینکه مغولان در لاهور ودهلی ازنو استقراریافتند، وافغانها شکست خوردند، نفوذ مغولان دربنگاله محسوس گردید. سلیمان کرارانی، حکمران پیشین بهار جنوبی، گردن به ربقهٔ اطاعت اکبرنهاد، ودر۹۸۴/۱۵۷۶ بنگاله تسخیر و رسماً ضمیمهٔ مملکت مغولان هند گردید.

مآخذ: لین‌پول، ۳۰۵-۸؛ زامباور، ۲۸۶، ۲۸۹.

Philips. ed. *Handbook of oriental history, 89-90.*

Majumdar, *et al*. eds. *The Delhi Sultanate.*

Majumdar, *et al*. *An advanced history of India.*

۷٤

سلاطین کشمیر

۷۴۷-۹۹۷/۱۳۴۶-۱۵۸۹

۱- شاخهٔ شاه میرزای سواتی

۷۴۷/۱۳۴۶	شمس‌الدین شاه میرزای سواتی
۷۵۰/۱۳۴۹	جمشید
۷۵۱/۱۳۵۰	علاءالدین علیشیر
۷۶۰/۱۳۵۹	شهاب‌الدین شیراشامك
۷۸۰/۱۳۷۸	قطب‌الدین هندال
۷۹۶/۱۳۹۴	سکندر بت شکن
۸۱۹/۱۴۱۶	علی میرزاخان
۸۲۳/۱۴۲۰	زین‌العابدین شاهی‌خان
۸۷۵/۱۴۷۰	حیدرشاه حاجی‌خان
۸۷۶/۱۴۷۱	حسن
۸۹۴/۱۴۸۹	محمد (دورهٔ اول سلطنت)
۸۹۵/۱۴۹۰	فتحشاه (دورهٔ اول سلطنت)
۹۰۳/۱۴۹۸	محمد (دورهٔ دوم سلطنت)
۹۰۴/۱۴۹۹	فتحشاه (دورهٔ دوم سلطنت)
۹۰۵/۱۵۰۰	محمد (برای بارسوم)
۹۳۲/۱۵۲۶	ابراهیم اول
۹۳۳/۱۵۲۷	نازك (دورهٔ اول سلطنت)

۹۳۵/۱۵۲۹	محمد (برای بارچهارم)
۹۳۹/۱۵۳۳	شمس‌الدین
۹۴۷/۱۵۴۰	نازك (برای باردوم)
۹۴۷/۱۵۴۰	**حیدر دغلت حکمران کشمیر ازجانب همایون**
۹۵۸/۱۵۵۱	نازك (برای بارسوم)
۹۵۹/۱۵۵۲	ابراهیم دوم
۹۶۲/۱۵۵۵	اسماعیل
۹۶۴-۸/۱۵۵۷-۶۱	حبیب

غازی‌خان چك اورا ازسلطنت برانداخت

۲- شاخهٔ غازی‌خان چك

۹۶۸/۱۵۶۱	غازی‌خان بن‌چك
۹۷۱/۱۵۶۳	نصرالدین حسین
۹۷۷-۱۵۶۹	ظهیرالدین علی
۹۸۶/۱۵۷۹	نصرالدین یوسف
۹۹۴/۱۵۸۶	یعقوب
۹۹۷/۱۵۸۹	**تسلیم به اکبر پادشاه مغول هند**

کشمیر به مناسبت موقعیت جغرافیایی خاصش که سدی از کوههای مرتفع آن را ازدشتهای شمال هند جدا ساخته است، مدتها ازحمله وتاخت‌وتاز مسلمانان در امان بود، و مدتها بعد از آنکه بیشتر ناحیهٔ شمال هند به دست مسلمانان افتاد، همچنان تحت حکومت فرمانروایان هندو باقی‌ماند. سلطان محمود غزنوی دوبار، یکی در ۴۰۶/۱۰۱۵ و دیگری در ۴۱۲/۱۰۲۱، از

راه جنوب برکشمیر تاخت ، اما در هردوبار قلعهٔ لهکوت سد راه موفقیت او شد . باری ، شاهان هندو سپاهیان مزدور ترك مسلمــان (ترشکه) را به خدمت گرفتند ، و ظاهراً از آن زمان به تدریج به دین اسلام گرویدند ، تا آنجا که اکنون درآن ایالت اکثریت با مسلمانان است .

درسال ۷۳۵/۱۳۳۵ تخت سلطنت کشمیر به‌دست شاه میرزای سواتی افتاد . وی یك ماجراجوی مسلمــان و احتمالاً از طایفهٔ پتهان بود، و وزارت راجاسینهادوا را داشت . سیاست شاه میرزای سواتی، که اینك لقب‌شمس‌الدین داشت ، نسبت به هندوان ملایم و با تساهل و گذشت همراه بود . اما نوه‌اش سکندرکه مسلمانـی متدین و متعصب بود علما و دانشمندان را تحت حمایت گرفت، و به‌تعقیب و آزار هندوان پرداخت، وبتخانه‌های آنها را ویران ساخت، و از این‌رو ، لقب بت‌شکن یافت . امــا پسرش زین‌العابدین عکس سیاست سختگیرانهٔ اورا درپیش گرفت ، ودورهٔ سلطنت طولانی و روشنفکرانهٔ او در واقع عصر طلایـــی کشمیر بود . به حمایت و تشویق او مهابهاراته ، و راجتر نگینی ، وقایعنامهٔ منظوم کشمیرتألیف کالهانا ، به فارسی ترجمه شد. بدبختانه جانشینان و بازماندگان وی مردان بزرگی نبودند ، و در زمــان آنها جنگ و نزاع خانوادگی در گرفت . رؤسای مختلف ایالات نیز از کوهستانی بودن و صعب‌الحصول‌بودن ناحیه سود جستند، وعملا به‌استقلال به‌حکومت پرداختند. بخصوص نفوذ طایفهٔ قدرتمند چك، که رهبران ورؤسای آنها دردستگاه آخرین سلاطین ناتوان شاه میرزایی مقام وزارت و سپهسالاری داشتند فزونی گرفت . حیدر دغات ، شاهزادهٔ مغول ، در۹۴۷/۱۵۴۰ به‌کشمیر تاخت، ومدت ده‌سال ازجانب همایون درسری‌نگر حکومت کرد تاآنکه در شورشی به قتل رسید . طایفهٔ چك دوباره قدرت یافتند، وازسال ۹۶۸/۱۵۶۱ به‌بعد، رسماً فرمانروایی را به دست گرفتند و خویشتن را به تقلید از مغولان پادشاه خواندند . آخرین حکمرانان خاندان چك دست‌نشاندهٔ اکبر بودند ، و سرانجام نیزکشمیر تماماً ضمیمهٔ امپراطوری مغولان هند گردید .

تبیین وروشن‌ساختن ترتیب حکومت سلاطین مسلمان کشمیرمشکلات بسیار در بردارد . لین‌پول ترتیب دادن جدول قابل اعتمادی از این حکمرانان را غیرممکن دانسته است ، ولی سرتامس ولسلی‌هیگ این کاررا انجام داده ، ودرفهرستی که ما در بالا ذکر کرده‌ایم از نتایج تحقیقات وی سود جسته‌ایم . این فهرست با فهرست زامباور تفاوتهای فاحش دارد .

مآخذ : یوستی ، ۴۷۸ ؛ زاخو ۳-۳۲ ؛ زامباور ۴-۲۹۳ .
Sir T. W. Haig, " The chronology and genealogy of the Muhammadan Kings of Kashmir, " *JRAS* (1198), 451 - 68 .
idem, in *Cambridge History of India*, III, *Turks and Afghans* (Cambridge 1928), 277 - 93, 698 - 700 .

۷۵

سلاطین گجرات

۱۵۸۳-۱۳۹۱/۹۹۱-۷۹۳

هند غربی

۷۹۳/۱۳۹۱	ظفرخان مظفر اول
۸۱۴/۱۴۱۱	احمد اول
۸۴۶/۱۴۴۲	محمدکریم
۸۵۵/۱۴۵۱	قطب‌الدین احمد دوم
۸۶۲/۱۴۵۸	داود
۸۶۲/۱۴۵۸	محمود اول بگرا
۹۱۷/۱۵۱۱	مظفر دوم
۹۳۲/۱۵۲۶	سکندر
۹۳۲/۱۵۲۶	ناصرخان محمود دوم
۹۳۲/۱۵۲۶	بهادر
۹۴۳/۱۵۳۷	**میران محمد اول حکمران خاندش**
۹۴۳/۱۵۳۷	محمود سوم
۹۶۱/۱۵۵۴	احمد سوم
۹۶۸/۱۵۶۱	مظفر سوم (دورهٔ اول سلطنت)
۹۸۰/۱۵۷۳	**غلبهٔ شاهان مغول هند**
۹۹۱/۱۵۸۳	مظفر سوم (برای بار دوم)

استیلای قطعی مغولان

گجرات به‌علت‌ارتباطات بازرگانی‌ودریائیش باسواحل دیگراقیانوس هند ، ایالت بسیار توانگری بود . اما با اینکه سلطان محمود غزنوی در سفر فتح سومنات از میان آن گذشت ، استیلای ثابت و ماندگار مسلمانان بر آن مدتها بعد صورت گرفت . در ۱۲۹۸/۶۹۷ سپاهیان علاءالدین محمد خلجی سلسلهٔ عمدهٔشاهان هندوی‌آن دیار، واگهلاها، را شکست دادند وگجرات‌تحت استیلای مسلمانان درآمد . در قرن چهاردهم گجرات به وسیلهٔ حکمرانانی‌که از طرف سلاطین دهلی فرستاده می‌شدند اداره می‌شد ، تا اینکه در سال ۱۳۹۱/۷۹۳ محمد سوم سلطان دهلی، ظفرخان را به‌حکومت آنجا برگماشت. چون دولت تغلقیه روی به زوال نهاد ، ظفرخان استقلال یافت ، و در سال ۱۴۰۷/۸۱۰ رسماً باعنوان مظفرشاه به‌سلطنت پرداخت . نوه‌اش احمد اول ، پایه‌های سلطنت جدید را مستحکم ساخت ، هرچندکه بیشتر ایام او به جنگ با راجاهای گجرات و راجپوتانه و سلاطین مسلمان مالوا ، خاندش ، و دکن گذشت. وی برای خویشتن‌پایتخت جدیدی به‌نام‌احمدآباد ساخت،که جانشین اناهیلواره گردید . دورهٔ پنجاه و چهار سالهٔ سلطنت محمود بگرا بزرگترین سالهای تاریخ سلاطین خاندش است . لشکرکشی علیه هندوان به تسخیر قلعهٔ چامپانر ،که اینك نام محمدآباد برآن نهاده پایتختش قرار دادند ، منجر شد. درواقع ، در دورهٔ سلطنت محمود مملکت‌گجرات ، قبل‌ازضمیمه شدن مالوا، به‌بزرگترین حد خود رسیده بود .

دراواخر سلطنت محمود عامل جدیدی درسیاست هند غربی وجنوبی پیدا شد ، و آن آمدن پرتقالیان بود . بعد از آمدن واسکو داگاما در ۱۴۹۸ به‌کالیکوت ، پرتقالیان سررشته بیشتر تجارت اقیانوس هند را به‌دست‌آوردند، وبه‌این‌ترتیب بازرگانان مصر وگجرات را تحت‌الشعاع قرار دادند . از این‌رو محمود در سال ۱۵۰۸/۹۳۱ با قانصوح غوری ، سلطان مملوك مصر ، متحد گشت ، وبااینکه ناوگان مسلمانان درآغاز پیروزیهایی درنزدیك بمبئی به‌دست آورد ، ودوم‌لورنسو دالمیدا شکست یافت، ولی‌پرتقالیان‌گوا را ازعادلشاهیان

بیجاپور گرفتند ، و محمود را به‌صلح وادار ساختند . آخرین سلطان گجرات بهادرشاه ، نوهٔ محمود ، بود که با هندوان به‌مخالفت پرداخت و مالوا را فتح کرد ، ولی اندکی بعد آن را با قسمتی از قلمرو خود به همایون شاه مغول واگذاشت . خطر پرتقالیان از نو شدت گرفت ، و با آنکه بهادرشاه دیو Diu را به‌تصرف آنها داد، آنان خائنانه وی را در ۹۴۳/۱۵۳۷ کشتند . با کشته‌شدن او وحدت و یکپارچگی از گجرات رخت بربست ، جنگهای داخلی آغاز شد، و مملکت بین اعیان و اشراف مختلف تقسیم گشت . سلاطین گجرات به‌ناچار مغولان را به‌کمك طلبیدند، و اکبرشاه گجرات را متصرف شد، هرچند آخرین سلطان آن ، مظفر سوم تا زمان مرگ خود که در ۱۰۰۱/۱۵۹۳ اتفاق افتاد چندین بار برای غلبهٔ مجدد اقدام کرد ، و باشکست مواجه شد .

مآخذ : لین‌پول ، ۳۱۲–۳۱۴ ؛ یوستی ، ۴۷۲ ؛ زامباور ، ۲۹۶

Philips, ed. *Handbook of oriental history*, 91.

Majumdar, *et al.* eds. *The Delhi Sultanate.*

Majumdar, et *al, An advanced history of India*

دائرةالمعارف‌اسلام، چاپ دوم ، مقالهٔ «گجرات» به‌قلم ج. برتن — پیج .

۷۶

سلاطین شرقی جونپور
۷۹۶–۸۸۳/۱۳۹۴–۱۴۷۹

۷۹۶/۱۳۹۴	ملك سرور ، خواجهٔ جهان
۸۰۲/۱۳۹۹	مبارکشاه
۸۰۴/۱۴۰۲	شمس‌الدین ابراهیم
۸۴۴/۱۴۴۰	محمود شاه
۸۶۱/۱۴۵۷	محمد شاد
۸۶۲_۸۳/۱۴۵۸_۷۹	حسین شاه

استیلای سلاطین لودی دهلی

ایالت جونپور بررودگومتی درجانب شمال بنارس، بین سرزمینهایی که بعدها ایالات بهار و اوده را تشکیل دادند واقعست ، وبنابرروایات درسال ۷۶۲/۱۳۵۹ به‌وسیلهٔ فیـروز شاه سوم تغلقی تأسیس یافته و وی آن را به نام عموزاده و حامی خود، محمد بن تغلق ،که یکی از نامهایش جونه شاه (جونه ازکلمهٔ یاونه yavana آمده است کـه به معنای «بیگانه» و «خارجی» است) بود ، بدین اسم بازخوانده است . جونپور در قرن پانزدهم مرکز یك دولت مسلمان قدرتمند شدکه بین مملکت دهلی و بنگاله قرارگرفته بود ، وسلاطین آن نقش مهمی در تـوسعهٔ فرهنگ اسلامی آن ناحیه بازی کـردند . درواقع جونپور به‌عنوان «شیراز شرق» شهرت یافت .

سلسلهٔ سلاطین شـرقی جونپور را ملك سرور نامی کـه خواجه‌سرا و وزیر آخرین‌سلطان‌تغلقی، محمودشاه‌دوم، بود بنیان‌نهاد. وی‌درسال۷۹۶/۱۳۹۴

اوده‌را برای‌ولی‌نعمت خویش‌فتح کرد، وسپس‌خود در آنجا به‌عنوان حکمران باقی ماند ، و سلطان را بر آن داشت که به وی لقب ملك الشرق اعطا کند ، و به‌همین دلیل سلسله‌ای را که وی تأسیس کرد ، سلسلهٔ سلاطین شرقی می‌نامند. پسرخواندهٔ ملك سرور ، که نامش مبارکشاه بود از آشفتگی اوضاع هند بعداز حملهٔ تیمور استفاده کرد ، و به استقلال به سلطنت پرداخت و سکه به‌نام خود ضرب کرد ، و خطبه به نام خویش بگردانید . برادرش ابراهیم بزرگترین سلاطین شرقی بود ، و در دوران سلطنت تقریباً چهل ساله‌اش سلسلهٔ شرقی به‌اوج قدرت و نفوذ خود رسید. مکتب بومی بسیار ظریفی درمعماری اسلامی درجونپور به‌وجود آمد ، و ابراهیم که خود مردی بافرهنگ بود دانشمندان و نویسندگان دربار خود را مورد تشویق قرار داد . جانشینانش داخل جنگ با سلاطین لودی دهلی شدند ، گوالیور را مورد تاخت و تاز قرار دادند ، و در حمله به اریسا پیروزی شایانی یافتند . بنا برروایات وقایع نویسان مسلمان ، جونپور در این هنگام معظم‌ترین ارتش هند را داشت . آخرین سلطان شرقی جونپور، حسین‌شاه یك بار حتی تا دروازه‌های دهلی پیش رفت ، اما سرانجام بهلول لودی براو غلبه یافت ، و وی را به بنگاله راند . به این ترتیب جونپور تحت استیلای سلاطین دهلی درآمد.

مآخذ : لین‌پول ، ۳۰۹ ؛ زامباور ، ۲۹۲
Philips, ed., *Handbook of oriental history*, 91.
Majumdar, *et al.* eds., *The Delhi Sultanate.*
Majumdar, *et al.*, *An advanced history of India.*

۷۷

سلاطین مالوا

۸۰۴–۹۳۷/۱۴۰۱–۱۵۳۱

هند مرکزی

۱- شاخهٔ غوری

۱۴۰۱/ ۸۰۴	دلاورخان حسین غوری
۱۴۰۵/ ۸۰۸	الپ خان هوشنگ
۱۴۳۵/ ۸۳۸	غزنی‌خان محمد
۱۴۳۶/ ۸۳۹	مسعود خان

۲- شاخهٔ خلجی

۱۴۳۶/ ۸۳۹	محمود شاه اول خلجی
۱۴۶۹/ ۸۷۳	غیاث شاه
۱۵۰۰/ ۹۰۶	ناصرشاه
۱۵۱۱–۳۱/ ۹۱۷–۳۷	محمود شاه دوم
	غلبهٔ سلاطین گجرات

حکومت مسلمانان درمالوا بعدازمنازعات طولانی وخونین باسلاطین محلی راجپوت چیتورواجین میسرگردید . در سال ۷۰۵/۱۳۰۵ علاءالدین خلجی ، سلطان دهلی ، سپاهی به‌تسخیر مالوا فرستاد ، و آنرا فتح کرد ، و از آنزمان،حکمرانان آن‌ناحیه ازدهلی منصوب و فرستاده می‌شدند. درزمان‌یورش امیرتیمور (۸۰۱/۱۳۹۸–۹) دلاورخان غوری ، حکمران مالوا ، به‌محمودشاه دوم تغلقی پناه داد ، ولی ضربه‌ای که ازاین یورش برپیکر سلطنت دهلی وارد

آمد ، دلاورخان را برانگیخت کـه اندك زمانی بعد خویشتن را مستقل اعلام دارد ، و برای خود بساط سلطنت بگسترد . به‌این ترتیب استقلال یافتن مالوا مشابه‌روی‌کار آمدن سلاطین‌شرقی‌درجونپوراست. سلاطین مالوا قلعهٔ مستحکم و حصول‌ناپذیر ماندو را پایتخت خود قرار دادند ، و آنرا با احداث بناهای باشکوه بیاراستند .

سلاطین غوری مالوا یك بار براریسا که در تصرف امرای هندو بود تاختند، ولی‌بیشتر اقدامات وعملیات نظامی آنها علیه حکمرانان مسلمان همسایهٔ خود ، چون سلاطین‌گجرات ، سلاطین سادات دهلی ، وسلاطین بهمنی دکن بود . در این جنگها آنها اغلب با سلاطین هندو همدست ومتحد می‌شدند . در سـال ۱۴۳۶/۸۳۹ محمود خان صدراعظم تخت سلطنت مـالوا را به‌چنگ آورد ، وحکمرانی سلسلهٔ خلجی را درمالوا آغازکرد (آخرین سلطان غوری مالوا به‌گجرات‌گریخت) . محمود اول خلجی بزرگترین سلاطین مالوا بود ، وبا وجودشکستهایی که درلشکرکشی علیه راجپوتهای چیتور وسلاطین بهمنی یافت ، قلمرو خود را بسط فراوان داد . شهرت و ناماوری او از مرزهای هند درگذشت ، و خلیفهٔ قـاهره رسماً سلطنت او را تصدیق کـرد . امـا در دورهٔ حکومت نبیرهٔ او، محمود دوم، وزرا ودرباریان راجپوت قدرت‌یافتند، ونزاع وکشمکش‌بین مسلمانان وهندوان آغاز شد. حتی‌محمود یك‌بار به‌دست راجای چیتور اسیرگردید، وباآنکه باز سلطنت یافت ، اما دولت وی در ۱۵۳۱/۹۳۷ به‌وسیلهٔ بهادرشاه ، سلطان‌گجرات ، برافتاد و بدین‌ترتیب سلسلهٔ خلجیان مالوا به‌پایان رسید . در سی سال بعد ، مالوا ابتدا به‌دست همایون شاه مغول ، سپس به چنگ یك سـردار مستقل خلجی ، و آنگاه به دست شیرشاه سور افغان ، و سرانجام دوباره به‌دست مغولان افتاد .

مآخذ : لین‌پول ، ۳۱۰–۱۱ ؛ یوستی، ۴۷۷ ؛ زامباور ۲۹۲
Philips, ed., *Handbook of oriental history*, 90.
Majumdar, *et al.*, eds. *The Delhi Sultanate*.
Majumdar, *et al.*, *An advanced history of India*.
دائرةالمعارف اسلام ، چاپ اول ، مقالهٔ «مالوا» به‌قلم ت. و. هیگ .

۷۸

سلاطین بهمنی و جانشینان آنها

۷۴۸–۹۳۴/۱۳۴۷–۱۵۲۷

دکن شمالی

۷۴۸/۱۳۴۷	علاءالدین حسن بهمن‌شاه
۷۵۹/۱۳۵۸	محمد اول
۷۷۶/۱۳۷۵	علاءالدین مجاهد
۷۸۰/۱۳۷۸	داود
۷۸۰/۱۳۷۸	محمد دوم
۷۹۹/۱۳۹۷	غیاث‌الدین
۷۹۹/۱۳۹۷	شمس‌الدین
۸۰۰/۱۳۹۷	تاج‌الدین فیروز
۸۲۵/۱۴۲۲	احمد اول ولی
۸۳۹/۱۴۳۶	علاءالدین احمد دوم
۸۶۲/۱۴۵۸	علاءالدین همایون ظالم
۸۶۵/۱۴۶۱	نظام
۸۶۷/۱۴۶۳	محمد سوم لشکری
۸۸۷/۱۴۸۲	محمود
۹۲۴/۱۵۱۸	احمد سوم
۹۲۷/۱۵۲۱	علاءالدین
۹۲۸/۱۵۲۲	ولی‌الله
۹۳۱–۴/۱۵۲۵–۲۷	کلیم‌الله

(احمد سوم، علاءالدین، ولی‌الله، کلیم‌الله:) سلاطین اسمی تحت فرمان امیر برید وزیراعظم بیدان

تجزیهٔ دولت بهمنی به‌پنج دولت محلی

هنگامی‌که اقتدار محمد بن تغلق در نیمهٔ دوم سلطنتش رو به زوال نهاد ، قسمتهای تازه فتح شدهٔ دکن از زیر فرمان سلاطین دهلی خارج شد . حکمران معبر ، واقع در منتهاالیه جنوب دکن ، خویشتن را مستقل خواند و دولت مادورا را بنیان نهاد . قدرتمندتر وپایدارتر از آن دولتی بود که برفلات دکن به‌وسیلهٔ امیرحسن‌گنگو تأسیس‌شد. ازاصل ونسب حسن چیزی به‌درستی دانسته نیست، اما به‌نظر می‌رسدکه اجداد ونیاکان وی اشخاص مهمی‌نبوده‌اند، و ادعای آنان را برداشتن نسب ایرانی و اتخاذ نام ایرانی قدیم بهمن (پسر اسفندیار) جدی‌نبایدگرفت.حسن پس‌ازشورش‌موفقیت‌آمیزخود دردولت‌آباد، پایتختش را به‌گلبرگه منتقل ساخت ، و آنجا مدت هشتاد سال مرکز دولت بهمنیان بود .

با روی‌کارآمدن بهمنیان دولت مقتدر ومهاجم مسلمانـی در برابر دو دولت عمده هندو در جنوب دکن : یکی دولت ورنگل و دیگر ویجایانگر ، به‌وجودآمد. درصد سال بعد مدام جنگ وخونریزی بود، واین جنگها بادولت ورنگل در ۱۴۲۵/۸۳۰ به‌پایان رسید. دراین‌سال احمدشاه اول دولت ورنگل را برانداخت و قلمروآن‌را ضمیمهٔ دولت بهمنی ساخت.اما غلبه‌بر ویجایانگر هرگز میسر نشد . ازنکات مهم دراین جنگها استفاده ازتوپخانه وسلاح‌آتشین ازنیمهٔ دوم قرن چهاردهم به‌بعداست. بعدازفتح ورنگل، احمد پایتخت خودرا به‌بیدارکه به قلب مملکت نزدیکتر بود منتقل ساخت ، و با حکمرانان مسلمان گجرات و مالوا نیز از در جنگ درآمد .

سلاطین بهمنی در دنیای اسلامی به‌طور کلی ، خاصه از آن جهت‌که دربارشان مرکزی بزرگ برای علم ودانش بود، شهرت بسیار به‌دست‌آوردند. این در زمان آنان بودکه سبك خاصی در معماری اسلامی دکن به‌وجودآمد . بهمنیان نخستین قدرتی در شبه قارهٔ هند بودندکه با دولت عثمانی سفیر رد و بدل‌کردند (بین محمد شاه سوم بهمنی و سلطان محمد فاتح عثمانی) . دولت

بهمنی هم دارای ارتشی نیرومند و هم دارای نظام اداری سازمان یافتهٔ خوبی بود. از این‌رو، به‌اشخاص‌وافراد متبحر وکاردیده احتیاج‌فراوان‌داشت، وجمع کثیری از ترکان و ایرانیان و اعراب وغیره در دولت سلاطین بهمنی خدمت می‌کردند . در قرن پانزدهم میان مسلمانان بومی دکن و این « خارجیان » (آفاقی‌ها) کشمکش ومناقشه درگرفت. اغتشاشات روزافزون داخلی وضعف و بی‌کفایتی دائم‌التزاید سلاطین‌را تا حدی می‌توان ناشی‌ازاین‌مناقشات دانست. دراواخرقرن پانزدهم علامات تجزیه وازهم‌گسیختگی در دولت بهمنی پدیدار شد . چهار سلطان آخر این سلسله بازیچه‌ای در دست امیرقاسم بریدی ترك و خاندان وی‌بودند، وهنگامی که آخرین سلطان بهمنی در۹۳۴/۱۵۲۷ درگذشت، سلسلهٔ بهمنی نیز به‌پایان رسید.ازاین زمان تا استیلای اکبرشاه و اورنگ‌زیب، قسمت مسلمان نشین دکن بین پنج سلسلهٔ محلی تقسیم شد ، و این پنج سلسله همه ازغلامان وخدمتگزاران پیشین سلاطین بهمنی بودند .

خاندان بریدی نخست ازبیدار بازماندهٔ مملکت بهمنی را اداره‌کرد، و سپس به نام سلسلهٔ بریدشاهی به استقلال به حکومت پرداخت تا اینکه در ۱۰۲۸/۱۶۱۹ دردولت‌عادلشاهیان‌بیجاپورتحلیل‌رفت.باری، نخستین‌سلسلهٔ‌محلی که‌به‌طورقطع‌ازسلاطین بهمنی‌جدا شد، سلسلهٔ عمادشاهی‌برار(۱۴۸۵-۱۵۷۲/ ۸۹۰-۹۸۰) بود . اینان اعقاب فتح‌الله عمادالملك ، حکمران برار ، بودند و در آنجا ، تا زمانی‌که قلمروشان به‌دست نظامشاهیان افتاد حکومت راندند . عادلشاهیان (۱۴۹۰-۱۶۸۶/۸۹۵-۱۰۹۷)ازاعقاب یوسف عادل‌خان، حکمران بیجاپور ،که اصل و تبار ترکی داشت ، بودند ، و حکومت آنان تا زمانی‌که اورنگ زیب بیجاپور را فتح‌کرد دوام آورد . نظامشاهیان (۱۴۹۱-۱۶۳۳/ ۸۹۶-۱۰۴۴) را اکبرشاه ازمیان برداشت ، اما شاخه‌ای از سلاطین اسمی این سلسله تا زمان شاه جهان باقی‌بودند . بالاخره از قطب شاهیان گلکنده (۹۱۸- ۱۶۸۷-۱۰۹۸/۱۵۱۲) باید نام‌برد که دولتشان برروی خرابه‌های مملکت‌هندی ورنگل تأسیس یافت . مؤسس این سلسله سردار ترکی بود ازنسل ترکمانان

قراقویونلو، به‌نام سلطان قلی‌قطب‌الملك که محمود شاه بهمنی اورا به‌حکمرانی تلینگانه نصب کرده بود. سلسلهٔ قطب شاهی تا زمان اورنگ زیب باقی بود. اوضاع و احوالی که این پنج سلسله در آن ظهور کردند آکنده از جنگ و رقابتهای وقفه‌ناپذیر بود، و در نتیجه زمینهٔ مساعدی برای قوت‌گرفتن هندوان دکن مهیا گشت. به‌استثنای بریدشاهیان وعمادشاهیان بقیهٔ این سلسله‌ها برمذهب تشیع بودند (مذهبی که مورد توجه سلاطین اخیر بهمنی بود)، ودراین دوره روابط سیاسی و فرهنگی نزدیکی با صفویان ایران داشتند، هرچند که این روابط برای حفظ و نجات آنان از تحلیل رفتن در امپراطوری مغولان هند، کافی نبود.

مآخذ: لین‌پول، ۳۲۱–۳۱۶؛ یوستی، ۴۷۱–۴۷۰؛ زامباور، ۲۹۹–۲۹۷.
Philips, ed., *Handbook of Oriental history*, 91—2.
(همراه با جدول مفصل سلاطین پنج سلسله‌ای که جانشین بهمنیان شدند)
Majumdar, *et al.*, eds. *The Delhi Sultanate.*
Majumdar, *et. al.*, *An advanced history of India.*
H.K.Sherwani, *The Bahmanis of the Deccan* (Hyderabad-Deccan 1953),
همراه با نسبنامهٔ مفصل.
دائرة‌المعارف اسلام، چاپ دوم، مقالهٔ «سلاطین بهمنی» به‌قلم ح. ك. شروانی.

۷۹

سلاطین فاروقی خاندش

۱۶۰۱ـ۱۳۷۰/۱۰۰۹ـ۷۷۲

دکن شمالی

۷۷۲/۱۳۷۰	ملك راجا فاروقی
۸۰۱/۱۳۹۹	ناصرخان
۸۴۱/۱۴۳۷	عادل خان اول
۸۴۴/۱۴۴۱	میران مبارك خان اول
۸۶۱/۱۴۵۷	عادل خان دوم
۹۰۹/۱۵۰۳	داود خان
۹۱۶/۱۵۱۰	غزنی‌خان
۹۱۶/۱۵۱۰	عالم‌خان
۹۱۶/۱۵۱۰	عادل خان سوم
۹۲۶/۱۵۲۰	میران محمد اول
۹۴۳/۱۵۳۷	احمد شاه
۹۴۳/۱۵۳۷	مبارك شاه دوم
۹۷۴/۱۵۶۶	میران محمد دوم
۹۸۴/۱۵۷۶	حسن شاه
۹۸۵/۱۵۷۷	راجاعلی‌خان ، یا عادل شاه چهارم
۱۰۰۵ـ۹/۱۵۹۷ـ۱۶۰۱	بهادر شاه

استیلای مغولان

مملکت خاندش (به معنای سرزمین خانها) در جنوب مالوا ، در درهٔ رود تاپتی ، و در شمال مملکت سلاطین بهمنی دکن واقع بود . مؤسس سلسلهٔ فاروقی ، ملك راجا ، دراصل درخدمت سلاطین بهمنی بود ، اما بعداً به دربار فیروزشاه سوم ، سلطان دهلی ، رفت وبه‌وسیلهٔ او به‌حکمرانی بعضی ازنواحی دکن شمالی منصوب شد . در سالهای آشفتهٔ ضعف و زوال تغلقیه ، ملك راجا مانند دلاورخان ، حکمران مالوا ، خویشتن را مستقل اعلام کرد . از آنجا که وی مدعی بودکه از اعقـاب عمربن خطاب است ، و عمر لقب فاروق داشت جانشینان وی‌را فاروقی می‌گویند. پسر وی ناصرخان قلعهٔ اسیرگره را ازچنگ هندوان بیرون‌آورد ، ودرنزدیکی‌آن شهر برهانپور را بنا نهاد ، و این شهر از آن زمان به بعد پایتخت سلاطین خاندش شد . در زمان سلطنت عادل خان دوم خاندش فوق‌العاده ترقی کرد ، اگرچه وی نتوانست ربقهٔ سلاطین‌گجرات را از گردن بیفکند ، ولی قدرت خود را در جانب مشرق در برابر راجاهای هندوی گندوانه و جهارکند بسط داد ، و در نتیجهٔ لشکرکشیهایش در آن سامان لقب «شاه جهارکند» (پادشاه جنگل) یافت .

در نخستین سالهای قرن شانزدهم ، شیرازهٔ مملکت خاندش در نتیجهٔ مشاجرات داخلی که‌منجربه‌مداخلهٔ قدرتهای خارجی‌بخصوص سلاطین‌گجرات، وجانشینان بهمنیان دکن در احمدنگر، یعنی نظام شاهیان ، شد ازهم‌گسیخت . سلاطین فاروقی به‌علت‌کمبود منابع وذخایرخواهان صلح‌وسازش باحکمرانان مقتدرگجرات بودند ، و حتی زمانی میران محمد اول به عنوان وارث به‌شرط گجرات نامزد شد، اما قبل‌ازآنکه این ادعا برشالودهٔ استواری قرارگیرد ، وی وفات یافت . نخستین برخورد میـان سلاطین فـاروقی و شاهان مغول هند در ۱۵۵۵/۹۶۲ رخ داد ، ودرنتیجهٔ‌آن سلاطین فاروقی دست‌نشاندهٔ اکبر شدند. اما بعداز ۱۵۸۵/حـ ۹۹۳ فشار مستقیم مغولان شدت یافت ، و بهادرشاه سر از اطاعت‌آنان باز زد . درنتیجه ، در ۱۶۰۱/۱۰۰۹ اکبرشاه قلعهٔ وی اسیرگره‌را گرفت ، وبازماندهٔ سلسلهٔ فاروقی را تبعیدکرد .

مآخذ : لین‌پول ، ۳۱۵ ؛ یوستی ، ۴۷۷ ؛ زامباور ، ۵۹۵ .
Philips, ed., *Handbook of oriental history*, 91.
Majumdar, *et al.*, eds., *The Delhi Sultanate.*
Majumdar, *et al.*, *An advanced history of India.*
دائرةالمعارف اسلام ، چاپ دوم ، مقالهٔ «سلاطین فاروقی» به قلم پ . هاروی .

شاهان مغول هند
۹۳۲-۱۲۷۴/۱۵۲۶-۱۸۵۸

۹۳۲/۱۵۲۶	ظهیرالدین بابر
۹۳۷/۱۵۳۰	ناصرالدین همایون (دورهٔ اول سلطنت)
۹۴۷-۶۲/۱۵۴۰-۵۵	**سلاطین سوری دهلی**
۹۶۲/۱۵۵۵	همایون (برای بار دوم)
۹۶۳/۱۵۵۶	جلال‌الدین اکبر اول
۱۰۱۴/۱۶۰۵	نورالدین جهانگیر
۱۰۳۷/۱۶۲۷	داور بخش
۱۰۳۷/۱۶۲۸	شهاب‌الدین شاه جهان اول
۱۰۶۸/۱۶۵۷	مرادبخش (درگجرات)
۱۰۶۸/۱۶۵۷	شاه‌شجاع (تاسال ۱۶۶۰/۱۰۷۰ در بنگاله)
۱۰۶۸/۱۶۵۸	محی‌الدین اورنگ زیب عالمگیر اول
۱۱۱۸/۱۷۰۷	اعظم شاه
۱۱۱۹/۱۷۰۷	کام‌بخش (دردکن)
۱۱۱۹/۱۷۰۷	شاه‌عالم اول بهادر شاه اول
۱۱۲۴/۱۷۱۳	اعظم‌الشأن
۱۱۲۴/۱۷۱۳	معزالدین جهاندار
۱۱۲۴/۱۷۱۳	فرخ‌سیر
۱۱۳۱/۱۷۱۹	شمس‌الدین رفیع الدرجات

۱۱۳۱/۱۷۱۹	رفیع‌الدوله شاه جهان دوم
۱۱۳۱/۱۷۱۹	نیکوسیر
۱۱۳۱/۱۷۱۹	ناصرالدین محمد
۱۱۶۱/۱۷۴۸	احمد شاه بهادر
۱۱۶۷/۱۷۵۴	عزیزالدین عالمگیر دوم
۱۱۷۳/۱۷۶۰	شاه جهان سوم
۱۱۷۳/۱۷۶۰	جلال الدین علی جوهرشاه عالم دوم (دورهٔ اول سلطنت)
۱۲۰۲/۱۷۸۸	بیداربخت
۱۲۰۳/۱۷۸۸	شاه عالم دوم (برای بار دوم)
۱۲۲۱/۱۸۰۶	معین‌الدین اکبر دوم
۱۲۵۳-۷۴/۱۸۳۷-۵۸	سراج‌الدین بهادرشاه دوم
حکومت بریتانیا	

بابر ، مؤسس سلسلهٔ مغولان هند ، از ترکان جغتایی بود . از جانب پدر پنج پشت از تیمور فاصله داشت و از جانب مادر نسبش به چنگیزخان می‌رسید . پدرش ، عمرشیخ بن ابوسعید در یك امیرنشین کوچك تیموری در آسیای مرکزی ، یعنی فرغانه ، حکومت می‌کرد ، اما بابر دریافت که قدرت روزافزون اوزبکان شیبانی استقرار وی را در آنجا غیرممکن ساخته است . ازاین‌رو ، درسال ۹۱۰/۱۵۰۴ کابل راگرفت و تقریباً بلافاصله هند را تاکنارهٔ رود سند مورد تاخت و تاز قرار داد . به نظر می‌آید که بابر وقتی رو به سوی هند نهاد که اقدامات مکرر وی برای تصاحب و استقرار در موطن خویش در آسیای مرکزی با شکست مواجه شد ، هرچند که بعداً یك دستهٔ ناراضی از درباریان سلاطین لودی دهلی نیز وی را به‌مداخله در امور مملکت خویش

خواندند . وی سلطان ابراهیم دوم را در پانی‌پت در ۹۳۲/۱۵۲۶ شکست داد، و سال بعد مقاومت امرای راجپو را نیز درکانوا ، در نزدیکی آگره ، درهم شکست . معهذا این پیروزیها هنوز مقدمهٔ کار بود ، و قدرت مغولان هنوز شالوده و پایهٔ محکمی در خاك هند نداشت ، و عکس‌العمل امرای افغانی به سرکردگی شیرشاه سور سبب شد که همایون ، پسر بابر ، از هند شمالی به‌سند ، و از آنجا به افغانستان بگریزد ، و مدت پانزده سال در آن دیار بماند . تنها ضعف جانشینان شیرشاه باعث شد که همایون دوباره در ۹۶۲/۱۵۵۵ به‌هند بازگردد و خویشتن را در دهلی و آگره مستقر سازد .

پس از آن ، سلطنت پنجاه سالهٔ اکبر کبیر شروع شد . در دوران او استیلای مغولان برهند شمالی ومرکزی محکم‌گردید . مالوا و دولتهای مستقل راجپوتها ، گجرات و خاندش تسخیر شد ، و در ۹۸۴/۱۵۷۶ بنگاله از نو تحت ربقهٔ دهلی درآمد . مرز شمال غربی ، که دروازه‌ای برای تاخت و تاز مهاجمان به‌هند بود، باگرفتن‌کابل وقندهار ایمن‌گشت ، هرچندکه‌گرفتن قندهار مایهٔ‌کشمکشهای طولانی باایرانیان شد. در دکن، دولتهایی‌که درشمال جانشین سلاطین بهمنی شدند، یا مستقیماً ضمیمهٔ دولت اکبرشدند، یا به‌تفوق واطاعت اکبرگردن نهادند، اما هنوز استیلای نظامی و اداری مغولان برآن ناحیه چنان نبودکه‌بتوانند درآنجا اعمال قدرت‌کامل‌بنمایند، واین‌کارماند تا اورنگ‌زیب آنرا به‌انجام رسانید .

درارتباطات سیاسی، مغولان نخست با صفویه روابط دوستانه داشتند، ولی بعداً باعبیدالله‌خان اوزبك برای تعیین حدود مرزی معاهده وپیمان بستند. بین‌آنان وسلاطین عثمانی نیز درمورد خطرپرتقالیان دراقیانوس هند تماسهایی برقرار شد ، اما فاصله بین دهلی و استانبول بیشتر از آن بود که این تماسها منجر به‌انعقاد یك پیمان و اتحاد بزرگ ممالك سنی شود .

به این ترتیب اکبر شاه بدون تردید سردار و سیاستمداری بزرگ و جالب‌تر از آن ، یك متفکر و یك مصلح مذهبی بود . دین‌الاهی وی که مذهبی

التقاطی بود پژوهش و کنجکاوی عمیق وی را در بارهٔ ادیان به طور کلی نشان می‌دهد . در زمان او هندوان بیشتر از حد معمول در امور ادارهٔ مملکت شرکت جستند ، و نظام حکومتی مملکت شکل گرفت . اکبر عناصر نژادی مختلف را که مرکب از ترك و افغان و ایرانی بودند باهم جوش داد ، و از آنها طبقهٔ حاکمه‌ای به وجود آورد . اینان منصبداران مملکت را تشکیل می‌دادند ، و هریك ناچار به تدارك تعدادی سپاهی بودند . حقوق و مواجب اینان به وسیلهٔ جاگیر ، پاره زمینی که به عنوان مستمری به اشخاص واگذار می‌شد ، تأمین می‌گشت. اما جاگیر مانند اقطاع که درسرزمین‌های غربی اسلامی معمول بود ، موروثی نبود . با آنکه شخص پادشاه دارای اقتدار بی‌حد و حصر در امور مملکت بود ، ولی شاهان نخستین مغول سلاطین نیکوکاری بودند ، و زیاد به‌استبداد نمی‌کوشیدند. گذشته از این، وسعت امپراطوری اجازهٔ بیشتر متمرکز ساختن امور را نمی‌داد .

جانشینان اکبر، جهانگیر و شاه جهان ، سیاست وی را درمطیع‌ساختن سرزمینهای پیرامون قلمرو خود دنبال کردند و راجپوتهای موار ، سلاطین شیعی دکن ، و پرتقالیان ساحل بنگاله را فرمانبردار خویش ساختند ، اما آرزوهای شاه جهان برای متحد ساختن آسیای مرکزی و هند به صورت یك امپراطوری سنی وسیع به‌شکست و فضیحت انجامید (۱۶۴۷/۱۰۵۷) .

درجنگ وحشیانه‌ای که پس‌ازمرگ شاه جهان برسر جانشینی او میان اورنگ‌زیب‌وبرادرش‌دارا شکوه‌درگرفت(۹-۱۶۵۸/۹-۱۰۶۸)، اورنگ‌زیب دو بار برادرش را شکست داد ، و سلطنت را به‌چنگ‌آورد ومدت پانزده‌سال به‌سلطنت پرداخت . اورنگ زیب سنتهای آزادی‌خواهانه و التقاطی پیشینیان خودرا به‌زیرپاگذاشت . سستی و رخوتی راکه دراعمال دینی و امور اجتماعی درنتیجهٔ نفوذ جوامع هندوی اطراف درمیان مسلمانان هند پیدا شده‌بود، مورد حمله قرار داد ، و اقدام به‌اصلاحاتی درجهتی که درقرن هیجدهم به‌وسیلهٔ شاه ولی‌الله دهلوی اظهار شد نمود . سیاست اورنگ زیب تا حدی عکس‌العملی

بود دربرابرقوت یافتن‌مجدد هندوگری چه ازلحاظ مادی وچه ازلحاظ فکری. با وجـود این ، هندوان هنوز جزیی‌سازا از تشکیلات نظامی و اداری مغولان بودند . اقدامات نظامی اورنگ زیب نخست صرف استوار ساختن مرزهای شمال غربی‌شد، درآنجا پس‌ازجنگی‌شدید استیلای‌حکومت مرکزی برپتهانها مسلم‌گردید . بعد از آن اورنگ زیب به‌طور روزافزون توجه خودرا معطوف به‌دکن‌کرد . سلسله‌های شیعی بازمانده در دکن را به‌کلی ازمیان برداشت ، و جلو هجوم مراتهاها را گرفت . معهذا ، این پیروزی آخرین موقتی و ناپایدار بود و بعد از آن دیگر مسلمانان هرگز به اوج قدرت و نفوذی‌کـه در زمان اورنگ زیب در دکن یافتند نرسیدند .

بامرگ اورنگ‌زیب در۱۱۱۸/۱۷۰۷ زوال امپراطوری مغولان‌آغاز شد . درهمان حال‌که یك عده شاهان سپنجی به‌تخت سلطنت می‌نشستند ایالات اطراف امپراطوری یکی یکی به‌دست‌گروههایی چون مراتهاها، جاتها، سیخها و افغانهای روهیله‌ای می‌افتاد . حملهٔ نادرشاه به‌هند در ۹-۱۷۳۸/۲-۱۱۵۱ و اشغال دهلی به‌وسیلهٔ او ، و بعداً لشکرکشیهای احمد شاه درانی ضربات مادی و اخلاقی شدیدی برپیکر امپـراطوری وارد ساخت ، چنانکه دیگر از زیر این ضربات قد راست نکرد . دولت هندوان از هرجانب رو به‌تـرقی داشت و در داخل شبه قارهٔ هند و سواحل‌آن انگلیسها اهمیت فراوان یافته بودند . درهمان حال‌که‌انگلیسیها قدرت خودرا ازراه بنگاله در اوده وهند مرکزی وراجپوتانه می‌گستردند ، شاهان مغول در دهلی مأیوسانه مشغول نظاره بودند و کاری از دستشان برنمی‌آمد . شاه احمد دوم، زندانی انگلیسیها بود، ودر۱۲۷۴/۱۸۵۸ آخرین پادشاه مغول هند به‌خاطردست داشتن درشورش هند خلع وتبعید شد .

مآخذ : لین‌پول ، ۹-۳۲۲؛ یوستی ، ۵-۴۷۲ ؛ زامباور ، ۳۰۰ و جدول U .
Philips, *Handbook af oriental history*, 89.
Majumdar, *et al, An advanced history af India.*
دائرة المعارف اسلام ، چاپ اول ، مقالهٔ «سلاطین مغول هند» به قلم ت. و. هیگ و دیگران .

۸۱

پادشاهان افغانستان

۱۱۶۰/۱۷۴۷

۱ـ شاهان درانی

۱۱۶۰/۱۷۴۷	احمد شاه درانی
۱۱۸۷/۱۷۷۳	تیمورشاه
۱۲۰۷/۱۷۹۳	زمان شاه
۱۲۱۵/۱۸۰۰	محمود شاه (دورهٔ اول سلطنت)
۱۲۱۸/۱۸۰۳	شاه شجاع (دورهٔاول‌سلطنت) (درکابل، از ۱۲۱۵/۱۸۰۰ حکمران پیشاور)
۱۲۲۴/۱۸۰۹	محمود شاه (برای بار دوم) (تا سال ۱۲۳۳/۱۸۱۸ در کابل ، در هرات تا ۱۲۴۵/۱۸۲۹)
۱۲۳۳/۱۸۱۸	علی‌شاه
۱۲۵۵/۱۸۳۹	شاه شجاع (برای بار دوم)
۱۲۵۸/۱۸۴۲	فتح جنگ

۲ـ شاهان بارکزایی

۱۲۳۴/۱۸۱۹	دوست محمد
۱۲۸۰/۱۸۶۳	شیرعلی (دورهٔ اول سلطنت)
۱۲۸۳/۱۸۶۶	افضل
۱۲۸۴/۱۸۷۶	شیرعلی (برای بار دوم)

۱۲۹۶/۱۸۷۹	محمد یعقوب خان
۱۲۹۷/۱۸۸۰	عبدالرحمن‌خان
۱۳۱۹/۱۹۰۱	حبیب‌الله
۱۳۳۷/۱۹۱۹	امان‌الله
۱۳۴۸/۱۹۲۹	نادرشاه
۱۳۵۲/۱۹۳۳	محمد ظاهرشاه

افغانها در دورهٔ ضعف و انحطاط صفویه نقش مهمی در امور ایران بازی کردند. آنان در دههٔ سوم قرن هیجدهم برایران تاختند و بر آن استیلا یافتند. با آنکه نادرشاه به‌سلطهٔ افغانان پایان بخشید، ولی عدهٔ کثیری از آنهارا درقشون خود به‌خدمت گرفت. یکی ازسرداران برجستهٔ او احمدخان سدوزایی بود. طایفهٔ سدوزایی بخشی ازافغانان ابدالی بود، و ابدالیان اصلا ازطوایف افغان ناحیهٔ هرات بودند که نادرشاه بدانها اجازه داده بود در اطراف قندهار سکونت‌گزینند. هنگامی که نادرشاه در ۱۱۶۰/۱۷۴۷ به قتل رسید، سربازان افغانی‌احمدخان‌را به‌عنوان‌شاه‌خود برگزیدند، ووی لقب«دُر دُران» برخویشتن نهاد، و از این رو سلسله‌ای که وی تأسیس نهاد به‌سلسلهٔ دُرانی معروف شد. احمدشاه خودرا وارث‌متصرفات شرقی‌نادرمی‌دانست، وچندین‌بار به‌هندوستان تاخت، و باسلاطین هند دست و پنجه نرم کرد، ودرسال ۱۱۷۰/۱۷۵۷ دهلی و آگره را غارت کرد. اینك درشمال غربی‌هندوستان امپراطوری وسیعی‌به‌وجود آمدکه سند، بلوچستان، وبیشتر پنجاب و کشمیررا شامل می‌شد، و پیروزی پانی‌پت در ۱۱۷۴/۱۷۶۱ به‌طور قاطع جلو جاه طلبیهای مراتهاها را گرفت. احمد شاه در خراسان شاهرخ افشار را تحت حمایت خود گرفت. اما در دوران سلطنت نوهٔ احمد، زمان شاه، افغانها آن اندازه قدرت نداشتند که بتوانند جلو پیشرفت قاجاریه و خلع شاهرخ را ازسلطنت بگیرند. درحقیقت سلطنت زمان شاه برای سلسلهٔ درانی مصیبت‌بار بود. خاندان درانی دچارنفاق

وازهم‌پاشیدگی داخلی شد، و سیخها و مراتهاها افغانها را ازبیشترمتصرفاتشان در هند بیرون راندند .

دراین هنگام ستارهٔ اقبال افغانهای بارکزایی یا محمد زایی روبه‌ترقی داشت ، ودر ۱۲۳۴/۱۸۱۹ دوست محمد خان محمود درانی را ازکابل بیرون راند ، و بیست سال بعد رسماً خویشتن را امیرکابل نامید . با از دست رفتن متصرفات هند ، مملکت افغانها اینك از نظر جغرافیایی واحد جمع و جور و فشرده‌ای را تشکیل می‌داد که منطقهٔ کوهستانی و فلات افغانستان خاص‌را شامل می‌شد، واین‌وحدت جغرافیایی باوجود حملات ایرانیان به‌هرات، فشار روسها درشمال و دو جنگ با دولت بریتانیا سبب بقای افغانستان تا قرن بیستم شد . دوست محمدخان درمقابل تمام تحریکاتی‌که برای‌مداخلهٔ وی درامورهندوستان می‌شد ، مقاومت ورزید ، و نسبت به مسئله شورشگران شورش هندوستان بی‌طرفی‌گزید. عبدالرحمن‌خان‌روابط هماهنگی‌باقدرتهای‌بزرگ‌برقرارساخت، ولی این هماهنگی را اشتباهات آمان‌الله خان در ۱۳۳۷/۱۹۱۹ برهم زد ، و شتابزدگی وی دراخذ تمدن و آداب و رسوم غربی سبب زوال و سقوط وی، و افتادن سلطنت به‌دست خاندان سلطنتی فعلی افغانستان شد .

پایان ترجمه

تهران ، ۲۳ خرداد ۱۳۴۸

فهرست

نام اشخاص و سلسله‌ها

برای آنکه خوانندهٔ ارجمند این کتاب بتواند اشخاص مورد نظر خودرا به‌آسانی بیابد، دراین فهرست تمام اعلام کتاب هم تحت نام اصلی وهم تحت لقب مشهور ویا کنیه ، ویا نام معروف آنها، به‌ترتیب الفبایی ذکرشده است . درچنین فهرستی که دهها نام یکسان از سلسله های مختلف ذکرشده است ، ناچار نام هرسلسله بعد از نام اشخاص ذکر گردیده ، وگاه که چندین نام یك جور دریك سلسله بوده، بازبرای تفاوت آنها ازهم‌یکی ازالقاب آنان بعداز نام اصلی آمده است تا وجه افتراق آن ازاسمهای دیگر باشد.

ب

پ

ت

ث

ج

ز

س

ك

گ

ل

م

ن